زمینه مردم شناسی عرفانی

«جامعه شناسی قرآنی»

*****

BASIC THEOSOPHICAL SOCIOLOGY

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **زمینه مردم شناسی عرفانی**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : **فروردین**1390 **ه .ش**

تعداد صفحه : 72

بسم ربّ النّاس

« هر که خود را شناخت همه را شناخت و هر که خود را نشناخت هیچکس را نشناخت » امام علی ع

۱- سوره ناس در قرآن کریم که یکی از نخستین سوره هائی است که در مکه بر پیامبر اسلام ص نازل شد بنیاد مردم شناسی قرآنی را رقم می زند :« بگو پناه می برم به مربّی مردم ، معبود مردم ، و صاحب مردم از شر وسوسه های خناسی که در سینه های مردم القاء می کنند پنهان و آشکار».

۲- خنّاس را اجنه و شیاطین دانسته اند که در صورت آدمی در میان مردمان فعالیت می کنند گاه پنهان (جنّی) و گاه آشکار (مردمی) . براستی اینان کیستند ؟ و در عین حال در این سوره در همان آغاز در می یابیم که خدا و مربی و مالک مردمان خدای واحد است که بر آنان احاطه کلی دارد علیرغم وسوسه های شیطانی از جانب خناس . همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که نهایتاً این خداوند است که بر اعمال کافران احاطه دارد در مسیر گمراهی و کفرشان . زیرا خداست که هدایت یا گمراه می کند هرکسی را که هدایت یا گمراهی را برگزیده باشد .

۳- طبق تفاسیر بزرگان و نیز معرفت عینی درمی یابیم که این خناس همان افراد تبهکار و رذل و پلید حرفه ای هستند که شیطنت را در قلوب مردم می کارند اینان امامان ضلالت و فسق و ستم هستند که خودشان در احاطه و تسخیر کامل شیطان می باشند همانطور که علی ع می فرماید چه بسا شیاطین در صورت آدمی ! اینان ایدئولوگهای گمراه سازی در میان مردم می باشند که پلیدی و گناه و ظلم و جرم و جنایت را توجیه و تقدیس می کنند .

۴- در عصر ما این خناسان همان رهبران و ایدئولوگها و سخنگویان لیبرال دموکراسی و برابر سازیهای صوری هستند که اکثریت مردمان را تحت تأثیر خود دارند و به زبان نفسانیت مردم سخن می کنند و لذا اکثریت به زعم قرآن کریم همواره گمراه و ظالم و ریاکار و بازیچه و فاسق می باشند .

۵- این رهبران خناس در مکاتب و تخصص های گوناگونی به اتکاء بر منافع و امیال و نیازهای مردم در آنان وسوسه می کنند : اقتصاد ، سیاست ، فلسفه ، روانکاوی ، بهداشت و درمان ، دکوراسیون ، تفریحات، اعتقادات ، تعلیم و تربیت ، توسعه و پیشرفت ، تکنولوژی ، ملیت ، جهانی شدن و حتی مقدسات مذهبی .

۶- کار خناسان وسوسه کردن است یعنی بازی دادن . و این همان تبلیغات است که امروزه سرنوشت ملل را در دست دارد و ابزار آنهم رسانه ها هستند .

۷- و می دانیم که طبیعت غالب بر اکثر مردمان همان بازیچه شدن و فریب و غرور است . و این همان ابزار و محور اصلی دموکراسی ها در جهان می باشد و لذا درعصر دموکراسی ها شاهد پیدایش اشد ظلم و فساد و شقاوت و مرض و ناامنی در مردمان هستیم .

۸- در حقیقت عصر جدید عصر حاکمیت جهانی و قانونی و ایدئولوژیکی خناسان است بر مردمان آنهم تحت لوای حکومت مردم بر مردم که عملاً حکومت خناسان بر مردم است . و لذا عصر حاکمیت دموکراسی عصر اشد آزادیخواهی هم می باشد و این تناقض دال بر مکری عظیم است که به نام دموکراسی صورت می گیرد . و رهبران این آزادیخواهی ها هم عموماً همین خناسان هستند که ظلمی را به ظلمی لطیف تر و نامرئی تر تبدیل می کنند .

۹- ولی همین مردم بازیچه به ناگاه دیوانه شده و بساط خناسان را درهم پیچیده و به قبرستان تاریخ می فرستند و این همان اراده نهایی خداوند است بر مردمان : رب الناس ، اله الناس و ملک الناس امام انقلابات بنیادین است وسرنوشت آفرین !

۱۰- و طبق سوره ناس، مؤمنان بایستی همواره در جناح خدای مردمان باشند و نه در میدان وسوسه های خناس در خیابانها و بازارها و گروهها و احزاب و تبلیغات و رسانه های خناسی !

۱۱- در قرآن کریم مؤمنان مکرراً امر شده اند که هرگز از آرای اکثریت مردمان (دموکراسی ها) پیروی نکنند و گرنه به ظلم مبتلا می شوند . زیرا اکثریت مردم همواره پیروز میدان انتخابات می باشند که این پیروزی وسواس خناس است . و این سنت خداست در مردم تا ظهور حکومت عدل الهی در جهان .

۱۲- علی ع نیز در خطبه ای به مؤمنان می فرماید که هرگز جهت نجات مردم از ظلم حکومتها به نبرد با حکام بر نخیزید که به عذاب الهی مبتلا می شوید مگر اینکه اکثریت مردم در صف مقدم این نبرد وارد شده باشند که در اینصورت آنان را یاری دهید.

۱۳- آیا به راستی ، مردم ، توده ، خلق و یا ناس (به فرهنگ قرآنی) چیست که بستر سنت خدا بر روی زمین است و همه انبیای الهی برای بیداری و نجاتشان آمده اند و در عین حال بزرگترین وسوسه گمراهی برای مؤمنان تلقی می شوند و مؤمنان بایستی عمری از آنها فاصله بگیرند و بر حذر باشند تا به ظلم آنها دچار نشوند .

۱۴- ناس یا خلق فقط هدف رسالت پیامبران خدا نبوده اند بلکه غایت و کمال سیر و سلوک اولیای الهی و عارفان نیز می باشند همانطور که آخرین منزل سیر و سلوک عرفانی همانا سیر از حق به سوی خلق است و یافتن حق در خلق .

۱۵- پس در حقیقت بایستی اکثر ایدئولوژیهای عصر جدید همچون دموکراسی و سوسیالیزم را هم بر حقی عظیم دانست که متأسفانه به گمراهی می رسند و درست به دلیل این حق است که اکثر اهل ایمان و خرد و عدالت جذب این مکاتب جدید شده اند که نهضت روشنفکری حاصل این جذبه می باشد .

۱۶- امروزه شاهدیم که بخش اعظم علوم نظری و انسانی در سراسر جهان مختص به شناخت مردم و جامعه است که نهایتاً در خدمت قدرتهای مردم خوار سعی در سلطه مطلقه بر کل جامعه بشری را دارد و در صدد پیدا کردن راه و روش های نو به نو جهت تسلیم اراده مردمان می باشند که کل هنرها و رسانه ها و تبلیغات و دانشگاهها و مراکز اطلاعاتی ابر قدرتها در خدمت این امر مهم فعالیت می کنند و متحدند و بدین لحاظ همه حکومتهای جهان نیز متحدالقول می باشند و همه سازمانهای بین المللی بر این محور عمل می کنند : مهار مردمان و رهبری آنان در خدمت حفظ حکومتها و منافع ابر قدرتها !

۱۷- ناس به لحاظ لغت از مصدر« نس » است که انس و نساء و انسان از مشتقات دیگر آن است . همانطور که عامه مردمان دارای همه مفاهیم و خواص موجود در این مشتقات می باشند یعنی دارای طبعی زنانه هستند همانطورکه اکثر خانواده ها هم زن سالارند . به لحاظ باطنی که تظاهر به مرد سالاری می کنند و همچنین دارای قدرت بسیار شدید انس گیری و عادت هستند واین عین معنای وسوسه پذیری ناس از جانب خناس است . معنای دیگر « نس » عورت زن است که مهد پذیرش نطفه و بذر است . همانطور که عامه مردمان هر القائی را می پذیرند و در خود می پرورند . و بولهوسی و بازیگری و بازیچه گی و دمدمی مزاجی ناس عین همین ویژگی در نساء(زن) است. یعنی خلق یا توده و اکثریت جامعه دارای هویتی زنانه است . یعنی روانشناسی زن و روانشناسی ناس (مردم) بسیار نزدیک هستند . این همان زن سالاری بس لطیف و پنهان در کل جامعه است ، مردم عامیانه و توده که اکثریت هر جامعه ای را تشکیل می دهند . و بیهوده نیست که در دموکراسی ها و سوسیالیزم ، شعار برابری زن و مرد و بلکه فمینیزم حرف اول را می زند .

۱۸- با اندک دقتی در روانشناسی طبقات اجتماعی در سراسر جهان در می یابیم که طبقه حاکمه و اشراف هر اجتماعی دارای ماهیت مرد سالار است و طبقات پائین تر و مغلوب تر هم ماهیتی زن سالارانه دارد و لذا مرد سالاری بر زن سالاری حکومت می کند یعنی این مرد است که در کالبد کلان اجتماع فرمان می راند و حکومت می کند و مقاصد مادی و اقتصادی و نظامی و سیاسی را مدیریت می کند . یعنی ظالم و حاکم دارای هویت مردانه است و مظلوم و محکوم دارای هویت زنانه است .

۱۹- همانطور که می توان زنان را به آسانی با وعده و وعید فریب داد و به بازی گرفت و استثمار نمود ناس هم دارای چنین هویتی است . همانطور که زن در غایت ظلم و توانش به ناگاه دیوانه و انقلابی شده و کل زندگیش را ویران می سازد مردم هم چنین هستند . و این غایت ناس ، امری تحت ربوبیت حق است همانطور که در قرآن کریم آمده است که ناس (توده) بر فطرت خدا استوار است . و لذا چون فطرتش بیدار شود الهی عمل می کند . ولی پیامبر اسلام می فرماید که « ناس (عامه مردم) در خواب است چون بمیرد بیدار می شود».

۲۰- علاوه بر اینکه اکثریت بشریت در حیات دنیا به لحاظ فطرت و وجدان در خواب است و پس از مرگ بیدار می شود ولی در حیات دنیا هم چون بوی مرگ به او برسد بیداری رخ می دهد و لذا مردمان به هنگام مرگ عزیزان خود دچار بیداری وجدان می شوند و لذا هرگاه هم که حکومتی مردم را بکشد این کشته شدن هم موجب بیداری و قیام و انقلاب می شود . و لذا همه انقلابات بزرگ حاصل قتل عام مردم به دست حکام جور بوده است .

۲۱- در نهضت انبیای الهی هم همواره پست ترین طبقات جامعه در جرگه نخستین مؤمنان هستند به خصوص زنان ستمدیده . همانطور که مخلص ترین حواری مسیح مریم مجدلیه بود و نخستین کسی که به پیامبر اسلام ایمان آورد زن بود و نخستین شهید اسلام هم زنی به نام سمیه بود .

۲۲- قلب ناس ، نساء (زن) است همانطور که هویت ناس هم زنانه است و لذا چون زنان جامعه بیدار شوند کل جامعه بیدار می شود و می دانیم که نخستین و قدرتمندترین جنبش اجتماعی در صدر اسلام از زنان آغاز شد .

۲۳- اینست که تباهی و ستم بری و فساد در زن ریشه ای ترین انحطاط در جامعه را موجب می شود . ظلم وفساد در هر جامعه ای بر تباهی زن استوار است و بالعکس .

۲۴- از آنجا که زن زمین و بستر و مهد خلقت بشر است هر گاه که تباه شود عمیق ترین تباهی رخ می نماید . و اشد این تباهی آنگاهی است که زن از بدن خود به عنوان حربه ای بر علیه مرد استفاده کند یعنی سکس را وسیله پیروزی اش بر مرد قرار دهد .

۲۵- از آنجائیکه هسته مرکزی وسوسه و بازی و فریب در روابط بشری همانا جنسیت و سکس و بدن زن است لذا درب ورود خناس در ناس هم سکس یعنی زن است همانطور که در بهشت هم ابلیس نخست بر حوا وارد شد و از طریق حوا بر آدم مسلط گردید .

۲۶- بنابراین باید گفت که قلب جامعه شناسی همانا زن شناسی است و جامعه ایکه مغلوب وسوسه های سکس زن شد و سکس سالاری پدید آمد خناس سالاری و ظلم پذیری و استثمار هم بنیاد شده است . همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که مرد با پیشتازی زن به سوی دوزخ می رود یعنی دوزخ جامعه معلول سکس سالاری زن است و همه ظلم ها و خفقان ها و پلیدیها و عذابهای موجود در جامعه حاصل این امر است .

۲۷- هرچه نرخ سکس و ارضای شهوات جنسی در جامعه بالاتر رود و زن از بدن خود به عنوان یک سرمایه اقتصادی بهره گیرد استثمار و ستم پذیری و پلیدی درکل جامعه شدت می گیرد.

۲۸- مرد سکس محور ، مرد ظلم محور است و ظالمترین مردها همانا زن باره ترین آنان هستند .

۲۹- پس رابطه بین ناس و نس و نساء را بهتر درک می کنیم .

۳۰- همه مظالم و مفاسد و پلیدیها و تورم و استثمار حاصل ارزش افزوده جنسی زن در جامعه است و این ارزش افزوده زیر بنای جامعه سرمایه داری و خاصه امپریالیزم جهانی است و بیهوده نیست که برابری جنسی زن و مرد در محور ایدئولوژی امپریالیزم قرار دارد . یعنی امپریالیزم دارای هویتی روسپی است و روسپی گری زن یکی از ارکان آن می باشد .

۳۱- این یک معمای جامعه شناسانه و بلکه فلسفی در تاریخ تمدنهای بشری است که چرا اکثریت جامعه (ناس) از اقلیتی کوچک بنام حکومت و سلطنت بی چون و چرا اطاعت می کند و ظلم می پذیرد ؟ این قلب جامعه شناسی حقیقی است که تاکنون پاسخی نیافته است . چرا نود و هشت در صد مردم از دو درصد مردم اطاعت می کنند و هر ستمی را پذیرا می شوند ؟ پاسخ به این سؤال پاسخ به کل معمای ظلم در جوامع بشری است .

۳۲- آدمی تا ظلم پذیر نشده باشد ظالم نخواهد بود . آدمی تا به خودش ظلم نکرده باشد به کسی اجازه ظلم به خود را نمی دهد . و ظلم به خویشتن انکار حقایق و عظمت ذاتی و الهی وجود خویش است یعنی پشت کردن به الهیت وجود خویشتن . انکار عزت و صمدیت و بی تائی وجود خویش . این همان کفر است که با منطق قیاس و شبیه سازی خود با دیگران آغاز می شود که اساس ظلم است . و انسانی که به خودش کافر شد ظلم پذیر شده است و لذا چشم دیدن عدالت و عزت و الهیت وجودی دیگران را هم ندارد . و اکثریت مردمان اینگونه اند یعنی کافر و ظلم پذیرند و آنگاه که به اندازه کافی به خود ظلم نمودند و به قحطی وجود افتادند اراده به ظلم کردن رخ می دهد یعنی اراده به حاکم شدن . این همان بنیاد ذاتی انقلابات اجتماعی است . و اینست راز آن معمای مذکور !

۳۳- پس اساس وجودی ظلم ، نه ظالم بودن با دیگران بلکه ظلم کردن به خویش و ظلم پذیر بودن است . اینست که ظلم پذیر و مظلوم ، ظالمتر از ظالمان است . تا ظلم پذیری نباشد ظالمی نخواهد بود . پس سخن علی ع راست است که مؤاخذه مظلومان در قیامت بسیار شاقه تر از مؤاخذه ظالمان است.

۳۴- چون معنای ظلم وارونه فهم شده است لذا همه مبارزات ظلم ستیزانه و آزادیبخش منجر به ظلم و اسارتی شدیدتر و پیچیده تر شده است زیرا معنای عدل فهم نشده است و لذا عدالت مترادف با مساوات و همسان سازی صوری آحاد بشری پنداشته شده است که این عین ظلم است . پس جای ظلم و عدل در اندیشه بشر مدرن عوض شده است .

۳۵- پس ناس یا توده آن بخشی از جامعه بشری است که ضد وجود و ظلم پذیر است یعنی خصم خویشتن است و خلقت الهی خود را منکر است و لذا به تبدیل خود می پردازد و از دیگران برای این خود براندازی بهره می برد و این همان اساس ظلم در جامعه است که تحت تأثیر وسواس خناس عمل می کند .

۳۶- پس اینک درک می کنیم که چرا دموکراسی ها منجر به پیدایش اشد ظلم می شود زیرا دموکراسی به عنوان حاکمیت اکثرالناس عین بر سر کار آمدن هسته مرکزی ظلم در جامعه است و به مثابه ظهور مغز ستم و کفر بشر است و لذا دموکراسی عرصه آخرالزمان و زمینه ظهور ناجی موعود می باشد و از بطن اشد کفر و ستم رخ می نماید .

۳۷- کفر و ظلم دو نوع است : صادقانه و بی ریا و ریاکارانه و منافقانه ! نظامهای سلطنتی و استبدادي قلمرو حکومت کافران و ظالمان بی ریا است و دموکراسی هم عرصه به حکومت رسیدن کافران و ظالمان منافق است . و لذا ظلم دموکراتیک به مراتب پیچیده تر و شاقه تر است زیرا به قول قرآن ، نفاق اشدّ کفر است .

۳۸- ناس قلمرو کفر و ظلم ریاکارانه و مشرکانه است . ظلم پذیری به قصد ظالم شدن و ظلم کردن به دیگران است . و لذا اشک و دادخواهی ظلم پذیران از مکر و نفاق است که چه بسا مؤمنان باورش می کنند و به دام ظلم مردمان مبتلا می شوند . تبانی پنهان و ذاتی ظالم و مظلوم را باید دریافت .

۳۹- بنابراین اگر شاهدیم که در انقلابات ، انقلابیون راستین به دست مظلومان تحویل ظالمان می شوند نباید تعجب کرد .

۴۰- یکی از واضح ترین نشانه نفاق بعنوان اشد کفر اینست که مردمان ظلم پذیر در همه جا با اشک تمساح و مظلومنمایی ادعا می کنند که به آنها ظلم شده است و بلکه همه خلایق و زمانه و سرنوشت و خود خدا به آنها ظلم کرده است .

۴۱- مکتب خلق پرستی در ایدئولوژی های انقلابی عصر جدید محصول ساده لوحی و بلاهت و خوش باوری نسبت به اشک تمساح و مظلوم نمایی مردمان است و نیز درک وارونه درباره حقیقت عدل و ظلم می باشد که عدل را مساوات و همسان سازی مردم پنداشته اند . این بلاهت در عصر ما منجر به پیدایش تراژدیهای بزرگی در جوامع مدرن شده است که نسل های پاک و مؤمن ولی ساده دلی را قربانی نمود . و دراینجاست که راز آن خطبه علی ع را درباره مبارزه با ستم در خطاب به مؤمنان در می یابیم .

۴۲- بنابراین عین عدالت است که کافران بی ریا و صادق که معمولاً گروه قلیلی در هر جامعه ای را تشکیل می دهند بر کافران ریاکار و منافق حکومت کنند و می کنند . همانطور که در سطح جهانی هم امروزه شاهد سلطه جهانی کفر آشکار بر ملل مشرک و منافق هستیم .

۴۳- آنهایی که کفر و ظلم و سرنوشت خود را گردن می گیرند بر مردمی حکومت می کنند که کفر و ظلم و سرنوشت خود را به گردن دیگران می اندازند و نهایتاً خود را مسبب بدبختی خود نمی دانند . و این سلطه اختیار بر جبر است . سلطه مختاران بر جبر پرستان و مجبوران . سلطه صدق بر کذب !

۴۴- این زر و زور ظالمان است که بر تزویر و زار ظلم پذیران فرمان می راند و این عدالت حق است.

۴۵- مذهب ناس نیز مکتب اصالت مظلومیت و بدبختی و شقاوت است و گوئی که این اساس شرط ورود به بهشت است و خداوند هم فقط ظلم پذیران را دوست می دارد !؟ و لذا شاهدیم که مثلاً در مسیحیت صلیب است که پرستیده می شود یعنی مظلومیت ! در مذهب تشیع هم از میان همه امامان فقط حسین است که امام است آنهم در صحرای کربلا که او و یارانش مثله می شوند . این مذهب اصالت ظلم پذیری است نه عدالت ! و در این مذاهب علناً خداوند مظهر ظلم بر مؤمنان و خوبان معرفی می شود . پس برای اینکه مورد لطف و بهشت او باشیم بایستی ظلم پذیر باشیم و بدبخت ! اینست مذهب اکثرالناس که در قرآن جمله کافرو منافق و جاهل و ریاکار خوانده شده اند که پیروی از مذهب آنان منجر به ظلم می شود. و خداوند مکرراً می فرماید که : این خدا نیست که به شما ظلم می کند بلکه خودتان به خود ظلم می کنید و خداوند بسیار مهربان است .

۴۶- پس ظلم حاکم بر جوامع بشری عین عدالت خداست بین دو دسته از کافران و ظالمان : کافران و ظالمان پولدار و بی پول ، بی ریا و حقه باز ، مختار و مجبور ! و لذا خداوند این اقلیت بی ریا را که مسئولیت سرنوشت خود را گردن گرفته اند بر اکثریت ریاکار که از زیر بار مسئولیت سرنوشت خود شانه خالی می کنند مسلط کرده است و آشکارا می فرماید که : آنکه در این دنیا بدبخت و معذب است در آخرت عذابش شدیدتر است . پس می بینیم که مذهب ناس مذهب انبیای الهی نیست بلکه مذهب شیطان و خناس است .

۴۷- « و در آن روز ملائک می گویند پروردگارا این مردمی که خود را خداپرست می دانند جن را می پرستند » قرآن – یعنی مجنون هستند و پیامبر هم که آنانرا در خواب و مدهوش خوانده است . ناس طالب جبر و جنون است و وای به آن روزی که به حکومت برسد که یک نمونه اش حکومت شوروی سابق بود که ظهور اشد جبر و جنون بود که در خودش فرو پاشید و خود را برانداخت . و لذا مذهب ناس هم مکتب جبرپرستی و خرافه پرستی است .

۴۸- اگر قرار باشد که عامه مردم را به دلیل ظلم اقلیتی حکام جور ، بدبخت و مظلوم بدانیم و این حکام را مسبب تباهی آنان بخوانیم به لحاظ معرفت دینی کافریم و عدل الهی را انکار کرده و مسئولیت دینی و معاد را هم باور نداریم . و شاهدیم که بسیاری از علمای دینی چنین باوری دارند . یعنی باور ندارند که مردم خودشان به خود ظلم می کنند و حکام جور فقط اسباب این ظلم را فراهم کرده اند . و لذا خداوند می فرماید که تا قومی باطن خود را تغییر ندهد سرنوشت او تغییر نخواهد کرد .

۴۹- می دانیم که آدمی جهت تغییر شرایط حاکم بر زندگیش تن به ظلم و خود فروشی می دهد و اینست اساس کفر بشر زیرا شرایط حاکم بر زندگیش را درک نکرده است و علت بدبختی و شقاوت روح خود و عدم رضایت از خویشتن را شرایط بیرونی می داند .

۵۰- خوشبختی یک احساس محض است و هیچ تعریف عقلانی بیرونی ندارد و آن احساس رضایت آدمی از خویشتن است . ولی انسان کافر و جاهل می پندارد که با پولدارتر شدن به چنین احساسی می رسد و لذا تن به هر ظلمی می دهد و شرافت و عزت نفس خود را معامله می کند و به بدبختی شدیدتری مبتلا می گردد .

۵۱- خوشبخت کسی است که بتواند خودش را دوست بدارد و از وجودش راضی و شاکر باشد . ولی چون چنین نیست تلاش می کند دیگران او را دوست بدارند ، چگونه ؟ به قدرت پول ! و چنین چیزی هرگز اتفاق نمی افتد و گرنه صاحبان قدرتهای بزرگ دست به جنایت و قتل عام نمی زدند تا به زور دیگران را وادار کنند تا آنها را دوست بدارند .

۵۲- انسان تا به چیزی دوست داشتنی و بلکه پرستیدنی در خودش نرسد هنوز ظالم و کافر است بخویشتن! یعنی رسیدن به خدا در خویشتن ! و فقط در چنین صورتی به صلح و دوستی با خود می رسد و بر جای خود می نشیند یعنی عادل می شود . پس راه رسیدن به عدالت جز از طریق معرفت نفس و خداشناسی عرفانی ممکن نیست .

۵۳- مردم (ناس) دشمن آزادی و اختیار و آزادی انتخاب سرنوشت خویشند و اینست راز کفرشان . چرا که می خواهند کسی را صاحب اختیار خود سازند و از بار مسئولیت وجود خود آزاد باشند و اینست راز ستم بری آنان و نیز آزادیخواهی آنان که عین جبر پرستی و بی خودی است .

۵۴- عدالت خواهی مردم نیز حتی مساوات با یکدیگر نیست بلکه برتری طلبی از یکدیگر است همسان اشراف و حکام شدن است . همانطور که آزادیخواهی آنان همان آزادی از اراده متعهد و مسئول خویشتن است یعنی بی خود شدن ، دیگر شدن ، شاه شدن . و اینست سیر ظالم شدن انسان ظلم پذیر ! پس مظلومیت به قصد ظالمیت است .

۵۵- اینست که مردم ، حاکمی را که فقیر و ساده زندگی کند تبعیت نمی کنند زیرا تبعیت مردم از حکام برای آنست که مثل حکام شوند .

۵۶- محبت ناپذیری مردم نیز از کفر و نفرتشان نسبت به خودشان است . زیرا محبت یعنی دوست داشتن کسی همانگونه که هست . و مردم از هستی خود بیزارند وکسی را دوست خود می دانند که آنها را تحقیر نموده و سپس وعده به وجودی نسیه در آتیه بدهد و اینست ظلم پذیری !

۵۷- یکی از ویژگیهای برجسته مردم ، بخل و آبرو پرستی و ظاهر سازی است که این نماد آشکار ظلمشان به خودشان است زیرا خودشان را همانگونه که هستند انکار و تکذیب و تحقیر می کنند و تظاهر به چیزی می کنند که نیستند و این اساس ظلم به خویشتن و ستم بری است و کفرشان به خلقت خویش و خداوند .

۵۸- « اراده به دیگری بودن » اساس ظلم مردم است و این اراده به خود بیگانه سازی و جنون است . و مردم ظلم می پذیرند تا خود نباشند .

۵۹- یکی دیگر از ویژگی مردم اینست که هیچیک از آنان خودش را از مردم و جنس مردم نمی داند و دائماً مردم را تحقیر و مسخره می کند و احمق و ظالم می داند و خود را برتر از همه می پندارد که بزرگترین بدشانسی و بدبختی او اینست که با مردم و در مردم و از جنس مردم شده است . و این بیان غایت خود – بدی و بیزاری و انزجار از خود است در مردم ! و لذا همه در ظلم پذیری جهت برتری یافتن از سائرین از یکدیگر سبقت می جویند در نزد صاحبان قدرت . حال دریابید معنای حکومت مردمی را : دموکراسی !

۶۰- اینست که مردم دشمن کسی هستند که آنان را همانگونه که هستند دوست بدارد ، یعنی دشمن انسان عادل و امام و ناجی خویش .

۶۱- مردم ، پول را خدای خود می دانند و لذا خود را به پول می فروشند . اینست معنای ظلم پذیری ! علی ع می فرماید : مردم دو نوعند من امام مؤمنانم و پول هم امام کافران !

۶۲- انسان تا پول و مال و ثروت را راز خوشبختی می داند ظالم است و ظلم پذیر و کافر چه با نماز و چه بی نماز ، چه مسلمان چه یهود و چه کمونیست !

۶۳- ظالم و کافر کسی است که بدبختی و خوشبختی را در خارج از وجود خود می جوید و خود را علت خود نمی خواند و نمی خواهد . یعنی خودش را نمی خواهد . و اینست ظلم ! و ناس اینست !

۶۴- حال اگر آنگونه که قرآن کریم می فرماید همواره اکثر الناس کافر و منافق و فاسق و جاهل و ظالم هستند پس حکومت دموکراتیک هم بایستی حکومت کفر و ظلم و جهل و جنون و فسق باشد که به خودش افتخار هم می کند و چون اکثر مردم دعوی خدا پرستی و دین هم دارند پس حکومت ریا و نفاق رخ می دهد که برای انکار مفاسدش بایستی به اشد دروغ و ریا و خفقان و سانسور دست بزند و همه راستگویان را به زندان افکند و بکشد .

۶۵- اینست که دموکراسی در جوامع لامذهب تر که دعوی دین و خدا پرستی ندارند عمر بیشتری می یابد . و کلاً دموکراسی ها جوامع بشری را وادار می کند تا دست از دعوی دروغین خداپرستی و دین داری بکشد و شرک و نفاق را ترک بگوید و روی به کفر صادقانه تر آورد و این زمینه ظهور ناجی آخرالزمان است زیرا بشریت لااقل در کفرش عادل و صادق شده است .

۶۶- ناس فقط مهد ظهور خناس و اراده شیطان نیست بلکه مهد ظهور انبیاء و اولیای الهی و اراده خدای رحمان نیز هست . و لذا مخلصین و عارفان از ناس بر می خیزند و به قدرت قهری ناس به سوی خدای خود به دیدار می روند و باز از محضر حق به سوی ناس بر می گردند تا اراده او را در ناس القاء نموده و نهایتاً حق را به یقین در ناس دریابند یعنی رب الناس ، ملک الناس و اله الناس را .

۶۷- ناس باتلاقی است که انسان یا در آن می گندد و یا چون نیلوفری سر بر می کشد و به آسمان پر می کشد .

۶۸- همه امتحانات الهی درباره اهل ایمان و معرفت در کوره ناس و در رابطه با آنان رخ می دهد .

۶۹- ناس ، عبای خدا است که اولیای او در آن پنهان می شوند .

۷۰- مردم مهد ظهور مهر و قهر خداوند نسبت به مؤمنان و اولیای الهی هستند و از نزد خود هیچ اراده ای ندارند .

۷۱- همه امتحانات الهی مؤمنان در رابطه با مردم است . همانطور که در قرآن کریم می فرماید که برای هر پیامبری از شقی ترین مردمان دشمنانی قرار داده است . همچنین است برای هر مؤمن و سالکی !

۷۲- مردم ، پالایشگاه نفس مؤمنانند و لذا همه خیر و برکات و معارف و کرامات مؤمنین به مردم باز می گردد و آنانکه این رسالت را در حق مردم ادا نکنند چه بسا کافر می شوند و از راه می مانند .

۷۳- یک حدیث نبوی می فرماید که اگر مؤمن در غاری پنهان شود خداوند مردمی شرور را به سویش می فرستد تا آزارش دهند. این امتحان و پالایش نفس مؤمن بدست مردم کافر و شرور است .

۷۴- کافر و شقی شدن به مردم عین کفر به خداست از برای اهل ایمان و معرفت. حتی رسالت انبیای الهی پیش از آنکه برای مردم بوده باشد برای خود رسول است و این حقیقت را در قرآن کریم در قصص انبیای الهی به وضوح در می یابیم مثل داستان یونس ع و نوح و موسی ع. یعنی انبیای الهی مقامشان را در نزد خدا مدیون مردم هستند و خداوند برای هدایت خلق نیازی به پیامبران نداشت . همانطور که مخلصترین مؤمنان به محض بعثت هر پیامبری به دور او جمع آمدند و او را یاری دادند بدون آنکه او کمترین تلاشی

کرده باشد . و اتفاقاً بر اثر تلاش و معجزات رسولان بر کفر کافران افزوده شد و این معنا در قرآن کریم مکرر آمده است .

۷۵- مردم به یک لحاظ مظهر شقاوت و شرارت نسبت به مؤمنان هستند تا مؤمنان از شرشان به رحمت خدا پناه ببرند و مشمول رحمت او شوند و نور رحمت او را برای مردم به ارمغان آورند همانطورکه قوم عرب شقی ترین اقوام بشری بود و بیشترین ظلم و جفا را نسبت به محمد ص روا داشت . و محمد ص هم به کمال رحمت خدا رسید و مظهررحمت او بر مردمان شد : تو را به رسالت بر نگزیدیم الا اینکه رحمتی برای عالمیان شوی ! قرآن – و این منتی بر عالمیان نیست بلکه منتی بر محمد ص است که مظهر رحمت خدا شده است هرچند که کسی مشتاق این رحمت نباشد ولی محمد ص بر عرش رحمانی او مستقر شده است در عالم ارض !

۷۶- بنابراین سالکان اهل معرفت و عارفان حقه ، دین خود را نسبت به مردم به خوبی می دانند و درک می کنند که هرچه دارند ازهمین مردم کافر و شقی و ظالم و جاهل است و اینست که برای خدمت و نجات مردمان از همه چیز خود در دنیا می گذرند حتی از جان خود . و از این بابت از مردمان منت هم می کشند.

۷۷- این شقاوت و جفا و خیانت مردم است که عارف را به لقاءالله می رساند . و این عین واقعیت است که ما آنرا در سائر آثارمان گزارش کرده ایم .

۷۸- بنابراین بزرگترین جامعه شناسان انبیاء و اولیای الهی بوده اند که تمام حیات و هستی خود را در مردم و با مردم و به عشق مردم سپری کرده اند و از این عشق بوده که به خدا رسیده اند بنابراین مردم سالاران و دموکراتهای حقیقی تاریخ ، انبیاء و اولیای الهی و عارفان بوده اند و لذا مردم هم لااقل پس از مرگشان قدرشان را ادا نموده اند .

۷۹- شفاعت مردمان به دست مردان خدا در دنیا و آخرت ، عین مردم سالاری آنهاست و عین عدالت است و انصاف .

۸۰- راز دشمن دوستی اولیای الهی نیز از همین بابت معرفت آنان در حق شقی ترین مردمان است که به واسطه همین اشقیاء به دیدار با خدا رسیده اند همچون شفاعت ابن ملجم به دست علی ع.

۸۱- به قول قرآن کریم قلوب مردمان از سنگ سخت تر است ولی همین قلوب به اراده الهی به ناگاه نهرهای جوشان آبی را فوران می کنند . ناس پدیده بسیار حیرت آوری است و به ندرت قابل پیش بینی می باشد و لذا همه فرمولها و پیش بینی ها و نظریات جامعه شناسانه در عصر ما بیهوده و باطل از آب در آمده اند . و کسی چون جورج سوروکین که خدای جامعه شناسی سرمایه داری و سوسیالیستی در قرن بیستم است نهایتاً ابطال کل این علم را اعلان نمود و آخرین نظریه نجات بخش اجتماعی خود را از معارف عرفانی ایرانیان استخراج کرد که موسوم به اماتولوژی است که همان رابطه ارادت عرفانی بین مراد و مرید است و این رابطه را نجات بخش بشریت مدرن می داند که در حقیقت زمینه ظهور ناجی موعود است که از عشق به انسان کامل سر بر می آورد که مظهر جمال و جلال حق می باشد .

۸۲- و اما جامعه شناسی ظهور پدیده ای است که بایستی علما و عارفان اسلامی و خاصه شیعی مبادرت به تدوین آن نمایند که متأسفانه جز آثار ما چیزی تاکنون پدید نیامده است که آنهم اتفاقاً از جانب اکثر این علما مورد انکار و تکفیر است .

۸۳- امام زمان و ناجی موعود مخلوق نیاز مردم به نجات است و لذا در روایات است که امام زمان هم چون مردم عادی در میانشان زیست می کند و کسی او را نمی شناسد و بلکه خودش هم از جمله مردمی است که در دعای فرج و ظهور خویش شرکت می کند و دست به دعا بلند می کند یعنی چه بسا خودش هم وقت ظهورش را نمی داند و بلکه برخی معتقدند که تا قبل از ظهورش حتی خودش هم خود را به عنوان ناجی موعود نمی شناسد . که البته این مسئله جای تأمل و بحث دارد و امری بس لطیف می باشد که از اسرار عالی قلمرو عرفان عملی است .

۸۴- روایتی منسوب به نبی اکرم ص می گوید که فرق نبی و ولی اینست که نبی می داند که نبی است و «ولی» نمی داند که ولی خداست . در این باره عارف کامل محی الدین ابن عربی در « فتوحات مکیه » مکرراً اظهار می دارد که یکی از رسالتهای ویژه او این بوده که مقام ولایت را در اولیای عصر خود به آنان متذکر می شده و آنان را به خود آگاهی می رسانیده است و بسیاری از اقطاب الهی از طریق او متوجه مقام ذاتی خود شده اند و زان پس صاحب رسالت گشته اند . آیا این تقیه ذاتی و بغایت حیرت آور شامل وجود مبارک حضرت ولی عصر عج می شود یا نه ، امری دگر است . ولی مسلم اینست که وقت ظهور ناجی را حتی خود آن حضرت نمی داند و این بسته به نیاز و عطش مردم به نجات دارد و لذا طبق روایات اسلامی هرکه چنین وقتی را از پیش معین کند کذاب تلقی می شود .

۸۵- اثر دائرة المعارفی و گرانقدر « فتوحات مکیه » از ابن عربی ماندگارترین و یقین بارترین اثر در کل معرفت توحیدی است که محور این آثار همانا خود آگاهی عرفانی برای عارفان و اولیاء و اقطاب و ابرار و مخلصین است و لذا برخورداری عامه مردمان از این کتاب تقریباً هیچ است و بلکه متخصصین فلسفه و عرفان نظری هم به ندرت از آن چیزی قابل استفاده خود می یابند و در حقیقت این اثری مختص سالکان معرفت و عروج عرفانی در مرتبه پیشرفته است و لذا دیگران را جز گمراهی و خرافه و انکار نمی افزاید همانطور که قرآن هم چنین است . این اثر شگرف که سراسرش کرامت است که بایستی مؤلفش را از کرام الکاتبین دانست ثابت می کند که امامان دوازده گانه شیعه در همه دورانهای تاریخی در عرصه غیبت در وجود اولیای زنده هر عصری تجلی دارند و همواره زنده اند و نور معرفت طالبان معرفت و نجات و هدایت می باشند . عدم درک این حقیقت از کتاب مذکور موجب شده که بسیاری از علمای شیعه را به انکار وا دارد که ابن عربی را غیر امامیه و یا التقاطی بنامند و یا در فهم معارف این کتاب دچار تناقض شوند همانطور که حتی مترجم نابغه این اثر یعنی جناب محمد خواجوی هم در تعلیقات آن دچار این سرگردانی و ابهام و تناقض شده و گاه مطالبی را دخل و تصرف دساسان دانسته و گاهی هم بر شیخ اکبر ایراد گرفته است . و این بدان معناست که امر ولایت ائمه اطهار ع بدرستی در دوره غیبت فهم نشده است که همین امر موجب پیدایش رخوت و گمراهی در شیعیان بوده است که امر نجات را فقط مختص عرصه ظهور جهانی حضرت می پندارند در حالیکه چنین نیست . همانطور که حدیثی از خود امام دوازدهم می فرماید که «هرکه مرا بجوید خواهد یافت» و این معنا یا متأسفانه توسط علمای شیعه درک و توجیه نشده است و یا به مردم تعلیم داده نشده است .

۸۶- هرکجا که ابن عربی در وصف یکی از اقطاب زنده عصر خودش چنان سخن می راند که گوئی صفات و مقامات و کرامات و اقتدار روحانی امامان و خاصه امام زمان تداعی می شود ، جناب محمد خواجوی مترجم ایشان به سرگردانی می افتد و تردید می کند . زیرا امر ولایت ائمه اطهار را فقط محدود و محصور به عمر دنیوی آنان و یا ظهور جهانی امام می داند در حالیکه عارفان کامل دورانها محل حضور و تجلی امامان هستند که کاملترینشان محل ظهور امام عصر است و این حلول نیست تجلی است . و علم تجلی عالیترین و لطیف ترین علوم است که عدم درکش موجب اینهمه سوء تفاهم در علمای رسمی نسبت به عارفان تاریخ بوده است . و همین امر تجلی است که خلأ ظلمانی دوره غیبت را جبران می کند و لاغیر . اهمیت شناخت امامان شیعه از همین رو است و گرنه اگر ولایت آنان فقط مربوط به حیات دنیویشان می بود چه اثری بر شیعیان و مردم جهان می داشت که اینهمه اختلاف فراهم آید که جنگ شیعه و سنی بر همین اختلاف است .

۸۷- و عجبا که همین مردمان کافر و جاهل که قلوبشان از سنگ سخت تر است بهترین شناسندگان و مؤمنان به تجلی امامان از وجود عارفان در طول تاریخ غیبت بوده اند و بدین لحاظ از اکثر علمای رسمی و دانشمندان هوشیارتر و مؤمن ترند و این برخاسته از کرامت امیّت در ناس است چرا که قلوبشان بدلیل سختی به تسخیر اجنه و شیاطین در نیامده و بکر و امی مانده است و اینست که در قرآن کریم می خوانیم که : اکثر اهل کتاب (علمای رسمی مذاهب) مردم امّی را انکار و تکفیر می کنند و تحقیر می نمایند و می گویند که ما را با امییون چه کار ! حال آنکه همین امییون مهد ظهور نورتجلی امامان در دوران غیبت هستند و ایشان را تصدیق و اطاعت می کنند . چرا که خود عارف نیز از امیت قلبی خود متجلی شده است که کانون امامت است .

۸۸- عارفان هر عصری در دوره غیبت محل تجلی نور هدایت یکی از انبیاء و امامان گذشته اند . و ابن عربی این حقیقت را بدرستی دریافته است ومعرفی نموده است و لذا برخی از اولیای الهی عصر خودش را مقیم در قلب ابراهیم ع یا هود ع یا موسی ع و عیسی ع می داند که کاملترین آنها مقیم در قلب محمد ص

است . که البته به نظر ما واقعه به عکس می باشد یعنی این نور وجود انبیای گذشته است که مقیم در قلوب عارفان است و آنان را هدایت می کند همانطور که در قرآن کریم سخن از نوری است که خداوند در قلوب برخی مؤمنان قرار می دهد و با این نور هدایتشان می کند . این نور همان نور ولایت باطنی انبیای بزرگ است و طبق قول الهی هر یک حامل این نور باشد هدایت یافته الهی است و نور هدایت طالبان نیز می باشد و مؤمنان بایستی در امر هدایت از این اولیاء اطاعت کنند و مردم امّی بسیار بهتر از علمای رسمی قابلیت درک و تصدیق این نور را دارند .

۸۹- سیر و سلوک الی الله دو مرحله کلی دارد که مصداق دو قوس صعود و نزول در حکمت الهی است و آن یکی سیر از خلق به سوی حق است و دومی هم سیر از حق به سوی خلق می باشد و شاهدیم که اول و آخر این سیر همان خلق است . این خلق است که سالکان را به قوه قهریه حق به سوی خدا می فرستد و سپس خداوند هم آنان را دوباره به قصد خدمت و هدایت مردم به سوی خلق باز می گرداند.

۹۰- نبوتها ، اجر خدا به خدمتگزاران مخلص خلق بوده است و لذا زندگی همه انبیای الهی قبل از نبوت سراسر عشق به خلق گزارش می شود . و لذا خداوند در قرآن کریم بر پا دارندگان قسط و عدل را همطراز انبیای الهی قرار داده اند .

۹۱- مردم ، خدمتگزاران خود را به ظلم و قهرشان از خود می رانند و به سوی خدا می فرستند بی آنکه بدانند که چه می کنند . و خداوند هم این واصلان را دوباره به سوی خلق رجعت می دهد تا این بار خلق را هم با خود به سوی خدا بالا برند . و این رسالت اولیای الهی و عارفان بالله است که امر هدایت نامیده می شود .

۹۲- جامعه شناسی قرآنی جامعه شناسی قلبی است زیرا خداوند مردمان را بر اساس قلب شناسی طبقه بندی کرده است و آن چهار گروه کلی دارد : مؤمنان مخلص ، مشرکان ، کافران و منافقین . و این چهار وضعیت و مقام قلبی – روحی است . در حقیقت جامعه شناسی قرآنی بر روانشناسی قلبی استوار است .

۹۳- جامعه شناسی قرآنی متکی به نوع و کیفیت رابطه مردم با خداوند است و همه صفات و خلق و خوی و اعمال و افکار مردم برخاسته از این رابطه می باشد یعنی از قلب . زیرا قلب است که کانون این رابطه است .

۹۴- مؤمنان خالص کسانی هستند که خداوند را در قلوب خویش یافته اند و اینان البته همواره عده قلیلی هستند که منزه از حرکت مردمان می باشند و در خارج از شبکه ناس زیست می کنند هرچند که به ظاهر ممکن است در میانشان باشند . و لذا در قرآن همواره مؤمنان در نقطه مقابل ناس قرار دارند و از جنس ناس نیستند و سوره ناس هم این حقیقت را خاطرنشان می کند .

۹۵- و اما ناس ، خداوند را در بیرون از خویشتن می خوانند و این محوری ترین ویژگی جامعه شناسی الهی است و صفت ذاتی ناس می باشد .

۹۶- کافران کسانی هستند که خداوند را در جائی بسیار دور دست می دانند مثل آسمان . و لذا در زندگانی روزمره خود با او هیچ کاری ندارند در ظاهر و باطن . ولی گروهی از این کافران بسته به مصلحت جامعه ، تظاهر می کنند که با خدا سر و کاری دارند و او را در همین نزدیکی ها می دانند و لذا تظاهر به امور عبادتی و شعارهای دینی می کنند و اینان منافقانند که بدترین نوع کافران محسوب می شوند در منطق قرآن .

۹۷- و اما مشرکان کسانی اند که روزی ایمان داشته اند و قلوبشان طعم و عطر ایمان را چشیده است ولی ایمان خود را کامل و خالص نکردند و بلکه خدا را شریک اعمال زشت خود نمودند و خود را شریک اراده خدا کردند که اکثر مردم از این نوع می باشند .

۹۸- قرآن کریم شرک را موجب پوچی و ناکامی و ابطال تلاشهای بشری می داند و لذا مردم مشرک که اکثریت توده ها هستند معمولاً از ضعیفترین و ناکامترین طبقه اجتماع محسوب می شوند که بدلیل شرکشان است که از گروه خسر الدنیا و آخرت می باشند .

۹۹- پس در حقیقت طبقات حاکمه و اشراف هر جامعه ای همانا کافران و منافقان می باشند که خدا را عملاً کنار گذاشته اند و لذا تمام انرژی دنیوی خود را خالصانه صرف انباشت ثروت و قدرت می کنند .

۱۰۰- پس بایستی امروزه سرمایه داران و صاحبان اصلی قدرت و ثروت را کافران بی ریا دانست که منافقان در خفا از آنان حمایت می کنند که اکثرشان ایدئولوگها و فلاسفه و علمای دینی و متخصصین هستند و لذا از قدرت و ثروت کافران بهره ای دارند و جیره خوار آنانند . اینان ظاهراً دم از اصالت حق و علم و انسانیت و شرافت و اخلاق می زنند و لذا واسط بین کافران با توده مشرک مردم می باشند و مردم را تحت سلطه و اطاعت حکام در می آورند . اینست که خداوند پلیدترین مردمان را منافقین نامیده که جایشان در درک اسفل السافلین است .

۱۰۱- پس آنچه که موسوم به توده و خلق و ناس می باشد که اکثریت مردم را تشکیل می دهد همان مذهب شرک و مشرکین هستند که طبقه پایین جامعه نامیده می شوند و طبق منطق قرآن اکثرالناس هستند که مخاطب اصلی انبیای الهی نیز می باشند زیرا خاسرین دو عالمند .

۱۰۲- همانطور که قرآن کریم می فرماید اکثر اهل کتاب منافقان هستند و در واقع منافقان جمله اهل کتاب در معنای وسیع کلمه اند . یعنی نه فقط کسانی که با کتب آسمانی آشنایند و سواد آنرا دارند و تفسیرش می کنند بلکه همه اهالی اهل مدرسه و تحصیلات بالا را بایستی اهل کتاب دانست . همانطور که اصلاً اساس مدرسه و سواد و کتاب و تحصیل علم از مدارس دینی آغاز شده است .

۱۰۳- و امروزه آشکارا شاهدیم که صاحبان قدرت و حکومت و ثروت بدون حمایت ستادی از اهل کتاب و دانشمندان و مبلغان دینی و اخلاقی قادر به استمرار بقای استکباری خود نیستند . همانطور که سازمانهای اطلاعات و جاسوسی ابرقدرتها کانون و اتحادیه نخبگان علمی و دینی و فنی و نظریه پردازی است و سازمان سیا در لغت به «معنای سازمان مرکزی روشنفکری» است که مشابهش در همه کشورها به وجود آمده است و به مثابه قلب قدرت استکباری در جوامع می باشد . و در واقع بایستی این سازمانها را کانون نخبگان اهل کتاب دانست که نخبگان نفاق علمی و دینی و فلسفی می باشند که امروزه « کمیسیون سه جانبه » و سازمان « آیریس » به عنوان اتحادیه جهانی همه سازمانهای علمی و اطلاعاتی ابرقدرتها مشغول رهبری و مدیریت جهان جهت اجرای استراتژیهای یکصد ساله نظام امپریالیزم جهانی می باشند .و در حقیقت جایگاه وجودی این افراد و سازمانها را بایستی همان درک اسفل السافلین بر روی زمین نامید که کانون اشد نفاق جهت اجرای اشد کفر و ستم و سلطه و تباهی بر ناس در کل جهان است که چه بسا انقلابات دوران ما را طراحی و رهبری می کند تا مردمان خودشان به انقلاب قلبی در خود نرسند . در حقیقت بایستی این سازمانها را کانونهای دجالیت دوران دانست که دجّالان هر عصری را به عرصه ظهور می رساند در هر منطقه ای از جهان .

۱۰۴- تا کل جهان مدرن و همه حکومتها و ملتها به یک نظام واحد جهانی استکباری نرسند زمینه ظهور ناجی موعود هم فراهم نشده است و چنین امری از اهداف درجه یک « کمیسیون سه جانبه » است که اتحادیه نخبگان امپریالیستی در سراسر جهان است .

۱۰۵- نجات یک امر جهانی است زیرا بشریت از نفس واحده است و لذا رستگاری و سعادت دنیوی به طور فردی و قومی و ملی ممکن نیست . همانطور که مثلاً اگر فقط یک فرد شرور در یک شهر باشد آسایش و امنیت را بر کل اهالی آن شهر حرام می کند . و اگر فقط یک گمراه وظالم بر روی زمین باشد امکان امنیت و عدالت در سائر اقوام بشری ممکن نیست . و این صورت ظاهری حق نفس واحده بشری است . همانطور که قرآن کریم هم بر این امر اشاره دارد که : « اگر یک نفر به ناحق کشته شود گوئی کل مردم کشته شده اند و اگر یکی به دین خدا زنده شود گوئی کل مردمان زنده شده اند». این عین واقعیت بیرونی جهان نیز هست .

۱۰۶- بنابراین بایستی جهان بشری یکپارچه شده باشد تا بتوان با اقدامی واحد کل جامعه بشری را به مسیر دگری انداخت و متحول ساخت . این از برکات تکنولوژی و خاصه ارتباطات است که هم کل جهان را به فساد و ویرانی می کشاند و هم نهایتاً وسیله نجات می شود و تحت هدایت علمی امام زمان دچار تبدیلی از ماهیت خود شده و هویتی انسانی و سالم و پاک و هدایت بخش می یابد و در خدمت روح و معنویت می

آید که بی تردید آن علم و تکنولوژیِ امام زمانی مطلقاً از بنیاد عقلی دگری برخوردار است که موجب شکوفائی طبیعت و پیدایش جنات نعیم بر روی زمین می شود در حالیکه علوم و فنون مدرن تماماً خصم طبیعت جهان و سلامت و عزت انسان است زیرا انسان و جهان طبق کلام خدا ، از نفس واحده ای آفریده شده است و لذا هر چه که به ویرانی و تباهی طبیعت برسد به نابودی بشر هم می انجامد و بالعکس !

۱۰۷- مسلماً تمدن امام زمانی ، تمدنی منهای نفت و پتروشیمی و اتم و تشعشعات رادیو اکتیو و امواج ویرانگر ماهواره ای و رادیوئی و ماشین و دود و قیر و سموم است که تن و جان و روان بشری را به فساد و ویرانی کشانیده است و بلکه عالم حیات را بر روی زمین به انقراض می برد.

۱۰۸- مسلماً تمدن امام زمانی ، تمدن ریاضیاتی نیست بلکه تمدنی متکی بر علم روح وکرامت الهی در انسان است که انسان را به راستی اشرف مخلوقات می سازد نه اسفل مخلوقات !

۱۰۹- خداوند طبق قولش در قرآن کریم در فرزندان آدم از نزد خودش کرامت نهاده است و این کرامت در جامعه امام زمانی از گل ناس باقیمانده پس از آن کشتار عظیم ، آشکار می شود و انسان از نزد خودش رزق می برد رزق کریمانه همچون رزقی که بر قوم موسی به مدت چهل سال از کرم موسی از آسمان نازل می شد . و این برای ناس است نه طبقات اشراف از کفار و منافقین که جمله در مقدمه ظهور امام نابود می شوند .

۱۱۰- رابطه انسان با خداوند عین رابطه انسان با ذات خویشتن است . و کل روانشناسی و خلق و خوی و صفات و امیال و افکار و اعمال بشری مخلوق و معلول نزدیکی و دوری او از خدایش در خویشتن است . از جمله رزقی که می برد یا کریمانه و رحمانی و عاشقانه است و یا بخیلانه و خصمانه و شقیانه است .

۱۱۱- مؤمن خالص خداوند را در قلب خویشتن می خواند و می خواهد . مشرک هم خداوند را در زندگی خویش می خواند و می خواهد . ولی کافر ، خداوند را در خارج از حیات و دنیایش می خواند . و از این سه نوع احساس و ایده درباره خداوند خالق ، سه نوع انسان با سه نوع ماهیت پدید می آید . پس براستی خداست که خالق انسان است در لحظه به لحظه زندگی . همانطور که می فرماید : « خداوند انسان و اعمالش را آفرید». قرآن – پس درمی یابیم که این خدای خالق انسان و اعمال و ماهیت و سرنوشتش را انسان است که می طلبد به هرگونه ای که بخواهد . و این عین یگانگی اراده خدا و انسان است همانطور که می فرماید : «اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند»٠قرآن – یعنی خداوند هم اراده شما را اراده می کند آنگونه که او را اراده می کنید : نزدیک ، دور یا در دل خویشتن !

۱۱۲- در حقیقت به زبانی می توان گفت که خداوند ، کافران را از راه دور می آفریند و مشرکان را از راه نزدیک . و مؤمنان را از درون جانشان می آفریند . واین سه نوع آفرینش و سه نوع هدایت و هویت است به انتخاب آدمی ! پس کل تاریخ تمدن بشری هم چیزی جز حرکت بشر به سوی خدا نیست تا رسیدن به خداوند در خانه وجودش . و یا حرکت خدا به سوی بشر است از آسمان تا زمین و تا دل آدمی .

۱۱۳- «ای مؤمنان بدانید که زمین خدا بسیار وسیع است». قرآن – آیا زمین خدا کجاست ؟ آن زمینی که خداوند در آن جای گیرد و بتواند خداوند را جای دهد کدام زمین است ؟ « کل کائنات نمی توانند خداوند را در بر گیرند ولی دل مؤمنان می تواند » حدیث قدسی . پس زمین خدا همان دل مؤمنان است که خداوند را در بر می گیرد که بدون شک از کل کائنات وسیعتر است .

۱۱۴- کل تاریخ ، تاریخ نزول خدا از عرش عدم است به سوی دل انسان ! و کل جامعه بشری هم بستر این سیر نزول خداست . چرا که کافران خداوند را در جائی بسیار دورمی دانند مثل آسمان و ماورای آن که مترادف عدم است . و مشرکان هم او را بر زمین می خواهند . ولی مؤمنان خالص او را در دل خود می خواهند که جایگاه حقیقی اوست که می تواند او را جای دهد و در بر گیرد .

۱۱۵- یعنی کافران مظهر خدای عدمی هستند یعنی خدائی که گوئی نیست . و مشرکان مظهر خدای زمینی هستند . و مؤمنان هم مظهر خدای قلبی هستند .

۱۱۶- آیا براستی خداوند چیست و چه نسبتی با انسان دارد ؟ بزرگترین سوء تفاهمی که درباره مسئله خلق انسان پدید آمده است که منشأ همه گمراهیهای عرصه دین و شریعت هاست اینست که انسان را خلق شده و خلقتش را تمام شده می پندارند . در حالیکه حیات دنیا لحظه به لحظه اش کارگاه خلقت انسان است زیر نظر خود انسان و با انتخاب خود انسان . « انسان را در خلقتش شاهد گرفتیم » قرآن – و اگر این شهادت نمی بود معاد و حساب و کتاب هم نمی بود و مسئولیت انسان در قبال سرنوشت هم بیهوده و ظالمانه می بود .

۱۱۷- این شهادت انسان بر خلقت خویش ، عین شهادت خداست . کافری که خداوند را در آسمان می خواند شهادت از راه دور را می خواهد و مشرکی که خداوند را در اطراف زندگیش می خواند شهادت نزدیکتری را می خواهد و فقط مؤمن مخلص است که خداوند را در دلش در لحظه به لحظه امیال و احساس و اعمالش شاهد گرفته است و این عین شهادت انسان بر خویشتن است زیرا خداوند همان ذات انسان است .

۱۱۸- پس کافر کسی است که از انسانیت و ذات خودش بسیار دور است و لذا ممکن است هرچند سال یک بار به یاد خدا افتد یعنی به یاد خودش افتد زیرا به قول قرآن کریم ، هرکه خدای را به یاد آورد خودش را به یاد می آورد و هرکه او را از یاد برد خودش را از یاد می برد . و مشرک به این ذات و یاد نزدیکتر است . و دل مؤمن دمادم با ذات و یاد خویش است . و لذا کافر انسانی بیگانه از خویش است و مؤمن هم یگانه با خویش است و مشرک سرگردان با خویش است .

۱۱۹- اینست که خلقت کافر بسیار کند انجام می شود و لذا عمر دنیویش بر کامل شدن خلقتش کفایت نمی کند و اینست که پس از مرگش نیز از عالم خاک رهایی ندارد و این عذابی عظیم است که با مرگش باز به حیات دنیایش باز می گردد منتهی بدون حفاظ وامکان تن .

۱۲۰- یعنی امکان کمال و ظهور انسان کامل فقط در مؤمنان مخلص است که در عمرشان رخ می نماید .

۱۲۱- ولی مشرکین و اکثر الناس در فاصله بین کفر و ایمان که یک پا به درون و پای دیگر در برون دارند نه از آخرت (درون) بهره ای دارند و نه از دنیایشان . و در این سرگردانی دچار وسوسه خناس و اجنه هستند و مجنون می گردند و جنون خود را ایمان و خدا پرستی می پندارند همانطور که قرآن کریم می فرماید . « ملائک می گویند : پروردگارا این مردمان که خود را خدا پرست می خوانند مجنونند و جن را می پرستند». قرآن . اینان خدا را نزدیک می بینند و لذا نمی توانند با خیال راحت دل به دنیا دهند ولی در عین حال دل به خدا هم ندارند و دستشان از او کوتاه است .

۱۲۲- ولی خلقت صراط المستقیمی و آنی و بیواسطه همان ارتباط با خدای مقیم دل خویش است و اینست توحید . ولی مشرکان بین اراده قلبی خود و اراده خدا در تردید و تذبذب هستند و در این سرگردانی و تردید است که به دام وسوسه های خناس و اجنه می افتند که همان منافقان هستند . زیرا در این تردید دچار انفعال و بی ارادگی می شوند و نیازمند این امر هستند که از کسی اطاعت کنند تا نجات یابند و لذا مسئولیت سرنوشت خود را هم به او بسپارند . و لذا این مردمان که اکثریت جامعه هستند بستر اصلی حاکمیت ظلم و فساد کفارند .

۱۲۳- و اینست که کافران بر عرصه خلقت روحانی و انسانی وارد نمی شوند و درحیات دنیا تا به آخر حیوان باقی می مانند زیرا اراده خداوند را از خود به کلی دور کرده و از حیات و هستی خود انکار نموده اند. و لذا به قول قرآن کریم از حیوانات هم پست تر می شوند زیرا دارای شاکله انسانی هستند و سیرتی حیوانی .

۱۲۴- ولی مشرکان اراده خدا را انکار و حذف نکرده اند ولی اراده حیوانی خود را هم تسلیم اراده خدا نکرده اند و لذا در دو گانگی این اراده مستهلک می شوند و این فقدان اراده را سبب می شود که راز اطاعتشان از صاحبان قدرت است .

۱۲۵- آخرت به یک لحاظ همان آخرت و پایان خلقت انسانی بشر است و لذا آخرت طلبی همان کمال طلبی انسان است . و لذا قرآن کریم می فرماید که : کافران کسانی هستند که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند و

نه اینکه آخرت را انکار کرده اند . ولی مؤمنان آخرت را بر دنیا ترجیح داده اند و آخرت را به جلو انداخته اند یعنی کامل شدن خلقت را در دنیا خواسته اند ولی کافران خلقت انسانی خود را به آخرت و پس از مرگ محول کرده اند و لذا دچار عذاب می شوند زیرا فاقد صورت و شاکله انسانی هستند و این خلقت بسیار شاقه است .

۱۲۶- ولی مشرکان در حقیقت دنیا و آخرت را همسان گرفته اند و این عین مساوات و برابری بین اراده خود و اراده خداست و این همان شرک بین خود و خدا و دنیا و آخرت است . و اینست که خدا مشرکین را نجس خوانده است . این همان التقاط است . و اکثر مردم چنین هستند که نه خلقت روحانی و برخورداری الهی دارند و نه ارضای غرایز حیوانی دارند . و لذا رنجورترین طبقه اجتماعی هستند . این همان حیات برزخی است که اساس ظلم و سلطه پذیری می باشد جهت رهایی از این برزخ و بی ارادگی .

۱۲۷- کافران بی ریا به لحاظ هویت فردی «من » هستند . و مؤمنان مخلص هم «او» هستند ولی اکثرالناس مشرک همواره «تو» می باشند یعنی در دیگری خود را می یابند و این اساس سلطه پذیری آنهاست .

۱۲۸- یعنی اکثرالناس مشرک جامعه نه دارای منیّت هستند و نه هویت (اوئیت) و لذا به آسانی قابل تسخیر و تصرف می باشند و اینست که همواره دچار وسوسه خناس هستند در پیدا و پنهان .

۱۲۹- این بی منی و بی هویتی و تسخیر شدگی توسط دیگران که همان حاملان منیت هستند (کافران بی ریا) در فرهنگ عامه مردمان موسوم به عشق و ایثار است . همانطور که وسوسه خناس های جنی را هم خدا پرستی خود می پندارند و چه بسا خود را دچار الهامات الهی می دانند که البته الهام است ولی نه الهام الهی بلکه الهام جنّی .

۱۳۰- اینست که مظلومیت در میان اکثرالناس مشرک ، اساس مذهب و شخصیت و ارزش است و لذا مظلومیت نمایی نوعی احساس افتخار می شود اینست که در میان شخصیت های دینی هم اساساً به لحاظ عاطفی به پیامبران و امامانی میل دارند که مورد اشد ظلم قرار داشته اند مثل حضرت مسیح ع یا امام حسین ع!

۱۳۱- این اکثرالناس اهل شرک و ثنویت و تذبذب و وسواس خناس ، هسته مرکزی فرهنگ هر جامعه ای می باشند و کارخانه اصلی تولید ارزش ها و آداب و رسوم و سنن هستند که در تاریخ استمرار می یابد . این گروه اجتماعی در سراسر جهان خوراک اصلی دموکراسی ها و انتخابات می باشند که به آسانی از طریق تبلیغات تحت تأثیر قرار می گیرند و به شخص مورد نظر احزاب رأی می دهند و آنان را به قدرت می رسانند و بر خود مسلط می کنند .

۱۳۲- این اکثرالناس در عین حال بستر دامهای شیاطین و دجالان و شیادان دوران می باشند و جیب و جان و اراده شان بواسطه این نوع آدمها که طراحان خرافه و نجات آنی هستند به غارت می رود . که این شیادان خود در تسخیر اجنه و شیاطین هستند و لذا مردمان مشرک و بی اراده و خسته را به آسانی تحت وسوسه های خود فریب می دهند . مثل دعانویسان ، رمالان ، جن گیران ، و دجّالان شفابخش !

۱۳۳- این اکثرالناس مذکور اساس پیدایش دیکتاتوریها و خفقانهای بزرگ در جوامع هستند و فاشیزم که فلسفه اراده به قدرت و قدرت اراده است از بی ارادگی این طبقه بزرگ اجتماعی تغذیه می کند . یعنی کافران و من پرستان بزرگ بواسطه سلطه بر این طبقه است که حزب و حکومت فاشیستی خود را بنا می کنند مثل فاشیزم نازی در آلمان یا در شوروی سابق و سایر دیکتاتوریهای موجود در جهان .

۱۳۴- این اکثرالناس حیات گله ای دارند و به ندرت اهل انقلاب هستند بلکه همواره در عطش نزول یک ناجی از آسمان می باشند که آنان را به فوتی به بهشت برد .

۱۳۵- انقلاب عموماً برخاسته از طبقه متوسط به بالاست که اقلیت مرفه شهری هستند و به لحاظ ماهیت دینی کافران بی ریا می باشند و شخصیت منی دارند و دارای اراده به قدرت هستند . به همین دلیل اندیشه

انقلاب در عصر جدید برخاسته از فلسفه مارکسیزم بود که کفر بی ریا را تبیین نموده بود که حتی طبقات مذهبی را هم تحت تأثیر قرار داد و قشری از نسل جوان را جذب خود نمود .

۱۳۶- این جماعت اکثرالناس و مشرک اگر تحت رهبری فردی مؤمن و مخلص قرار گیرد و اطاعت نماید و آن رهبر بتواند اراده مشرکانه شان را درک نموده و جذب خود کند امکان انقلابی شدن آنان فراهم می شود ولی معمولاً مدت زیادی پشت سر رهبرشان نمی مانند و او را تنها می گذارند . رهبری این جماعت امری بغایت شاقه و پیچیده و معمولاً ناکام است و این از طبع دمدی مزاجی و وسوسه پذیری آنهاست که به سرعت تحت تأثیر تبلیغات قرار می گیرند بخصوص در عصر جدید که عصر حاکمیت تبلیغات و رسانه هاست . مشرکان بهترین خوراک تبلیغات هستند و تبلیغات هم اساساً این طبقه را مخاطب قرار می دهد .

۱۳۷- کارل مارکس با تکیه بر فقیرترین و حقیرترین و آسمان جل ترین بخش از طبقه پائین جامعه یعنی پرولتاریا بود که فلسفه انقلابی کمونیزم را بنا نهاد و این بخش از جامعه را انقلابی ترین و سازش ناپذیرترین مردم در مقابله با ستم قدرتمندان می دانست . او معتقد بود که اگر این طبقه پرولتاریا به خود آگاهی تاریخی و طبقاتی برسند می توانند جامعه بشری را از سلطه ظالمان برهانند . و منظور از خود آگاهی طبقاتی و تاریخی همانا پذیرش فلسفه کمونیزم بود که کفر بی ریا و آشکار است . یعنی در حقیقت مارکس تنها راه نجات پرولتاریا را کافر شدنشان می دانست تا از این طریق بتوانند صاحب اراده و منیت شده و خود را از اسارت صاحبان ثروت برهانند . ولی مارکس درک نکرد که انسان کافر بی خدا فقط به واسطه ثروت است که صاحب قدرت و اراده می شود نه از طریق سلب حداقل مالکیت . و لذا طبقه کارگر در انقلابات سوسیالیستی به قدرت رسید و این اراده کافرانه اش را تماماً در سرکوبی حزبی بر علیه سایر طبقات اجتماعی به کار برد و عقده فقدان مالکیت را به صورت فاشیزم حزبی تخلیه کرد و از میان تهی گشته و فروپاشید .

۱۳۸- این سخن مارکس درست بود که مذهب را افیون مردم می دانست زیرا مذهب شرک که مذهب غالب بر جامعه است براستی مردم را از هر اراده ای تهی نموده و به تسخیر صاحبان قدرت در می آورد . ولی از آنجا که او قدرت توحیدی دینی را نمی شناخت کفر را بر شرک ترجیح داد . آرمان مارکس مقدس بود ولی روش و بینش اجرائی او جاهلانه و ناکارآمد بود و لذا به بن بست رسید . با اینحال پس از نهضت انبیای الهی هیچ نهضتی چون مارکسیزم به توده های پا برهنه و حقیر خدمت نکرده است و هنوزهم حدود یک و نیم میلیارد انسان در شرق دور و مخصوصاً چین تحت لوای این مکتب زندگی می کنند که شرافتمندانه تر از مردمان جوامع سرمایه داری روزگار می گذرانند با توجه به این امر که ملت یک میلیاردی چین و شرق دور قبل از انقلاب سوسیالیستی دچار هلاکت و نابودی و فقر مطلق بودند و امروزه یکی از سربلندترین ملل جهان هستند . و این امر نشان می دهد که کفر بی ریا و صادقانه برای دنیای بشری بسیار مفیدتر از شرک مذاهب خدا – خرما می باشد . و طبق کلام قرآن کریم کافران بی ریا به بخشش الهی نزدیکتر از مشرکان می باشند. و خداوند می فرماید که شرک را فقط با عذاب پاک می کند و نمی بخشد زیرا شرک اساس ظلم عظیم است . در این مورد به کتاب « توحید عملی » از اینجانب رجوع کنید تا حقیقت ذاتی ظلم در بشر را فهم نمایید .

۱۳۹- پس قرآن کریم هم شرک را ظلم عظیم نامیده است زیرا مشرکان دچار هلاکت اراده شده و ظلم پذیر می شوند و ظلم پذیری اساس ستمگری است و اینست غضب الهی درباره مشرکان بعنوان جایگاه اجتماعی ظلم !

۱۴۰- در قرآن کریم مستضعفین به انسانهایی گفته می شود که راز ضعف ها و نیازهای وجود خود را دریافته و آنرا حضور خدا در خویشتن می دانند و لذا این ضعف را پذیرا شده اند و خداوند از میان این انسانهائی که دین را در خود و برای خدا خالص کرده اند جانشینانی بر می گزیند که وارث زمین و زمان هستند یعنی رهبری و امامت نامرئی جامعه بشری را در دست دارند و اراده خدا را در خلق و در همه طبقات اجتماعی القاء می کنند .

۱۴۱- پس مستضعفین به معنای ضعیف شدگان به جبر نیستند همان طور که مستکبرین به قدرت رسیدگان به جبر نیستند بلکه قدرت را اراده کرده اند . به لحاظ لغت هم این معنا آشکار است پس بر خلاف ادعای بسیاری از مفسرین و علمای دینی طبقه فقیر جامعه را مستضعفین نگویند . همانطور که مستحق به کسی گویند که با تلاش و اراده اش به حقی رسیده باشد نه اینکه حق بر او به جبر فرود آمده باشد . یعنی

استفعال به فعلی آگاهانه و ارادی گویند مثل استشهاد و یا استصواب . و لذا در اندیشه های انقلابی مسلمانان عصر جدید این سوء تفاهم که مستضعفین را مترادف طبقه کارگر و فقیر و حقیر پنداشتند موجب شد که انقلابات این کشورها دچار انحرافات عظیم گردید و به بن بست های بزرگ انجامید که این انحراف تحت تأثیر انقلابات مارکسیستی پدید آمد .

۱۴۲- مستضعف کسی است که پیرو مکتب الفقرفخری می باشد که بانی و سلطان آن محمد ص و علی ع و فاطمه ع و خدیجه ع بودند . و خداوند اراده کرده است که فقیران مفتخر بر سرنوشت بشریت فرمان برانند و آنرا رهبری کنند که این امر در دوره غیبت امام به طور نامرئی انجام می شود که بالاخره در ظهورش آشکار می شود .

۱۴۳- یعنی خداوند سرنوشت بشر را به دست بشر سپرده است هم در دنیا و هم در آخرت به شیوه شفاعت. و لذا همه وقایع سرنوشت ساز بشری هم در حیطه اجتماعی و اقتصادی و علمی و فنی و هم در امور حوادث طبیعی مثل باران و سیل و زلزله و تغییر فصول و برکات و قحطی ها و سوانح جمله به اراده بشر صورت می گیرد که خلیفه اراده خداست .

۱۴۴- در مخروط جامعه شناسی قرآنی ، کافران مطلق و بی ریا در رأس این مخروط قرار دارند که صاحبان عمده قدرت و ثروت هستند . در زیر این طبقه کوچک به لحاظ کمیّ قشر منافقین قرار دارند که به مثابه وزراء و ایدئولوگهای اهل کتاب و متخصصین امور هستند و سپس مابقی این مخروط که حدود هشتاد درصد جامعه را تشکیل می دهند از آن ناس و مشرکین است که خود دارای اقشاری در درون خود هستند . ولی کل این مخروط تحت اراده الهی قرار دارد که در نزد اولیای الهی او و امامان زمان است که عموماً امری نامرئی می باشد . و این ادعا از روی عدالت کلانی که بر کل این مخروط حاکم است درک می شود . و به غیر از این سه طبقه گروه کوچک دیگری در هر جامعه ای وجود دارند که مؤمنان خالص و موحد هستند که از کل این نظام خارجند و خداوند آنان را حزب الله نامیده است که عموماً گمنام می باشند و در ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با اولیای الهی و امام زمان قرار دارند که گاه پیامهای آنان را به بدنه جامعه ابلاغ می کنند و این پیامها و حجت ها و معارف همواره به حقانیت ثابت می شوند . این مؤمنان خالص تنها گروه بشری هستند که از سیطره ظلم جوامع بشری خارج می باشند و این پیروزی و رهایی از بابت فقر با فخری است که بر گزیده اند . « بدانید که حزب الله همواره رستگار و پیروز است » قرآن – پیروزی این حزب خدا بدان دلیل است که اراده این انسانها منطبق بر اراده خداست چرا که خداوند را در قلوب خویشتن یافته اند و من را در او فنا کرده اند و این آیه مصداق واقعی این انسانهاست که : « اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند » قرآن –

۱۴۵- بدین ترتیب می توان مخروط جامعه شناسی طبقاتی قرآن را بدین صورت تجسم بخشید که البته از لحاظ قدرت اراده کلان تاریخی و الهی این ترتیب درست از پائین به بالا است ولی به صورت قدرت ظاهری و مادی و موقتی از بالا به پائین است.

۱۴۶- این را نیز باید درک کرد که به لحاظ قدرت اراده فردی نیز این مخروط در سلسله مراتب از پائین به بالا است همانطور که می دانیم امروزه آنانکه در رأس مخروط قدرت مادی و سیاسی قرار دارند براستی از بی اراده ترین افراد بشری می باشند و لذا چه بسا آرزو می کنند که ای کاش یک فرد معمولی و گمنام باشند . و آزادترین اراده از آن پائین ترین طبقه یعنی مستضعفین است که از مخلصین در دین می باشند .

۱۴۷- اینکه خداوند شرک را موجب ابطال می داند این ابطال اساسی تر از اعمال مشرکین ، اراده شان را هیچ و پوچ و بازیچه می سازد و لذا کفار صاحب قدرت را برای تسخیر و تصرفشان به وسوسه می اندازد و بلکه خود این تصرف کنندگان به نوع نامرئی تری به تصرف این پوچی اراده مشرکان در می آیند همانطور که همواره مالک ،مملوک می شود ظالم هم به نوعی غیر مستقیم و نامرئی تحت ظلم مظلوم در می آید و اینست راز جنگ و صلح تاریخی بین این دو طبقه . که این جنگ و صلح در عصر دموکراسی ها نمایانتر است .

۱۴۸- اساس ظلم بشری مالکیت انسان بر انسان است که بسیار مهلکتر از مالکیت انسان بر اشیاء می باشد . و این نکته را مارکس هرچند که ادعا کرد ولی معنایش را ندید و لذا دیدیم که احزاب کمونیست در سراسر جهان که به قدرت رسیدند کل مردم و خاصه پرولتاریا را تحت مالکیت مطلقه خود در آوردند

بطوریکه تمرد از حزب منجر به مجازاتی می شد که مجازات قرون وسطی اروپا را هم روسفید می کرد و استالین میلیونها تن از آنان را که تمرد می کردند به سیبری تبعید کرد که بسیاری از آنان در آنجا خودکشی می کردند تا نجات یابند .

۱۴۹- مارکس در نیافت که اراده به مالکیت وسیله ای جهت تملک اراده انسانهاست و به خودی خود ارزشی ندارد . زیرا انسان بی خدا انسان بی وجود و قحطی زده است که می پندارد با تصرف وجود دیگر انسانها از این نابودی می رهد و اینست راز مالکیت ها و ظلم ها و استثمارها در تاریخ .

۱۵۰- اراده موجود در کافران مطلق و بی ریا هم یک اراده ظلمانی و عدمی است که لحظه ای به آنان احساس وجود و اغناء نمی بخشد و لذا به جهانخواری و آدمخواری روی می کنند تا به تصرف اراده دیگران در خود احساس اراده کنند که نمی کنند و لذا نهایتاً دیوانه شده و دست به قتل عام رعیت ها و مردم تحت سلطه خود می زنند .

۱۵۱- ماندگارترین ارزش باقیمانده از نظامهای کمونیستی و ضد مذهب همانا تجربه کفر خالصانه و بی ریا بوده است که می تواند اساس دین خالص شود چرا که به قول مولانا : کافر نشده حدیث ایمان چه کنی ! اینست که امروزه شاهدیم که جامعه کمونیستی چین اخلاقی ترین و صالح ترین و با عزت ترین ملت بر روی زمین است و عملاً بسیار دینی تر از ملل مشرکانه اسلامی یا مسیحی زندگی می کند.

۱۵۲- مارکس همچون فویر باخ فیلسوف دیگر آلمانی می گفت که خدا و مذهب مظهر از خود بیگانگی انسان و لذا اساس ظلم پذیری مردمان است . درک این دو از مذاهب شرک و نفاق براستی عین حقیقت است ولی اگر آنان با عرفان و خاصه مکتب وحدت وجود در اسلام آشنا می بودند چنین سخن نمی گفتند و بلکه مکتب مارکس و عدالت او تبدیل به یک نهضت الهی در جهان می شد . همانطور که سوروکین ، بزرگترین و آخرین جامعه شناس سوسیالیزم نهایتاً به عدالت عرفانی رسید ولی بدلیل عدم احاطه اش بر عرفان شیعه و امر امامت ، قادر به تدوین ایدئولوژی عدالت بخش جهانی نشد .

۱۵۳- بزرگترین عیب مکاتب سوسیالیستی و دموکراتیک که نخستین مکاتب اصالت مردم و مردم پرستی در تاریخ هستند اینست که براستی حقیقت وجودی مردم را در نیافته اند .

۱۵۴- عرفان اسلامی و عدالت عرفانی را کسی درک و با تمام وجودش احساس و تقدیس می کند که عمری برای عدالت مبارزه و جانفشانی کرده باشد نه کسانی که از روی تن پروری و عافیت طلبی روی به عرفان کرده و با دم شیر بازی نموده و هلاک شده اند .

۱۵۵- شهید مصطفی شعاعیان که یک چریک پیر و عاشق عدالت و کمونیستی صدیق و نظریه پردازی قهار در جامعه شناسی عدالت بود در اواخر عمرش در اوج ناکامی به ناگاه علی ع و عدالت عرفانی او را کشف کرد و یکباره بر مارکسیزم خط بطلان کشید ولی متأسفانه دیری نپائید که در مبارزه خیابانی کشته شد و عجبا که هیچ یک از رفقا و سازمانهای مارکسیستی نامی از او نبردند و همه او را به تیغ التقاط راندند . حال آنکه التقاط اساسی درخود این رفقا بود که بدون باور به خدا و آخرت برای مردم بیهوده جانفشانی می کردند و عاقبت همه به امپریالیزم پیوستند .

۱۵۶- مردم عاشق عدالت هستند ولی متأسفانه نمی دانند عدالت چیست و یعنی چه ! فقط می دانند که نیستند و باید باشند و این را از روی فطرت عدالت می نامند و این عین حقیقت و تعریف ناب عدالت است نه مساوات صوری که فلاسفه از آن دم می زنند زیرا درد مردم را نمی شناسند .

۱۵۷- انسان یا باید خدایش را در خود یافته باشد تا در خود قرار گیرد و وجود یابد و عادل شود یا از کسی که او را یافته است عاشقانه تبعیت کند . اولی عارف است و دومی ناس . و لذا توده مردم همواره عارفان عصر خود را عاشقانه پیروی کرده اند ولی حکام جور و منافقان به میدان آمده و این رابطه عدالت بخش را گسسته اند و عارف را یا زندان و یا مقتول ساخته اند . زیرا بر کننده بساط ستم کسی جز عارف واصل نیست.

۱۵۸- پس هرگاه بساط نفاق بر افتاد زمینه ظهور ناجی که عارف کامل و واصل و مطلق تاریخ است رخ می دهد و مردمان وجود می یابند و اینست عدالت !

۱۵۹- ظلم پذیری و همچنین ستم گری دو نوع تلاش جنون آمیز و مذبوحانه جهت رهایی از عدم و وجود یافتن است .

۱۶۰- مبارزه فیزیکی با ظالمان، ظلمی مضاعف است که تجربه انقلابات جدید این ادعا را ثابت کرده است. بایستی بساط ظلم پذیری را از بین برد که علت ظلم است و آن جز تعلیم معرفت نفس و مکتب وحدت وجود و توحید عملی در مردم نیست .

۱۶۱- بزرگترین دشمنان عدالت منافقانند که بزرگترین دشمن معرفت و وحدت وجودند . و بنده بواسطه آثارم بنیاد نفاق و ظلم و شرک را از روی زمین بر کنده ام زیرا برای نخستین بارعرفان وحدت وجود و توحید عملی را به زبان عامه مردمان با هزاران حجت تبیین کرده ام و این فرهنگ ظهور ناجی موعود است یعنی فرهنگ عدالت و وجود یابی !

۱۶۲- اگر کلام خداوند را باور کنیم که « ظلم نمی کنید الا به خودتان» پس بایستی ریشه ظلم را از نفس آدمیان بر کند و آن جز به نور معرفت ممکن نیست . و ظلمی بزرگتر از این نیست که آدمی خانه وجودش را لانه اشیاء و اجنه و شیاطین کرده باشد و خود از خانه گریخته باشد و اینست که تمام قرآن امر به رجعت است و ذکر که همان به یاد آوردن خدا در خویشتن است .

۱۶۳- نخستین هسته ناس در ازدواج و تشکیل خانواده رخ می دهد که قلمرو انس گرفتن مرد با نساء است و اینجا نطفه ظلم بسته می شود و انس را تبدیل به تسخیر و تصرف و سلطه می کند و مالکیت انسان بر انسان رخ می دهد بطور متقابل بین زن و شوهر و سپس نبرد این دو در تصرف فرزندان . اینست که نخستین نبرد برای تحقق عدالت بایستی در این رابطه اتفاق افتد و لذا خداوند هم در کتابش به مؤمنان امر می کند که بر علیه ظلم به پا خیزید و قسط و عدالت را از خودتان و نزدیکترین کسان خود آغاز کنید. و لذا نخستین و اساسی ترین احکام شریعت ها مربوط به حقوق زناشوئی است و ولایت متقابل زناشوئی که بسیار بندرت اجرا می شود .

۱۶۴- فرد مشرک در قلمرو شرکش هرچه که بیشتر اراده به قدرت نماید و قدرت اراده را طلب کند به تدریج از دوگانگی نسبی و بینابینی خود خارج شده و دو شقه می شود و این نفاق است که در درون و خلوت خود کافر است و در بیرون و جامعه مؤمن می نماید و البته نفاق بدترین و شاقه ترین نوع حیات است و فرد برای نجات از این انشقاق مجبور است که آشکارا دست به ظلم و فسق و تبهکاری بزند تا ظاهر و باطن کافر گردد تا بر قلمرو حاکمیت ظلم جامعه وارد شود و این سلسله مراتب رشد افراد در طبقات اجتماعی است.

۱۶۵- بی تردید طی طریق این سلسله مراتب طبقات اجتماعی پیشاپیش در درون خانواده رخ می دهد و گام به گام ظلم و نفاق و کفر را بر اعضای خانواده حاکم می کند و بدین طریق یک هسته ظلم خانوادگی پدید آمده است که اساس ظلم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است .

۱۶۶- پس علت العلل پیدایش ظلم و سلطه در حریم خانواده عدم درک حقیقت انس و الفت بین اعضای خانه است و عدم رعایت حقوق این انس که انس را تبدیل به نفرت می کند .

۱۶۷- فی المثل آیا چند درصد از حتی متدین ترین و عالمترین مردان مسلمان حقوق اقتصادی زن را از بابت کار در خانه می پردازند ؟ و نیز چند درصد از زنان مسلمان حاضرند که چنین حقوقی را مطالبه و دریافت کنند . همین یک مسئله اساس تبدیل انس به سلطه و تملک زناشویی می شود که منجر به نفرت و عداوت می گردد .

۱۶۸- مرد حاضر به پرداخت چنین حقوقی به زن نیست زیرا او را مایملک و کنیز خود می داند و زن هم حاضر به مطالبه و دریافت آن نیست تا بتواند همواره احساس مظلومیت و ایثار داشته باشد و مردش را تحت سلطه عاطفی خود در آورد . بنابراین ظلم یک امر و انگیزه متقابل در زن و شوهر است . چرا که

ادای حقوق الهی را در شأن خود نمی دانند . سائر حقوق و احکام و شرع مقدس نیز به همینگونه انکار یا تحریف و تبدیل می شود .

۱۶۹- آری زن و شوهر بنابر جهل و کفرشان احساس می کنند که ادای حقوق الهی در رابطه زناشویی موجب تحقیر و انکار عشق است عشقی که البته جز تملک تن و روح یکدیگر نیست و این عشق اساس ظلم در خانواده است ظلمی که عشق نامیده می شود و این هسته مرکزی همه مظالم اجتماعی در عرصه اقتصاد و سیاست و فرهنگ می باشد .

۱۷۰- نخستین فیلسوف و جامعه شناسی که در عصر جدید منشأ ظلم اجتماعی و حکومتی را در روابط زناشویی در خانواده ها یافت انگلس آلمانی یار غار کارل مارکس بود ولی انگلس موفق به درک و تبیین عمیق و درست این کشف خود نشد و لذا راه حل مبارزه با ظلم هم روشی فیزیکی و صرفاً اقتصادی – سیاسی یافت و حاصلی به بار نیاورد جز برابری صوری زن و مرد و فمینیزم که شاهدش هستیم . یعنی تلاش برای ظلم زدائی از هسته مرکزی جامعه در خانواده منجر به فروپاشی خانواده گشته است .

۱۷۱- حقیقت اینست که آدم و حوا بایستی اصالت و استقلال و احدیت و صمدیت وجودی یکدیگر را درک نموده و پذیرا شوند اینست اساس درک و تصدیق عدالت وجودی در خانواده . که هریک از طرفین زناشوئی خودش باشد در دین و دنیا و آخرت . عدم درک و تصدیق این اصالت وجودی ، اساس ظلم در جامعه بشری است .

۱۷۲- رابطه زناشویی ، جدّی ترین و ریشه ای ترین و شدیدترین رابطه بین دو انسان است که کل نسل بشری و تمدن بشری و تاریخ بشری معلول این رابطه است . پس درک حقایق این رابطه و ادای حقوق آن به مثابه درک ذات مدنیت و جوامع و تاریخ بشر است و حقوق مدنی .

۱۷۳- ولی متأسفانه شاهدیم که حتّی در علوم انسانی و اجتماعی عصر جدید در دانشگاهها معضله زناشویی و خانواده یکی از مغفولترین و حاشیه ای ترین موضوع علمی است . و بدتر از آن در قلمرو علوم دینی و فقاهت هم این مسأله به مراتب مغفولتر است با اینکه لااقل در دین اسلام و قرآن مسئله آدم و حوا در محور همه معارف قرار دارد .

۱۷۴- تمام راز رابطه زناشویی اینست که با اینکه در خلقت ازلی و تکوینی حوا از آدم زائیده شده است ولی در خلقت تشریعی و تاریخی این آدم است که از حوا زائیده می شود . پس به لحاظ وجودی این دو به مانند دو تکه از یک وجود واحدند و همچون ظاهر و باطن همدیگرند . ولی کل راز و مقصود خلقت انسان که اساس مقصود خلقت جهان است بر این اراده الهی قرار گرفته است که این دو نیمه هریک تبدیل به وجودی کامل و مستقل و واحد شوند : دو انسان کامل ! و کل رنج و عذاب و پیچیده گیهای حیرت آور و عرفانی رابطه زناشویی از این بابت است که گوئی آدم و حوا با این اراده الهی مخالف هستند و دوباره می خواهند در یکدیگر وارد شده و یکی شوند نه اینکه هریک موجودی کامل و مستقل شوند . اینست هسته مرکزی کل مدنیت بشری و اسرار آن .

۱۷۵- پس از این منظر اراده به یکی شدن دوباره آدم و حواست که می توان اراده به تملک وجودی در زن و شوهر نسبت به همدیگر را درک نمود و معنای آنچه که عشق نامیده می شود که در طول تاریخ موضوع اصلی همه فجایع و تراژدیهای بشری بوده و هرگز عاقبت به خیر نگشته است چرا که اراده مذکور بر خلاف اراده خالق در انسان است پس عشق و تملک زناشویی ضد هدف خلقت آدم و حوا می باشد و عین جنگ با خداست .

۱۷۶- شکست تلاش زناشوئی در عشق و تملک متقابل یکدیگر ، علت العلل همه مسائل اجتماعی است . یعنی تمدن بشری در خارج از خانه ها ، همچون پیدایش حکومت ها ، صنعت ، هنر ، تسلیحات ، احزاب و همه نهادهای مدنی جمله محصول ناکامی عشق و تملک و یکی شدن زن و شوهر در خانه است . و هرچه که این ناکامی شدیدتر و مأیوس کننده تر می شود و خانواده به سوی انهدام می رود تمدن خارج از خانه وسیع تر و پیچیده تر و متمرکز تر و جهانی تر می شود . در این مورد به سائر آثار اینجانب درباره آدم و حوا و مسائل زناشوئی رجوع نمایید .

۱۷۷- از این منظر باید درک کرد که کل آنچه که در قلمرو تعلیم و تربیت بشری موسوم به رشد و تکامل و تعالی است چیزی جز کامل شدن این بشر نیمه نیست یعنی اینکه هریک بایستی آن نیمه دیگر خود را در خودش بیافریند ، آدم در خودش حوا را خلق کند و حوا هم از درونش آدم را پدید آورد و اینست معنای انسان کامل . یعنی زن و مرد هریک به تنهایی و به یاری یکدیگر بایستی به خلقت ازلی آدمی خود باز گردند و آدم شوند . اینست معنای آدمیت !

۱۷۸- از این دیدگاه بهتر می توان معنای « وارث آدم » را درک کرد که از القاب و مقامات درجه اول امامان شیعه و انسانهای کامل است . و این به معنای احیای آدم ازلی است قبل از پیدایش حوا از بطن آدم .

۱۷۹- ناجی موعود آخر الزمان نیز کسی جز ظهورحضرت آدم نیست .

۱۸۰- ولی شاهدیم که جاهلیت و کفر بشر مدرن ، معنای تکامل انسان و خلاقیت روحانی مرد و زن را جهت کامل شدن به یک آدم واحد ، مساوات و برابری صوری و فیزیکی پنداشته است تا جائیکه به واسطه علوم ژنتیک و جراحی ها ، مرد را زن می کنند و زن را هم مرد .

۱۸۱- اگر زن بتواند دوباره با تمام وجودش به باطن مرد باز گردد و در آنجا مقیم شود اراده عشق و یگانه شدن ، محقق شده است . و پر واضح است که این امری محال است . و لذا عشق و وصال عاشقانه هم محال است و همه عشق ها محکوم به ابطال و بلکه عداوت هستند و جدائی . زیرا تلاش به امری محال است و این تلاش مذبوحانه اساس همه مظالم و جنون و جنایات بشری است . پس بهتر است که هرکس طرف مقابلش را از ذات خودش بیافریند و جز این راهی نیست . و این هدف از خلقت عالم و آدم است . یعنی انسان بایستی خودش را از نو خلق کند زیرا حامل روح است که اراده خلاقّه خدا در بشر است .

۱۸۲- مرد و زن هریک به تنهایی نیمه وجود نیستند زیرا وجود قابل تجزیه و تقسیم نیست چون امر احدی است . بلکه هریک به تنهایی ماده عدم است و بایستی از عدم خود ، وجود بیافریند . و اینست که هریک به تنهایی دائماً احساس هراس از نابودی دارد و در ماده خود احساس وجود نمی کند . و تمدن و گردهمایی بشری و پیدایش شهرها و نمادهای اجتماعی حاصل گریز از این هراس نابودی است . و اینست که انسانهای کامل که وجود یافته اند دارای این هراس نیستند و از اجتماعات و شهرها هم بی نیازند و غالباً تنها زیست می کنند . تنهایی واضح ترین نشانه وجود است همچون خداوند .

۱۸۳- بنابراین آنچه که عشق جنسی نامیده می شود پناه جوئی زن و مرد به یکدیگر است از هراس نابودی . و لذا هریک می خواهد دیگری را تماماً تصاحب کند و بلکه ببلعد تا از حس نابودی نجات یابد . و آنچه که خیانت در عشق و زناشوئی نامیده می شود معنای همین اراده ناکام و محال است . در حقیقت کسی خائن نیست بلکه خیانت از ذات این عشق جنسی است که میلی ناحق و محال دارد .

۱۸۴- خداوند بین زن و شوهر انس و الفت و محبت قرار می دهد تا در کنار یکدیگر و از روی مدل یکدیگر هریک دیگری را در خودش بیافریند نه اینکه همدیگر رابیلعند و اگر نتوانستند نابود سازند و انتقام بگیرند ، انتقامی به نام برابری و همجنس گرائی و فمینیزم و مرد سالاری و ...

۱۸۵- زن و مرد برابر نیستند بلکه یکی هستند . فهم این یگانگی کل راز این حقیقت عظیم در خلقت است . و تمام سوء تفاهمات و جنون و جنایات بشری خاصه در عصر مدرن حاصل مترادف پنداشتن برابری و یگانگی است و لذا شاهد مردواری زنان و زن واری مردان هستیم .

۱۸۶- خداوند در زن و مرد هریک صفات و ضعف ها و نیازها و اسراری ویژه خودشان نهاده است که هریک در رجوع به خود و معرفت بر این حقایق می تواند دست به خلقت خویشتن زند و در این امر هریک دیگری را آئینه این آفرینش قرار دهد . زن و مرد آئینه ذاتی یکدیگرند و لذا هر یک دیگری را به جای خودش عوضی می گیرد و می خواهد تصاحب کند و او را حق خودش می داند . « در خودتان است چرا نمی بینید » قرآن –

۱۸۷- زن و مرد هریک عاشق بر خودش در آئینه وجود دیگری است و اینست که باید فهم شود که : ای مؤمنان این خود شمائید ! قرآن –

۱۸۸- اگر هریک زیبائیها و زشتی های طرف مقابلش را در خودش پیگیری کند به او در خودش می رسد. و اینست کمال آفرینش عرفانی !

۱۸۹- ظلم در ناس که همان اراده تملک انسان بر انسان است حاصل ناکامی این تملک در خانواده هاست . پس تا ریشه این ظلم در خانواده ها و روابط زناشویی نسوزد عدالتی در جامعه ممکن نخواهد بود . و ناجی موعود بعنوان مظهر عدالت جهانی ، مظهر یگانگی آدم و حواست و این معنای انسان کامل است . و با این ظهور است که نور آدمیت در قلوب جهانیان منجر به خلقت عرفانی می شود و هرکسی را خودش می کند یعنی عادل می سازد . و تمدنی مبتنی بر انس و محبت و کمال و بی نیازی و آدمیت رخ می دهد ، تمدنی وجودی و احدی و صمدی ! در این مورد به کتاب« عرفان تاریخ » از اینجانب رجوع فرمائید .

۱۹۰- از این دیدگاه تاریخ به معنای مجال خلقت دوباره انسان به دست خویشتن است : ظهور حوا از آدم و ظهور آدم از حوا !

۱۹۱- وصف مولوی از مراد و مرشدش شمس تبریزی در کتاب غزلیات شمس ، بیانگر انسان کامل است . یعنی ظهور حوا از شمس تبریزی ! و لذا تمامی این اوصاف عین شرح کمال و مطلق زیبایی یک زن آسمانی است .

۱۹۲- این را باید درک کرد که عشق جنسی بنا بر آنچه گفته شد غایت خود پرستی انسان است و ضد ایثار است و این عشق علت خروج حوا و آدم از بهشت است زیرا در عالم حیات برزخ زمینی ، بهشتی جز حریم انس و محبت نیست که قربانی عشق می شود که عین آدمخواری است و دوزخ زمینی در خانواده .

۱۹۳- و این نکته بس مهم نیز قابل تأمل است که اگر خانواده ها می توانستند حریم انس و محبت زناشویی را حفظ کنند این تمدن صنعتی و دوزخی در جهان پدید نمی آمد . همانطور که علی ع می فرماید اگر همه مردمان جهان مؤمن می بودند هرگز این شهرها و عمرانی ها پدید نمی آمد .

۱۹۴- کل جهان مدرن و تکنولوژیزم محصول سلطه و تملک انسان بر انسان است . همه حکومت های عصر جدید و نمادهای امپریالیستی که جهان را اداره می کنند معلول مالکیت کافران مطلق بر اراده مردمان مشرک است و این مالکیت به جبران شکست در تملک زناشویی است . زیرا مردانی که در خانه نتوانستند همسر و فرزندان خود را تملک کنند در بیرون از خانه زنان و فرزندان دیگران را تملک می کنند . و زنانی که نتوانستند در درون خانه شوهران خود را بازیچه اراده دمدمی خود کنند در بیرون از خانه مبادرت به چنین کاری می کنند . و لذا تمدن مدرن بر استثمار و روسپی گری بنا شده است که دو صورت از مالکیت انسان بر انسان است که فلسفه عملی آن برابری است که بیان نهایی آن اینست که : همه انسانها در حضور تکنولوژی برابرند !

۱۹۵- درست به همین دلیل است که تمدن مدرن تکنولوژیستی هم محکوم به انهدام در خویش است زیرا بر قانون ضد وجود یعنی برابری و همسان سازی و قیاس و تشبیه استوار است و وجود بر بی تائی بنا شده است .

۱۹۶- تکنولوژی مخلوق اراده به برابری و همسان سازی و معلول منطق و قیاس است که مدرنیزم صورت بشری این تحقق است و فقط در چنین مرحله ای از تاریخ امکان پیدایش توده یا ناس به معنای تمام و کمالش پدید آمده است . توده به معنای یک گله و ماده حجیم و همرنگ و یکدست بشری که فاقد هر اراده ای است و فقط به اراده تکنولوژی فعالیت می کند .

۱۹۷- باید درک کرد که اراده به همسان و شبیه دیگری شدن که همان مکتب تقلید است و مدرنیزم ، همان اراده به چیزی شدن و وجود یافتن است از فرط احساس بی وجودی . و تکنولوژی مخلوق چنین اراده ای است تا به انسان عدمی احساس وجود بخشد یعنی او را صاحب اراده ای پولادین نماید . و تکنولوژی خود تجسم چنین موجودی است که نهایتاً در قلمرو پیدایش جهانی روبات ها این اراده به کمالش صورت می پذیرد . و این عرصه ظهور تمام و کمال ناس یا توده است : حجم بشری ! بشریتی همسان و هم اراده در بی ارادگی !

۱۹۸- تکنولوژی وعده کرده بود (از طریق شیطان) کـه بـه انسـان هستی بخشد ولـی خودش تبـدیل بـه هستی انسان شد. و انسان تبدیل بـه توده شد : نـاس ! و امروزه کارخانـه تولید وسواس خنـاس همـان تکنولوژی است خاصه تکنولوژی ارتباطات و تلویزیون و اینترنت که کانون اراده و وجود ناس است .

۱۹۹- از آنجا که ناس ذاتاً دچار بلارادگی و تذبذب بین دو اراده است طبعاً در تعهدات خودش بـه خود و دیگران هیچ وفائی نمی تواند داشته باشد زیرا بلاوقفه دچار وسوسه خنـاس است و این وضـع در عصر تکنولوژیزم به اوج خود می رسد تا آنجا کـه خود تبدیل بـه یـک شخصیت مفتخرانـه و مضحک شده و بـه خود مسخرگی تا سرحد مالیخولیا مبتلا می گردد که این خود – مسخرگی و پوچی تبدیل بـه مکاتب ادبی و هنری و سینمایی شده و تقدیس می شود و از اینجا جنون و جنایات همه شهرهای بزرگ را فرا می گیرد .

۲۰۰- در فاصله بین اراده خود و اراده خدا سراسر زمان نجومی و عصر و دهریت است که حکم مـی رانـد یعنی تاریخ یعنی شمارش ، دقایق ، ساعات ، شبانه روز و هفتـه و سـالها و... این حاکمیت عدد و کمیت است و لذا ناس عدد پرست است و لذا با همه مسائل خود با عـالم و آدمیـان بـه عداوت مـی رسد این همـان حیات عدّی و عادی و عددی و عدوئی است . این همان عادت فلک زدگی به معنـای واقعی کلمـه است زیـرا زمان حاصل گردش افلاک است . مخاطب محوری« والعصر انّ الانسان لفی خسر »همین نـاس است و ایـن خسران در قلمرو علم همـان اصالت ریاضیات است کـه بنیـاد تمـدن مـدرن مـی باشد کـه تکـرار تمـدن عـاد درقرآن است . لازم است کـه بـه لحـاظ معرفتی ارتبـاط معنـوی و ذات مشترک بین مشتقات «عدّ » ، درک شود : عدّ،عاد ، عدد، عادت ، و عداوت و عادی . و بـه قـول علی ع هرچـه کـه قابل شمارش است نـابود شدنی است .

۲۰۱- فاصله بین انسان و خدا همان قلمروعدمیت است و آدمی برای نجات خود از این عدمیت متوسل بـه ماده و جهان شد و به تفسیر و معنا کردن آن پرداخت تا این عدم را تبدیل به وجود کنـد و ایـن تـلاش منجر به پیدایش علوم و فنون بشری شد که بر ریاضیات و عدد و شمارش استوار است که محکوم بـه نـابودی و نابود سازی بشر است . این همان سرنوشت شرک است شرک بین انسان و خدا .

۲۰۲- بـا اینکـه نـاس مـاده اصلی تـاریخ و ستون فقرات بقـای جامعـه است ولـی در تـاریخ حضـور نـدارد و تاریخ مکتوب بشری فقط تاریخ ملوک و پیامبران است و رویاروئی پیروان این دو اقلیت . و در سرنوشت جامعه بشری هم نقشی منفعل و تسلیم را ایفا می کند و براستی « توده » است توده ای بی جان و بی اراده . و این همان معنای خسران است که عین نسیان است : نسیان ناس !

۲۰۳- یعنی سرنوشت جوامع و تمدنها و تاریخ بشری را کافران بی ریا و مخلصین در دین می سازند یعنـی انبیاء و شاهان . با اینکه بدون وجود ناس این شاهان و پیامبران هیچیک امکـان بقـاء ندارنـد و معنـایی هم ندارند .

۲۰۴- ناس مثل عنصر خاک است در طبیعت . یا مثل مـادر است در خـانواده ، رَحِم است . و لـذا رسـالت انبیای الهی اساساً برای خدمت بـه نـاس بوده است . همـانطور کـه این پیـامبران هم خود برخاسته از مهد ناس بوده اند . و لذا همین ناس مهمترین و محوری ترین تحریف کننده مذاهب الهی و ترویج کننده و حافظ سنن تاریخی آن بوده اند .

۲۰۵- اینست کـه کـلام خدا دربـاره نـاس خطاب بـه مؤمنـان و پیـامبران دارای پیـامی دو پهلـو و دو گانـه و ظاهراً متضاد است : خدمت به مردم در عین مصون ماندن از وسوسه آنان . و علی ع این دیالکتیک رابطـه مؤمنان با مردمان را اینگونـه بیان می فرماید : در میان باش و تنها باش !

۲۰۶- به بیان دیگر ناس ، بهترین و بدترین دوست و دشمن دین خدا و انبیاء و اولیـای الـهی بـوده انـد . و ناجی موعود هم اساساً برای نجات ناس می آید و جدّی ترین منتظران اوهم همین نـاس هستند زیـرا هیچ امیدی دیگر ندارند زیرا امام مظهر یگانگی عالم وجود است یعنی محل ظهور خالق از مخلوق . واین پایـان دو گانگی و فاصله بین انسان - خداست .

۲۰۷- اینست که هیچ طبقه ای در جامعه به اندازه ناس (توده عامی) مشتاق ظهور حق در عالم ارض نیست و همین اشتیاق مهد ظهور انواع خرافات نیز هست که شیادان و دجالان را به ثروت و قدرت میرساند که این وضع در آخرالزمان به اوج رونق خود می رسد که پیدایش انواع عرفانهای کاذب و دجالی از جمله آنست .

۲۰۸- اصولاً مذهب عامه مردم در سراسر جهان مذهب خرافه است که مناسبترین بستر رشد شرک می باشد که این شرک و خرافه خود معلول اراده به ظهور حق و ناجی در ناس است که فاقد معرفت توحیدی می باشد . بنابراین اگر همین توده مردم به معرفت توحیدی نائل آیند ناجی موعود را از مهد خود می زایانند و به عرصه ظهور می رسانند .

۲۰۹- همانطور که فرهنگ و مذهب توده مردم ، عُرف است و نه شرع و عقل . و تا این عرف به عرفانش نرسد و تا عرفان توحیدی در عرف مردم ریشه ندواند و عرف عین عرفان نشود هیچ نجات و رستگاری ممکن نیست و هر تلاشی و انقلابی به ظلم و شرک و فریب بزرگتری می انجامد .

۲۱۰- اگر باورهای بنیادین فلسفی و مذهبی حاکم بر توده ها سراسر جبر پرستی و منیت پرستی زمین و آسمانی و تاریخی و اقتصادی و علمی و فنی است بدلیل فقدان اراده در آنهاست و این بستر ظلم در جامعه و تاریخ بشر است یعنی ظلم پذیری ! و خرافات هم توجیه متافیزیکی این ظلم هستند که بیانگر ذات این جبر باوری و بی ارادگی می باشند اعم از جبر مشیت الهی یا جبر ژنتیکی و تاریخی و اقتصادی !

۲۱۱- اینست که انواع حکومتهای جدید و قدیم از سلطنتی تا سوسیالیستی و دموکراتیک و خلافتی به انواع استبدادها می انجامد زیرا بستر اصلی این حکومتها ، ناس و توده هایند که طبعشان بر بلااراده بودن و جبر پرستی استوار است و تا ناس چنین است حتی حکومت علی ع هم به سوی جنگ و جبر و استبداد می رود و اتفاقاً زودتر فرو می پاشد زیرا عدل نمی تواند بر ظلم حکومت کند الا به زور .

۲۱۲- عدل حکم می کند که هر فرد بشری یک هویت صاحب اراده و مستقل و متکی به خود و مسئول اعمال و سرنوشت خود باشد و خود باشد نه بی خود . وناس دارای ذاتی بی خود است و لذا فقط در مجبوریت و مفعولیت قرار می گیرد و احساس وجودی نسبی می کند .

۲۱۳- اگر قدرتمندترین میزان هستی ناس همان « آبرو» است این میزان را شرایط و جبرها و حکومتها و تبلیغات به وجود می آورند زیرا هستی ناس یک هستی بایستی است و لذا تماماً مشروط و مربوط و مفعول است و این همان معنای « هستی در دیگری » است در منطق حکمت و فلسفه وجود . و این معنا همان تفسیر « عشق » است در نزد ناس ! و احساس بلاوقفه ایثار داشتن و فدائی دیگران بودن ! این همان ماست ریخته است که نذر دیگران شده است و لذا همواره در فرهنگ ناس « دیگری » بهمان میزان که محبوب است منفور است و لذا عشق و نفرت امر واحدی می نماید و این کل هویت درون خانوادگی توده هاست . ما این مذهب را « زار» نامیده ایم که رکن چهارم « زرو زور و تزویر » است در اندیشه جامعه شناسانه دکتر شریعتی ! که ریشه و مصدر این هر چهار رکن همانا « زر» است .

۲۱۴- « زار» قدرتمندترین وجه ناس نیز می باشد هم در قلمرو عواطف و هم عقاید ! مذهب زار ، عشق زار ، خدای زار ، امام زار ، و نهایتاً حکومت زار ! و لذا محبوبترین و ماندگارترین حکومتها برای توده ها حکومت زار است یعنی حکومتی که در مواقع سقوط و رسوایی به زار می افتد البته نه در نزد مردم و برای مردم که در نزد خدا و مقدسات ! و این مذهب زن است مذهب نس و نساء مذهب ناس و نسیان !

۲۱۵- به یاد آوریم که چگونه رسواترین و ظالم ترین حکومتها در مواقع سقوط در نزد مردم دو قطره اشک ریخته و از مهلکه نجات یافته اند مثل معاویه و هارون الرشید . یا همین رئیس جمهور اسبق آمریکا که با آنهمه جنایت و فساد و رسوائی با دو قطره اشک در مقابل دوربین تلویزیون از محاکمه و سقوط نجات یافت و به حکومت خود ادامه داد .

۲۱۶- بی ارادگی از ویژگی هویت ذاتی زن است و لذا خداوند او را تحت ولایت مرد قرار داده است . حال اگر عملاً مرد تحت ولایت امر زن قرار گیرد کل خانواده و جامعه ای دچار بی ارادگی و ظلم پذیری می شود . اینست راز هویت ناس در طول تاریخ که امروزه به اوج خود رسیده است که در دموکراسی ها متجلی

است که حاکمیت زن بر جامعه است و لذا حاکمیت بی ارادگی و سلطه مطلق تبلیغات است که در عرصه فمینیزم جهانی منجر به فروپاشی کل تمدن مدرن می شود که بر آستانه اش قرار داریم و باید درک نمود که حاکمیت تکنولوژی بر اراده بشریت نماد و تجسم بیرونی سلطه بی ارادگی زن بر مرد است .

۲۱۷- این نکته را نیز باید درک نمود که زن سالاری و مرد سالاری دو روی یک سکه اند و دو فرهنگ و جایگاه و هویت متفاوت نیستند بلکه مرد سالاری صورت بیرونی زن سالاری پنهان است . این دو ظاهر و باطن امری واحدند و آن شرک است . و لذا بایستی اشد زن سالاری پنهان را در اشد مرد سالاری آشکار جستجو کرد مرد سالاری ماسک است برای پنهان داشتن زن سالاری !

۲۱۸- ولی در آخرالزمان آن صورت پنهان تاریخ زن سالاری آشکار می شود یعنی ظاهر و باطن یکی می شود و این حق است .

۲۱۹- همانطور که زن در پذیرش ولایت مردش ، صاحب اراده می شود مرد در پذیرش ولایت زنش ، بی اراده می شود و لذا کل خانواده بی اراده می گردد . و این بستر رشد شرک و ظلم در خانواده بعنوان هسته مرکزی جامعه است .

۲۲۰- ابطال حاصل از شرک آنگونه که در قرآن کریم آمده است قبل از باطل ساختن اعمال مشرکانه ، اراده فرد مشرک را باطل و پوچ می سازد و این عین ابطال ذات شرک است یعنی شرک در ذاتش محکوم به ابطال است و هرگز محقق نمی شود که اگر می شد به قول قرآن کریم ، کل نظام جهان دچار فساد و ابطال می شد در کل کائنات !

۲۲۱- و اینست که هرگز آرمانهای ناسی (توده ای – خلقی – دموکراتیک – سوسیالیستی و ...) محقق نمی شود . اینستکه توده ها همواره مظهر شکست و ناکامی هستند و این معنای مذهب « زار » است .

۲۲۲- حال بهتر درک می کنیم که چرا خداوند ناس را محل فطرت خودش نامید و بستر سنت الله در عالم ارض ! زیرا به دلیل بی ارادگیشان جبراً محل رویش اراده و فطرت و سنت پروردگارند بی آنکه بخواهند و بدانند . این بیان دیگری از امر تسبیح پروردگار در خود مردم است . این بیانی از امّیت ناس است که مناسبترین قلمرو پذیرش امیت امام و امامت است در آخرالزمان که عصر مطلق بی ارادگی مردم است .

۲۲۳- در حقیقت باید گفت که مخلص ترین خداپرستان روی زمین همانا ناس و توده عامی و امی بوده اند بی آنکه بخواهند و بدانند . اینست که خود آگاهی و به خود آئی عرفانی این طبقه اصلی جامعه بشری منجر به نابترین نجات و رستگاری می شود و عدالت . و این خود آگاهی در مجموعه آثار ما فراهم شده است فقط کافیست که به مردم برسد .

۲۲۴- توده عامی به مثابه ناموس و اهل و عیال پروردگارند . هرکسی به آنان خیانت کند رسوا می شود و به اشد عذاب الهی دچار می گردد ، همانطور هر مؤمن اهل معرفتی هم که به شرک و وسوسه های آنان مبتلا شود . بایستی به مردمان بی مزد و منت خدمت کرد و رفت و رخت از میانشان بر بست . و اجر این خدمت خالصانه همانا لقاءالله است . بزرگترین خطای اهل ایمان و عرفان و علم حقیقی ، توقع از مردم است . کل سیر و سلوک الی الله از مجرای این خدمت و خلوص به خلق می گذرد که علی ع اسوه و سلطان این امر است . و عرفان توحیدی یعنی رسیدن به خدا در خلق و مابقی خرافات و گمراهی است .

۲۲۵- در قرآن کریم می خوانیم که هیزم دوزخ ناس است که به خودی خود در خود می سوزد و خود را می سوزاند . در واقع نفس مردمان از آتش است و لذا ابتلای به مردم ابتلای به آتش و دوزخ است . و از اینجا بهتر می توان نعره « خلصنا من النار یارب » علی ع را فهمید زیرا او امام مردم و شفیع و شافی و پناه و مأمن آنان بود . و چگونه می توان به آتش پناه داد و نسوخت . همانطور که مرادش محمد ص هم عمری در تبی حیرت آور سوخت که هیچ کس جز خودش و اهل عرفان ، نمی دانست که این تب مرموز از کجا بود . زیرا کل مسلمانان بر محمد ص صلوة می کردند یعنی بر او وارد می شدند و او نیز بر آنان . طبق کلام قرآن .

۲۲۶- پس در حقیقت ماده عذاب النار همان ناس است . و این نار حاصل شرک است و التقاط بین خود و خدا . یعنی خداوند را شریک امیال و اعمال کافرانه خود نمودن و برای خود شریک جرم درست کردن و بلکه تقدیس کردن زشتی های خود . و این تلاش منجر به احتراق می شود و فرد را به آتش می کشد و لذا او از خانه وجودش می گریزد و به دیگران پناه می برد و این پناه جوئی را عشق می نامد . و این راز از خود بیگانگی ناس است .

۲۲۷- نفت پرستی بشر مدرن و کل مدرنیزم و تکنولوژی جدید که تماماً محصول نفت است نیز جلوه بیرونی این دوزخ ناسی است . همانطور که آدمی در مناطق گرمسیر با نوشیدن آب یخ تشنه تر و بیمار می شود و نوشیدن چای بهترین روش مبارزه با عطش و گرماست . نفت پرستی تمدن مدرن عین دوزخ پرستی و آتش پرستی اوست تا بین درون و برون خود تعادل برقرار کند . همانطور که رسول اکرم ص نفت (نفط) را غذای اصلی اهل دوزخ نامیده است . و بشر هرچه که بیشتر تلاش می کند کفر و اعمال کافرانه اش را لباس دین و تقدس بپوشاند و توجیه کند مشرکتر می شود یعنی آتشین تر . و بشر مدرن با تمام توان فکری و فلسفی و علمی اش تلاش می کند تا کفرش را تقدیس کند یعنی دینی و خدائی کند و لذا زشتی هایش و جرم هایش را به خدا نسبت دهد و او را شریک خود می سازد و لذا نفتی تر می شود و آتش نفت هم کفایت نمی کند و روی به آتشی هزاران بار نفوذ کننده تر چون اتم نموده است و این عین عدالت است و تعادل برای استمرار بقایش و نیز اینک بنگرید به راز درمانهای دوزخی همچون رادیو اکتیو درمانی ! و این عین دوزخ درمانی است و دوزخ پرستی !

۲۲۸- پس دوزخ شناسی و مردم شناسی و شرک شناسی و تکنولوژی شناسی و مدرنیزم جمله شناخت واقعه واحدی است که اساس همه این شناختها بر آخرالزمان شناسی استوار است که مقدمه و بستر قیامت است که :« قیامت آنروزی است که نهان های مردمان عیان می شود و سعادتمند کسی است که این مشاهدات را تصدیق نموده و توبه می کند و بدبخت کسی است که این حقایق را انکار می کند ...» قرآن–

۲۲۹- پس می بینیم که عدالت الهی در همه حال حاکم است که اگر نمی بود بساط بشریت برچیده شده بود هرچند که پیشاپیش این عدالت رحمت خداست که حضور دارد و گرنه تاکنون مردمان در آتش شرک خود سوخته و نابود شده بودند .

۲۳۰- و اما مشرکانه ترین و دوزخی ترین تلاش بشر مدرن تولید عرفانهای دجالی و شیطانی است تا غایت پلیدیها و گناهان و شیطنت ها را لباس الوهیت بپوشاند که یکی از مشهورترین آن مکاتب و عرفانهای شیطان پرستی است که آشکارا شیطان را مفتخرانه می پرستد که این قیامت آن عرفانهای دجالی می باشد .

۲۳۱-و شاهدیم که عملاً این عرفانهای دجالی جای مذاهب شرک سنتی را گرفته اند و به سرعت در طبقات مردم رسوخ می کنند زیرا دیگر خرافات کهن پاسخگوی شرکهای آخرالزمانی بشر مدرن نیست .

۲۳۲- و این عرفانهای دجالی مدرن در حقیقت به مثابه ایدئولوژی طبقات جدید دوزخ هستند که مستمراً آشکار می شوند که توجیه گر دوزخ نفتی و اتمی و الکتریکی و نوترونی و امثالهم هستند که امیال و اعمال اهالی این دوزخها را تقدیس می کنند .

۲۳۳- نگاه کنید که چگونه کافران مطلق و بی ریا و صاحب قدرت که جنایات خود را به اسم خود و به اراده و مسئولیت خود مرتکب می شوند و خود مدیران و صاحبان دوزخ تکنولوژی هستند در ویلاهای جنگلی و ارتفاعات و کوهستانها و طبیعت بکر زیست می کنند ولی مردم مشرک در اعماق دوزخ شهرهای بزرگ صنعتی جان می کنند و از انواع نارهای نفتی وبرقی واتمی می سوزند این تفاوت اعمال کافرانه (بی خدا) و اعمال مشرکانه است .

۲۳۴- باید دانست که آتش دوزخ نامرئی است و بسته به طبقات دوزخ و تبعات شرک و گناه در اعماق تن و دل و جان و روان نفوذ می کند . بنابراین بایستی امواج رادیوئی و ماهواره ای و تلفنی را هم همچون امواج الکتریکی و مغناطیسی و رادیو اکتیو از جمله عذاب النار دانست که نفت و سوزانندگی نامرئی محصولات پتروشیمی مربوط به نخستین طبقه دوزخ است مثل محصولات پتروشیمی در پوشاک که ایجاد برق در بدن انسان می نماید .

۲۳۵- اینکه در روایات شیعه آمده است که در آخرالزمان همه غذاهای روی زمین مسموم و دوزخی می شود و مؤمنان از طریق ذکر خود را سیر می کنند هم اکنون به وقوع پیوسته است زیرا تقریباً همه مزارع و حیوانات و آبهای روی زمین به انواع این آتش های دوزخی آلوده شده است که در بسیاری موارد اخبارش به مردمان نمی رسد و تحریف می شود مثل آلوده شدن همه آبهای اقیانوس های جهان به تشعشعات رادیو اکتیو و لذا آلوده بودن همه ماهیها و همچنین خاکهای روی زمین به دلیل فعالیتهای پنهان اتمی در زیر آبها و اعماق زمین بعلاوه انفجارات رآکتورهای اتمی مثل چرنویل و ژاپن و صحرای آریزونا در آمریکا و دهها فجایع دیگری که اخبارش از مردم جهان پنهان داشته شده است . فقط از طریق ظهور انواع امراض جسمی و عصبی و روانی مدرن و بی سابقه و لاعلاج در سراسر جهان می توان این عوارض را درک کرد . یا مثل رادیو درمانی در پزشکی هسته ای که خود یک درمان دوزخی قانونی و مفتخرانه محسوب می شود : « آیا تعجب نمی کنی که چگونه مردمان در آتش دوزخ صبورانه می سوزند». قرآن – دوزخی قانونی و علمی و استاندارد و مفتخرانه و مختارانه .

۲۳۶- و تازه این دوزخ زمینی است که نفس و جان و روح آدمی را اینگونه می سوزاند در حالیکه هنوز جوشن عظیمی به نام بدن خاکی را با خود داراست و وای بر دوزخ اخروی بدون حفاظ تن .

۲۳۷- امروزه فلاسفه و دانشمندان و ایدئولوگهای تمدن مدرن به مثابه دجالان عصر جدیدند و علوم و فنون و صنایع هم خرهای دجالند و مردمان هم ماده اولیه و هیزم این دوزخند .

۲۳۸- بنابراین ماده خام اولیه و انرژی بر پادارنده و تأمین کننده دوزخ مدرنیزم نه نفت و مواد معدنی و انرژی هسته ای و امثالهم که ناس است و آنچه از این دوزخ بیرون می آید انواع عذابهاست و سائر کالاهای مادی آن هم رزق اهل دوزخ یعنی ناس است .

۲۳۹- بنابراین تمدن مدرن تمدن دوزخی است و علوم و فنون جدید هم علوم و فنون دوزخ است و فلسفه ها و هنرهای مدرن هم فرهنگ تقدیس کننده دوزخ و حکومت های مدرن هم اداره کنندگان دوزخند . و این دوزخ بدون ناس موجودیتی ندارد .

۲۴۰- شرک منجر به احتراقی در نفس شده که اراده را می سوزاند و فرد بی اراده که احساس نابودی می کند (زیرا ذات وجود همان اراده است) و دربدر به جستجوی کسی است که نقش اراده را برای هستی او ایفا می نماید یعنی به جستجوی ارباب است و اینست معنای ظلم پذیری بشر ! و امروزه این ارباب همان تکنولوژی و خاصه ارتباطات و تبلیغات است و کسانی در جهان آنرا رهبری می کنند که معمولاً به رؤیت در نمی آیند و اصولاً افراد هم نیستند بلکه اتحادیه ها و مافیاها و شبه فراماسونهای عصر جدیدند که نهایتاً خودشان هم به طرزی دیگر تحت فرمان اراده تکنولوژی هستند و سلطان تکنولوژی همان سلطان دوزخ یعنی ابلیس است .

۲۴۱- امروزه بیش از هر زمانی مسلم شده است که این دانشمندان نیستند که در مراکز تحقیقی چیزی از قبل معلوم را کشف یا اختراع می کنند بلکه این خود اکتشافات و اختراعات هستند که به طرزی مرموز از زنجیره علیت علوم و فنون به آنان روی می کنند و آنان را به دنبال خود می کشانند و این دانشمندان هیچ اراده ای در ماهیت و عملکرد و خواص بعدی این رویکردها ندارند و به تدریج برای خواص آن کارکرد می یابند . یعنی این علوم و فنون هستند که دانشمندان را رهبری می کنند و به سمت نا کجا آبادی سوق می دهند . این فاجعه را نخستین دانشمندان بزرگ و متعهد قرن بیستم دریافتند و هرچه هشدار و اخطار نمودند مورد طعن و لعن و مضحکه صاحبان قدرت قرار گرفتند و متهم به جنون شدند مثل ماکس پلانک و انیشتن . ولی آنچه که تاکنون بر هر عقل سلیمی مسلم است اینست که این رویکرد های غیبی ، الهی و انسان دوست نیستند و بلکه شیطانی و دشمن انسان می باشند . آنچه که تاکنون در کوتاه مدت جز عذابهای بی سابقه و لاعلاج ارمغان دیگری برای بشر نداشته و در بلند مدت نسل بشر و بلکه حیات را بر روی زمین تهدید به نابودی حتمی می کند چگونه می تواند ارمغانی الهی و دوستدار انسان باشد . بخصوص که امروزه معلوم شده که تا دهه ها عوارض مهلک بسیاری از این فرآورده های علمی و فنی به عمد از مردم جهان پنهان داشته شده است و این بدان معناست که براستی دانشمندان و صاحبان قدرت جهانی آگاهانه متحدان شیطان و دشمنان انسانند و جز به سلطه روز افزون جهانی خود بر مردم نمی اندیشند و براستی دیوانگانی در تسخیر شیاطین می باشند که این جنون و جنایت و شیطنت در عصر

دموکراسی بمراتب پلیدتر و شدیدتر بوده است زیرا همه دولتمردان مصونیت سیاسی و قضائی دارند و از هر مسئولیتی مبرایند و مسئولیت اقدامات و اعمالشان بر گردن مردمی است که به آنان رأی داده اند و بعلاوه عمر ریاست آنها هم کوتاه است و آنها فقط مجال پرکردن جیب های خود را دارند .

۲۴۲- آلبرت انیشتن در آخرین ایام حیاتش در یک سخنرانی از مقوله عجیبی به نام «روانشناسی علم فیزیک» سخن گفت که مورد تمسخر قرار گرفت . ولی ما این ایده مقدس این مرد بزرگ را پیگیری نمودیم و حاصلش به طور خلاصه همانست که درباره ماهیت علوم و فنون مدرن در آثارمان شاهدش هستید که بخشی از پدیده شناسی عرفانی – قرآنی است که بنایش نهاده ایم .

۲۴۳- این جای بس تأمل و تأسف است که چرا ما مسلمانان و خاصه علمای دینی مان حتی از بانیان تکنولوژی مدرن یعنی غربی ها هم در تکنولوژی پرستی حریص تر و دیوانه تریم . با توجه به دریایی از معارفی که از امامان شیعه و عارفان اسلامی ما درباره حقیقت علم بر جای مانده است . افسوس بر اینهمه غفلت و جهل و شرک و نفاق ! در اینجاست که این درد و داغ دکتر شریعتی را در می یابیم که چرا می گفت سارتر و گورویچ از بسیاری از آیت الله های ما شیعه ترند .

۲۴۴- انسان مشرک انسان خود – فروش است به انواع و روش های گوناگون مستقیم وغیر مستقیم یعنی بی خودی اش را می دهد تا خودی به دست آورد این خود چه اقتصادی باشد یا سیاسی و یا فرهنگی و شخصیتی و یا عاطفی . در این بازار خود فروشی و خود یابی ، زنان اصلی ترین طعمه اند و ارزانترین کالا .

۲۴۵- آنانکه فحشاء و روسپی گری زنان را امری صرفاً اقتصادی قلمداد می کنند یا مزدورند و یا احمقی خطرناکند زیرا از این طریق روسپی گری را نهادینه و بلکه تقدیس و حق به جانب هم می کنند . همینطور است توجیه ستم بری و استثمار طلبی مردان .

۲۴۶- روسپی گری هرگز بر انگیزه نیاز اقتصادی آغاز نمی شود بلکه به این واسطه استمرار می یابد و این حقیقت را بهتر از هر کسی خود زن روسپی می داند و اگر آنرا اعتراف نمی کند برای بازار گرمی و تقدیس روسپی گری است که همچنان مایل به ادامه اش می باشد و هرگاه آنرا ترک نمود حقیقت را اعتراف می کند . درست مثل انگیزه دزدی !

۲۴۷- یکی از اصول و ارکان منطقی و ایدئولوژیکی تمدن مدرن توجیه اقتصادی برای کلیه فعل و انفعالات بشری است و این خود فلسفه از خود بیگانگی و بی ارادگی تقدیس شده حاکم بر این تمدن تکنولوژیکی است که نیازهای مادی بشر را تا بی نهایت توسعه می دهد و آنرا حق به جانب هم میخواند . بنابراین اگر حرص و شهوت و زیاده خواهی بشر را پایانی نباشد و این بی پایانی تقدیس هم بشود طبعاً مهملترین ارزش ها همان اخلاق و شرف و عزت نفس انسان است . و از اینجاست که خود فروشی نه تنها ارزش و واقعه بدی نیست بلکه امری اخروی برای استمرار بقاست و خود فروشان را بایستی تقدیس هم نمود که چنین ایثاری می کنند .

۲۴۸- خود- فروشی نه انتخاب است و نه اجبار و اضطرار . بلکه نزول عذاب الهی است بر کسانی که خداوند را شریک جرم اعمال پلید خود می سازند و خود را شریک اراده او . این عذاب نهایتاً عدالت هم هست تا این خودِ مشرک از آنها سلب گردد و بیش از این پلیدی و معصیت نکند .

۲۴۹- خود فروشی بخصوص از نوع روسپی گری آن گناه نیست بلکه عذاب است . عذاب گناه جلوه گری برای به دام انداختن و بازی دادن مردان . و لذا خود فرد به دام پلیدترین مردان می افتد .

۲۵۰- جلوه گری شرک با خداست زیرا به معنای جمال الهی خود را شریک اراده شیطانی خود ساختن است آنهم جهت ظلم به مردان که عین گمراه سازی آنان است و به تصرف در آوردن اراده شان و شریک اراده آنان شدن . واینهم شرک دیگری است . پس اینک در می یابیم که خود فروشی عذاب تلاش برای تصرف وجود دیگران است آنهم به واسطه امانت الهی که در نزد انسان است . یعنی خداوند را وسیله نابودی دیگران ساختن . خدائی که با این امانت (جمال) به تو برترین هستی ها را بخشیده است و تو به واسطه این هستی الهی می خواهی دیگران را از هستی ساقط کنی و خودت از هستی ساقط می شوی .

۲۵۱- اکثر قریب به اتفاق زنانی که به روسپی گری کشیده می شوند سابقاً زنان شوهر دار بودند . پس انگیزه اقتصادی شدیدی نمی توانستند داشته باشند . بلکه خواستند از طریق جمال الهی خود ، شوهران خود را به تصرف در آورند و از اراده و هستی ساقط کنند که نتوانستند و به خیابان رفتند و جلوه گری آغاز کردند تا در رابطه با مردان دیگری به قصد شوم خود دست یابند که خود به دام افتادند و ازحیثیت هستی ساقط شدند و هیچ و پوچ گشتند . و آنچه که باقی ماند تن لشی بیش نبود که برای ادامه خود محتاج فروش خود گردید زیرا چیز دیگری نداشت و همه چیزهایش را قبلاً فروخته بود . روسپی گری انهدام انسانیت است که امروزه مردان هم پا به پای زنان گرفتارش هستند زیرا مردانی که با زنان روسپی به سر می برند نیز خود روسپی هستند که از هستی شان جز تن لشی باقی نمانده است و چون موفق به تصاحب همسر خود نشدند می خواهند برای ساعتی با پول زنی را تصاحب کنند .

۲۵۲- اراده به تسخیر دیگری همان اراده به تشریک با هستی دیگری است و این عین شرک با خداست زیرا هستی آدمی به صورت و سیرت از خداست چون خداوند آدمی را از صورت خود جمال بخشیده و از روحش در او دمیده است . پس اساس ظلم یعنی سلطه انسانی بر انسان دیگر ، عین شرک است که خداوند آنرا ظلم عظیم نامیده است .

۲۵۳- و ناس بستر دائمی شرک در تاریخ جوامع بشری در تاریخ می باشد . زیرا ظلم پذیر است و ظلم را القاء و وسوسه می کند وظالم می پرورد .

۲۵۴- کسی که ظلم را می پرورد ظالمتر از کسی است که فعل ظلم را مرتکب می شود . و شرک همان پرورش ظلم است .

۲۵۵- آنچه که صفت مظلومیت توده ها نامیده شده است که محور همه ایدئولوژیهای انقلابی عصر جدید است همان طبع خود فروشی و ارزان فروشی خویشتن در توده هاست . و خطاب خداوند به این جماعت است که « ای کسانی که ایمان آورده اید خود را مفروشید و اینقدر ارزان مفروشید که کافر می شوید» قرآن –

۲۵۶- آری ! دیگر از دعویهای توده ها همان ادعای ایمانشان است و به یاد آوریم که «مؤمن» نام مشترک انسان و خداست در قرآن . پس خود فروشی مؤمن عین خدافروشی اوست . هرچند که خود فروشی هر انسانی به همین معناست ولی مؤمن کسی است که الهیت هستی اش را درک و اذعان کرده است که « خدا کافیست» قرآن -

۲۵۷- روسپی گری زن و استثمار مرد ، خود فروشی ناس است و اساس کفر و ظلم و معصیت و گناه اوست . و اصلاً کارکردن به نیت معیشت و رزق اساس باطنی شرک است که گوئی خداوند توان رزق دادن بنده اش را ندارد و بنده هم بایستی در این رزق شریک خدا شود . و این اساس شرک و ظلم به لحاظ موضوع است و علت خود فروشی .

۲۵۸- از همین منظر است که علی ع ، کار را برای مؤمنان ، عبادت می خواند . یعنی کارکردن به نیت عبادت باید باشد نه ارتزاق و معیشت ! و فقط چنین نوع کار کردن است که بری از شرک و ظلم و معصیت و خود فروشی است زیرا خداوند می فرماید « رزق شما از سمتی به سوی شما می آید که آنرا نمی بینید و نمی دانید » قرآن – و اینست که علی ع در توضیح همین آیه می فرماید : « رزق شما از همان سوئی می آید که مرگ می آید » یعنی از عالم غیب و از نزد خود خداوند . درک و باور به این حقیقت اساس ظلم زدائی و شرک زدائی از خویشتن است که متأسفانه در فرهنگ دینی ما هیچ محلی از اعراب ندارد حتی در نزد اکثر علمای دینی ما که خود بانی و توجیه گر ربا (زیاده خواهی) در میان مردم هستند همچون علمای بنی اسرائیل !

۲۵۹- در حدیث قدسی نیز خداوند می فرماید « ای فرزند آدم تو را نیافریدم که عمرت را برای معیشت هدر کنی آیا پنداشته ای که این توئی که به خودت رزق می دهی ؟ این منم که به تو رزق می دهم ...» آیا براستی چند درصد از مردمان مسلمان و علمای دینی ما به این حقیقت باور قلبی دارند و به آن عمل می کنند . مردم ما خود فروشی می کنند ولی بسیاری از علمای ما بدتر از آن یعنی آشکارا دین فروشی می

کنند تا ارتزاق کنند . اینست که رسول اکرم ص ارتزاق از طریق دین و علم و خاصه قرآن را از جانب خداوند لعنت کرده است : « خداوند لعنت می کند کسی را که بواسطه قرآن ارتزاق می کند » نهج الفصاحه

۲۶۰- این حقیقتی است که بیان نکردن آن نیز مستوجب لعنت الهی و عذاب دوزخ است « کسی که حقیقتی را بداند و از مردم نهان کند مورد لعنت خدا و مستوجب آتش دوزخ است » نهج الفصاحه –

۲۶۱- اینست که عصر مدرن عصر غوغای افتخار آمیز خود فروشی است عصر غوغای سانسور حقایق هم هست . و می دانیم که همه رسانه ها در سراسر جهان تحت مالکیت و مدیریت دجالان و صاحبان دوزخ تکنولوژی است .

۲۶۲- طبق روایات شیعی در عصر حکومت جهانی ناجی موعود کل مردمان مستقیماً از نزد آن حضرت رزق می برند . و اینست علت پیدایش عدالت جهانی . یعنی عصری که هر فرد بشری خودش باشد و خود الهی وجودش را یافته و پذیرا شده باشد و خود در خویشتن کفایت کند و زیرا امام زمان خلیفه مطلقه خداوند بر روی زمین است و وجه الله می باشد یعنی سمت خدا ! همان سمتی که رزق مردم می آید .

۲۶۳- انسان تا برای رزقش منفعل و قانع و صبور نگردد نمی تواند سمت خدا (وجه الله) را بیابد یعنی امامش را و تا نیافته هنوز کافر است «بی امام ، کافر است» رسول اکرم ص .

۲۶۴- آدمی تا خداوند را در امر رزقش امتحان نکند البته به این باور نمی رسد که رزاق خداست و به قول مولانا « گر نستانی به زور می دهند » ! و این داستان مردی است که می خواست خدایش را در امر رزقش امتحان کند و لذا سر به بیابان نهاد تا جائی که هیچ آب و آبادی و آدمی نباشد . مدتی گذشت و از فرط گرسنگی و تشنگی در حال موت بود که ناگاه صدای زنگوله کاروانی شنید که گوئی در بیابان گم شده و به جستجوی راه بلدی بودند که به این مرد مدهوش رسیدند و هرچه کردند به او آب و غذا دهند نمی خورد و دهانش را قفل کرده بود تا اینکه به زور دهانش را گشودند و آب و غذا را در حلقش ریختند . تا اینکه توبه کرد و رزاقیت خدایش را باور نمود که گرنستانی به زور می دهند .

۲۶۵- مثنوی مولوی مملو از حکایاتی است که بخش قابل توجه آن مربوط به امر رزق است که یکی همان بود که ذکرش رفت و داستان دیگری در نقطه مقابل آن قرار دارد که حکایت خاکسترنشین هاست که خانواده ای هستند که تاب تحمل زندگی راحت و با عزت را ندارند و دریوزگی را بهتر بر می تابند . مولوی و کلاً عارفان ما بهترین مردم شناسان تاریخ بشرند و بیهوده نیست که غایت علم جامعه شناسی عصر ما در سوروکین به عرفان اسلامی رسید . و افسوس بر ما که هنوز در جستجوی جامعه شناسی غربی هستیم تا مشکلاتمان را برطرف کنیم و نیز باید دانست که یک ملت و دولت تکنولوژی پرست نمی تواند جامعه شناسی عرفانی و قرآنی را بر تابد و اصلاً فهم نماید . همانطور که خود ما به واسطه این آثار متهم هستیم به بر اندازی ! که البته اتهامی چندان نا مربوط نیست منتهی این بر اندازی غرب زدگی و تکنولوژی پرستی و شرک است و احیای دین و دولت امام زمانی !

۲۶۶- با نظری به جوامع امروز خاصه جهان اسلام و از جمله کشور خودمان در می یابیم که حاکمیت مطلقه و شیطانی اینترنت و ماهواره با سرنوشت افراد و خانواده ها و ملت چه می کند . چه نوامیس و خانمان هایی را که بر باد نداده و چه جنون و جنایاتی نیافریده است . و دولت هم مانده که چه کند گاه آنتن ها را بر می چیند و گاه رها می کند . آیا براستی به جز بیدار سازی وجدان عرفانی مردم هیچ راه نجاتی هست ؟ مگر می توان ماهواره ها را در آسمان شکار کرد ؟ آیا جنگ ستارگان در راه نیست . ولی عاقبت این جنگ جز نابودی بشریت نیست . پس چرا دولت از انتشار آثار ما جلوگیری می کند و ما را متهم می سازد و دشمن می دارد ؟ ما که بایستی پرچم دار بیداری و نجات بشر باشیم و آماده ساز نهضت جهانی موعود ، چرا چنین درمانده شده و مبتلای به وسوسه خناس شده ایم ؟ آیا این از برکات و آفات دموکراسی است ؟ آیا مردم سالاری مانع حق سالاری شده است ؟ چرا بین اسلام و تکنولوژی سر گشته ایم ودو شقه شده ایم ؟ این عاقبت شرک خزنده ای است که در طی سالیان در زیر پوست مسئولین و مردم نفوذ کرد و کار را به نفاق رسانید . نفاق در درون دولت ، نفاق در بطن ملت ، ونفاق بین دولت و ملت !

۲۶۷- جامعه شناسی ملل مسلمان در آخرالزمان وصفی به مراتب بغرنج تر و فجیع تری را گزارش می کند زیرا منجربه حاکمیت نفاق گردیده است که بدترین نوع کفر و شرک ممکن است و لذا شاهدیم که این منطقه از جهان دچار اشد عذابهاست واز اسارت جهان کفر آزاد رهایی ندارد و البته این حق نفاق است که تحت سیطره کفر آشکار می باشد و این ویژگی آخرالزمانی بشر است زیرا هر کجا که زمینه و دعوی ایمان قوی تر باشد شرک و نفاقش هم شدیدتر خواهد بود و لذا عذابش . همانطور که خداوند پیامبرانش را در صورت شرک وعده به عذابی می کند که کسی را چنین عذاب نکرده باشد . قرآن –

۲۶۸- برای فهم جامعه شناسی قرآنی و عرفانی هیچ راهی جز فهم عمیق و همه جانبه شرک نیست و لذا شما را به مطالعه جدی دو رساله از اینجانب دعوت می نمایم : توحید عملی (پدیده شناسی شرک) و پدیده شناسی توحیدی .

۲۶۹- فحشاء و آبرو دو روی جامعه شناسی فرهنگی توده هاست . فحشاء به معنای رسوایی و ابطال ویژگی درجه اول شرک در جامعه است که مختص توده های عامی می باشد . و لذا این طبقه از جامعه همّ و غمیّ جز آبرو ندارد و این نگرانی بلاوقفه از ذات مشرکانه نهفته در توده ها بر می خیزد که در جوامع دینی و اسلامی به اشد خود حضور دارد که در جامعه شیعه در اوج است که در آخرالزمان که عرصه قیامت نفس بشر است این رسوائی و جنایات ناشی از آن در حد فاجعه است همانطور که شاهدیم . بنابراین برای علاج این فاجعه روز افزون چاره ای جز احیای عرفانی و شرک زدایی از دین نیست یعنی آنچه که آثار ما بر آن است .

۲۷۰- شاهدیم که در قرآن کریم خداوند خانه کعبه را « بیت الناس » می نامد و طواف بر دور این خانه را جهت برائت و توبه از شرک قرار داده است منتهی شرک زدائی از خویشتن و نه از دیگران . زیرا این مؤمنان هستند که مبتلا به شرک میشوند و نه کافران آنهم کافرانی آشکار . « اکثر مردمان به محض ایمان آوردن مشرک می شوند » قرآن – یعنی به محض ایمان به خدا و خدا شناسی و خدا یابی ، برایش شریک قائل می شوند . ولی کسی که خدائی قائل نیست و یا او را درآسمان می خواند و به حریم زندگیش راه نمی دهد شرکی قابل توجه و ریشه ای ندارد.

۲۷۱- براستی که چرا خداوند خانه خودش را خانه ناس نامیده است همان ناسی که همه انبیاء و مؤمنان بایستی از و سوسه هایشان بر حذر باشند و از ابتلاء و پیروی از آنان سخت بپرهیزند و گرنه ایمان خود را از دست داده و ظالم می شوند . چرا ؟

۲۷۲- آیه ای در سوره روم است که حتی ترجمه آن بدون فهم باطن آن ممکن نیست : « راست گردان رویت را برای دین پاک و خالص که فطرت خداست در فطرت مردم و در آن نیست هیچ تبدیلی خلقت خدا را. و اینست دین راست و بر پا شده ولی اکثر مردمان نمی دانند». - یعنی دین پاک و خالص و بر پا و زنده وفعال در فطرت ناس است که بر فطرت خداست . همانطورکه خداوند سنت خودش را سنت مردم می خواند و خانه اش را هم خانه مردم و نیز اینکه قرآنش را هم برای مردم (ناس) نازل کرده است و اینها حقایق آشکار در قرآن کریم است . و در عین حال به مؤمنان امر می کند که از مردم بپرهیزید همانطور که می فرماید از خود او بپرهیزیم (اتق الله) براستی این چه حکمت و دیالکتیکی است که همه پیامبران و اولیای الهی زندگی خود را وقف مردم کردند و به دستشان آزارها دیده و بسیاری کشته شدند و در قرآن مکرر است از تخطئه ناس و نومیدی از ناس که : اکثرالناس مشرکند و ظالمند و ریا کار و جاهلند و کافرند و فاقد دلند و بی عاطفه اند و باز نمی گردند .

۲۷۳- قرآن برای ناس است ولی ناس آنرا اکثراً هیچ فهم نمی کنند . پس تکلیف چیست ؟ این بدان معناست که این ناس به مؤمنان و اهل معرفت معرفی شده است و علما بایستی قرآن را برای ناس و به زبان آنها بیان کنند و تفسیر نمایند .

۲۷۴- یکی از فلاسفه این عصر می گوید اکثر مردمان جاهل و بدند و گوئی خداوند که از این مردم اینقدر زیاد آفریده است حتی از آنان بیشتر خوشش می آید تا از متفکران و عالمان . و این عین حقیقت است . در قرآن کریم هم واژه ناس شاید به اندازه واژه الله به کار رفته باشد هرچند که با سرزنش آنان .

۲۷۵- و می فرماید که « مردمان برای آنچه که می خواستند بدست آورند زمین و آبها را بـه فساد کشیدند و آنها را از آنچه که کرده اند مقداری می چشانیم تا شاید باز گردنـد » قرآن – و این عین مـاجرای صنایع در جهان است که جای پاکی بر روی زمین باقی نگذاشته انـد و بلکـه آسمان را هم بـه فسـاد کشیده و لایـه اوزون را پاره کرده است .

۲۷۶- مسئله اینست که خداوند از مردمان توقعی هم ندارد و فقط آنـان را بـه اهل معرفت و ایمـان معرفی می کند و از آنها می خواهد تا به مردم خدمت کنند منتهی نه برای رضای مردم بلکـه بـرای رضـای خـدا . و اصلاً کل امتحانات الهی برای مؤمنان در رابطـه بـا مـردم است و مـردم کـوره امتحانـات و ابتلائـات و آمـوزه های مؤمنان هستند . مؤمنان یا در مردم تباه و کافر می شوند و ساقط می گردنـد یـا از بطن مـردم بـه لقـای الهی می روند و بازهم از نزد خدا حامل رسالتی برای مردمان هستند و اول و آخر سیر و سلوک عرفـانی و رشد معنوی مردم می باشند .

۲۷۷- ولی آنانکه از ایمان خالصانه و معرفت حقیقی و فطرت الهی بر خوردارند از آنجا که فطرت نـاس بر فطرت الله است لذا عاشق بر خلق شده و هستی شان را وقف این عشق و خدمت می کنند و خلق را بر خود راه می دهند و و جودشان پناهگاه خلایق درمانده و رنجور و مفلوک می شود و در آتش شرکشان مصـادره و محاصره می شوند که در رأس این انسانها محمد مصطفی ص قرار دارد که رحمت عالمیـان است و شـفیع آنان در دو جهان و لذا مؤمنان امتش هم به درجاتی نازلتر اینگونـه اند .

۲۷۸- خلـق پرسـتی همـواره منجـر بـه قتـل عامشـان شـده اسـت و ایـن تجربـه تمـام و کمـال همـه انقلابـات سوسیالیستی و دموکراتیـک و خلـق پرستانه بـوده است کـه عاقبت بـه انهدام کل انقلاب انجامیده است . بایستی در خداپرستی خالص شد تـا بتـوان خدمتی خالصـانه و مانـدگار بـه خلقش نمود و این است رسـالت زندگی مؤمنان که وارثان نبوت انبیای الهی هستند . و لذا مؤمنـان در جنـاح خدا قرار دارنـد و تـا بـه فطرت الهی خود نرسند قادر به درک و خدمت خالصانه و بر حقی به نـاس نیستند و اینـان جانشینان خدا بـر روی زمین بـرای خلـق هستند و اینست دیـن حنیف و مصداق آیـه مـذکور از سوره روم دربـاره فطرت الهی کـه مخاطبش رسول ص و مؤمنانند.

۲۷۹- و طبق کلام خدا کسی می تواند مردم را دوست بدارد که بر خداوند عاشق باشد . پس مـردم دوسـتی بدون عشق عرفانی به پروردگار امری کاذب و جنون آمیز است .

۲۸۰- مسئله اینست که خداوند از طریق و بدست ناس است که مؤمنانش را تعلیم و تربیت می کند و سنت و فطرتش را آشکار می سازد و دوستی و دشمنی اش را می چشاند و مهر و قهرش را مـی نمایانـد . خـود ناس این حقیقت را نمی داند ولی مؤمنان باید بدانند . و هرکسی از نـاس هم که بـر این حقیقت بیدار شـد از آنان خروج می کند و به مؤمنان می پیوندد و مورد عداوت ناس قرار می گیرد و لذا مجبـور بـه هجـرت مـی شود به عنوان امر اول پس از ایمـان آوردن . واین هجرتهـا بنیـاد تمدن هـا و فرهنگهـای نـوین در جوامـع بشری در تاریخ بوده است که باز مهد پیدایش ملت ها و امت های ناسی می باشد .

۲۸۱- باید دریافت که ناس بستر و مجرا و صندوق رشد و انتقال و حراست از سنت انبیـاء و اولیـای الـهی می باشند هرچند که محتوایش را تحریف و مسخ کنند ولی فرم بیرونـی آنـرا حفظ مـی کننـد و بـه نسل هـای بعد می رسانند تا شاید باز مؤمن از میـان آن بـر خیزد و سنت را بشکند و سنت نـوینی بنـا کنـد . لـذا نـاس خصم همه سنت شکنان است و این رسالت تاریخی اوست . ولـی آنگـاه کـه سنتی منقرض شده یـا جاهلانـه نسخ می شود و سنت بر حق تری پدید می آید باز همین ناس به حفظ و حراست از آن مـی پردازنـد و طبقـه ای از جامعه هستند که از همه دیرتر ایمان می آورنـد ولـی ایمانشـان محکمتر است ولـی بـه محض از دنیـا رفتن رسول یا امامی به تردید و شرک در ایمان می پردازند .

۲۸۲- نـاس بخصـوص امـی تـرین بخـش آن در عطـش امـام زنـده انـد و لـذا امامـان همـواره ایـن جماعـت را مخاطب اصلی خود قرار می دهند . امامت و امیت امر واحدی است . رابطه امام خمینی بـا تـوده عـامی مـردم در پیروزی انقلاب اسلامی ایران حجتی زنده بر این ادعاست .

۲۸۳- ناس عامی و امّی ذاتاً عاشق شناخت و پرستش حق از وجود انسان است . لذا ناس به میزانی که امّیت خود را حفظ کرده باشد مهد ظهور امامت است و ولایت عامه (نه ولایت و امامت خاصه و مخصوص که مختص امامان دوازده گانه شیعه است).

۲۸۴- در عصر مدرنیزم و آموزش همگانی و رسانه های جمعی و فراگیر ، حریم و قدرت امّی ناس مستمراً به لحاظ کمّی و کیفی کاهش می یابد و علتش اینست که شرک غریزی و تاریخی ناس به واسطه این آموزش ها و نظریه ها و تبلیغات جدید به سوی نفاق می رود که زیر مجموعه ظلم حاکمیت کفر آشکار است . یعنی ریشه ایمان قلبی ناس می سوزد و لذا از دین جز تظاهر و ریاکاری محض باقی نمی ماند که البته این امر بر حق است زیرا در نزد خداوند گناهی بدتر از شرک نیست . هرچند که عمر تاریخی این نفاق هم کوتاه است و بزودی پرده ها دریده شده و عامه مردم بر جناح کفر آشکار می پیوندد .

۲۸۵- بنابراین امیت ناسی در آخرالزمان فقط در ضعیفترین و پائین ترین طبقه اجتماعی – اقتصادی باقی می ماند که به تدریج حتّی اکثریت کلّی خود را هم از دست می دهد و تبدیل به اقلیتی مطرود در حاشیه شهرها و بقایای روستاهای متروکه و ارتفاعات می گردد . و اینان هستند که در تضادی آشتی ناپذیر با تمدن مدرن قرار می گیرند و نخستین جماعتی از مردمان هستند که به نهضت جهانی موعود می پیوندند مثل پابرهنگان افغانی و هند و قبایل بدوی آمریکای لاتین و مغولها و بقایای سرخ پوستان قاره آمریکا و بومیان گرسنه آفریقا و استرالیا و مسلمانان فلسطینی و فقیر چین . عملیات انتحاری در این مناطق از جهان حجتی آشکار بر این ادعاست .

۲۸۶- شاهدیم که امروزه جدی ترین دشمنان امپریالیزم آمریکا خود سیاه پوستان و سرخ پوستان آمریکا هستند . همانطور که جدی ترین دشمن حکام مستبد و مزدور خاورمیانه فلسطینی ها و افغانی ها و پاکستانی های پابرهنه هستند . یعنی کسانی که از این تمدن مدرن حتی بر خورداری ظاهری و تفننی هم نداشته اند و بزرگترین قربانی مدرنیزم و تکنولوژیزم می باشند که جز فلاکت و هلاکت نصیبی نداشته اند این امیون جدی ترین و قلبی ترین منتظران ناجی موعود هستند .

۲۸۷- امیّیون کسانی هستند که قلوبشان باکره مانده است و هیچیک از جلوه های زرق و برق مدرنیزم و وعده های تکنولوژیزم و کلاً دنیای مادی از آنها دل نبرده است و دلیلش آنست که قلوبشان چون سنگ و بلکه سخت تر از سنگ گشته است و چیزی را نمی پذیرد . این سنگ شدگی معلول ضعف ها و فقرها و حقارتها و عقده های عصر مدرن است که عصر جلوه گری شبانه روز مدها و بت هاست . ولی همین قلوب سخت تر از سنگ به قول قرآن « به اراده الهی به ناگاه شکافته می شود و نهرهای جوشان آب از آن سرازیر می شوند» که موجب زندگانی قلبی و روحانی می گردد و این واقعه با ظهور ناجی موعود رخ می دهد .

۲۸۸- دل آدمی به واسطه ناکامیهای پیاپی و طویل المدت و یأس از کامروائی به تدریج سخت و سخت تر می شود و به نوعی دچار مرگ و مدهوشی می گردد که با ظهور موعود دوباره احیاء می شود . و این وضع امییون طبقه پائین و بغایت فقیر و حقیر جوامع بشری در آخرالزمان است .

۲۸۹- فرق امامت و امیت ناس در اینست که امام هم فقیرترین فرد جامعه بشری است و مظهر کامل استضعاف می باشد که فقر را با معرفت و افتخار برگزیده است و لذا نه تنها دلش سخت نشده و نمرده که مظهر مطلق حیات و هستی است و نور وجود اوست که قلوب مرده امییون را احیاء می کند .

۲۹۰- ولی قلوب مردمان غیر امّی و نسبتاً مرفّه تر ، مرده و سنگ نیست بلکه به مراتب بدتر از آنست یعنی دیوانه و وحشی و شیطان زده است که به واسطه خناس ها و اجنه و شیاطین دوران تسخیر و محاصره گردیده است . که این جماعت در عرصه ظهور موعود که اکثریت بشر را تشکیل می دهند (جماعت شکم سیرها و عیاشان) بیشترشان بدلایل گوناگونی هلاک می شوند و از میان می روند بهمراه امامان کفر و نفاق و ضلالت و شقاوت خود .

۲۹۱- ولی اکثر امّییون در عرصه ظهور موعود ، به خود آمده و در جرگه مستضعفین قرآنی قرار می گیرند و از سپاهیان و حامیان او می شوند و نجات می یابند .

۲۹۲- امروزه مسئله ناجی موعود ، دیگر امري صرفاً اعتقادی و تاریخی و متافیزیکی نیست بلکه یک ضرورت وجودی و بلکه مادی و عینی است که اکثر مردمان جهان به آن رسیده اند . و ظهور اینهمه دجال در سراسر جهان دال بر حقانیت این امر و نشانه ظهوری نزدیک است .

۲۹۳- و عجبا که هم بر اساس روایات اسلامی و هم واقعیت موجود حاکم بر جهان مدرن ، در می یابیم که اکثر پیروان جدّی ومؤمن ناجی موعود نه از مسلمانان و اعراب بلکه از مسیحیان و بودائیان و سایر قبایل بشری می باشند و بلکه طبق روایات شیعی از شقی ترین منکران ظهور موعود گروهی از مسلمانان و اعرابند و ابن عربی همه وزرای امام زمان را غیر عرب می داند و گوئی این امرهم مشمول این حکمت است که زیر چراغ تاریک است ! و این راز ظلمت نهفته در نژاد و نژاد پرستی است که بدترین نوعش نژاد پرستی دینی می باشد مثل بنی اسرائیل نسبت به مسیح و اعراب نسبت به محمد ص و امامان ع و هندو نسبت به بودا ع و چین نسبت به لائوتزو .

۲۹۴- حتی یک فیلسوف لائیک مثل هایدگر آلمانی در دوران ما بر اساس تفکرات فلسفی اش به ضرورت ناجی موعودی می رسد که دارای ماهیتی چوپانی است که کل تمدن مدرن را از نابودی آتش تکنولوژی می رهاند . و این اشاره به امّی بودن ذات ناجی موعود است .

۲۹۵- پیشگوئی کارل مارکس در اهمیت تاریخی طبقه پرولتاریا (آسمان جل ها) بعنوان طبقه ای پست و حقیر در جامعه بشری که مهد نجات بشریت است یک پیشگوئی براستی پیامبرانه بود ولی راه و روش این نجات را در نیافت و معنای خود آگاهی تاریخی این طبقه را هم تبیین تکنولوژیکی و استثماری نمود و بس یعنی او معتقد بود که خود فقر و استثمار این طبقه موجب بیداری و خود آگاهی آنان می شود و این معنایی غیر انسانی بود .

۲۹۶- البته قرآن کریم هم بر این امر اشاره دارد که فساد حاصل از فعالیت مردم جهت بر خورداری بیشتر که در آبها و خشکی ها پدید می آید ممکن است برخی را به خود آورد و به سوی خداوند رجعت کنند . پس این فساد در بحر و بر بایستی معنا و خود آگاهی الهی و معرفتی و دینی پدید آورد تا موجب رستگاری و نجات گردد و به خودی خود نجات بخش نیست همانطور که در قرآن کریم مکرراً می خوانیم که ایمان ناشی از شدت عذاب موجب نجات و بخشودگی نمی شود .

۲۹۷- اگر مارکس دارای جهان بینی توحیدی می بود براستی نهضت او مهیا کننده زمینه ظهور ناجی موعود می گردید . همانطور که امروزه هم شاهدیم که سالمترین و اخلاقی ترین و عادلانه ترین و با عزت ترین دول و ملل جهان کشورهایی مثل چین و کوبا هستند که هنوز هم از ساختارهای زیر بنای سوسیالیستی بر خوردارند . دوستی و یا لااقل عدم عداوت این کشورها با ما بسیار بیشتر از دول اسلامی منطقه بوده است و این نشانی از تحقق آن روایات مذکور درباره ظهور ناجی موعود است .

۲۹۸- در قرن بیستم شاهد بودیم که چگونه کشور بغایت کوچک و فقیری آنهم در زیر پاشنه آمریکا یعنی کوبا تا به امروز توانسته استقلال و هویت خود را حفظ نموده و مردمی ترین کشور جهان باشد و کل مردمش را از آموزش و بهداشت و درمان و بیمه و بلکه مسکن رایگان برخوردار ساخته است و بلکه به دهها کشور تحت سلطه و استعمار زده جهان در آمریکای لاتین و آفریقا به لحاظ مادی و معنوی جهت رهایی یاری رسانیده است و این ظلم ستیزی موجب شده که فیدل کاسترو بالاخره به توحید رسیده و گویا مشغول تفسیر انجیل و کتب آسمانی است . از این منظر است که در می یابیم که چرا خداوند در قرآن کریم برپا کنندگان قسط و میزان و عدالت را همطراز انبیای الهی قرار داده است . در حقیقت بایستی امثال کاسترو و چه گوارا و هوشی مینه را امروزه از پیشگامان امت محمد ص و زمینه ساز ظهور ناجی موعود دانست . و بیهوده نبود که ماندلا رهبر آزادی آفریقای جنوبی – کاسترو را پیامبر نجات آفریقا لقب داده است . و بایستی این انسانها را امامان قسط این دوران نامید که اتفاقاً بواسطه اخلاصشان در اندیشه موجب رسوائی نفاق بوده اند . و لذا به معرفت و مذاهب توحیدی بیش از همه روحانیون و علمای دینی در دوران ما خدمت کرده اند . و اخلاص در کفر اساس ایمان ناب است که کافر نشده حدیث ایمان چه کنی ! مولوی –

۲۹۹- در اینجا بایستی به یک نکته بس دقیق و مهمی در معرفت قرآنی اشاره کرد و آن اینکه آنچه که امروزه مساوات و برابری حقوق انسانی نامیده می شود در قاموس قرآنی «قسط» نامیده می شود و نه

عدل . و عدل یک حق عرفانی و وجودی است همانطور که در سائر آثارمان تبیین شده است در حقیقت بایستی امثال کاسترو و چه گوارا و لنین و مارکس را بر پا دارندگان قسط نامید نه عدل . یعنی عدالت امری است که فقط به یاری انسان کامل و عارف واصل و امام زمان محقق می شود . همین التقاط و سهویت لفظی و معنوی بین قسط و عدالت که گاه مترادف هم پنداشته می شود دال بر مهجوریت قرآن و معارف اسلامی است که گاه چه بسا فجایع آفریده است و گمراهی هایی پدید آورده است .

۳۰۰- تمام راز عظمت و قدرت سرنوشت ساز و دوران آفرین مارکسیزم در عصر جدید بر خاسته از کشف قدرت ذاتی امیت ناسی و استضعاف می باشد که حقیقتی قرآنی است . پس حقایق و معارف اسلامی و قرآنی فقط مخصوص و محصور در جهان اسلام رسمی – تاریخی – عربی نیست و هر انسان حق طلبی در هرکجای جهان و تحت هر عنوانی به آن دست می یابد و این بدان معناست که دین اسلام، دینی جهانی است همانطور که محمد ص رحمتی برای جهانیان است و نه فقط بر مسلمانان و عرب زبانان . همانطور که خود قرآن هم رحمت و شفا و نجاتی برای همه مؤمنان و اهل تقوا می باشد از هر مذهب و مسلکی . همانطور که قرآن کریم مؤمنان همه مذاهب را رستگار و اهل هدایت می نامد حتی مؤمنان صابئین .

۳۰۱- خداوند در کتابش می فرماید که اهل تقوا را در نزد خودش تعلیم می دهد و علم فرقان می آموزد . و در عصر ما با تقواتر از مبارزانی که برای آزادی و بر پایی قسط مردمان کل زندگی خود را فدا می کنند و از همه خوشی ها و بلکه حداقل عیش و راحتی دنیا می گذرند کیست ؟ و بلکه اینان در جرگه ابرار هستند که از محبوبترین خواسته های خویشتن گذشته اند .

۳۰۲- خود اینجانب در تجربه ای عرفانی و شهودی سالها پیش از این لنین را در صف انبیاء و اولیاء الهی مشاهده کردم که تا سالها در حیرت بودم و این سنخیت را درک نمی کردم تا به این آیه رسیدم که خداوند برپا دارندگان قسط (برابری حقوق مردمان) را در کنار انبیای الهی قرار داده است. که این مشاهده و ادراک منجر به انقلابی در طرز تفکر دینی بنده گردید .

۳۰۳- در حقیقت نمی توان متفکران بزرگی چون مارکس و نیچه و مائو و لنین را کافر نامید حتی کافر خالص و بی ریا . بلکه اینان محققین وادی معرفت هستند که از مذهب رسمی و تاریخی و موروثی فرا رفته اند و هنوز به حق نرسیده اند ولی در مسیر هدایت هستند . همانطور که قران کریم می فرماید که «آنان که به هر سخنی گوش فرا می دهند و بهترینش را بر می گزینند اهل هدایت و رستگاری می باشند». و این جماعت همان اهل تحقیق به معنای حقیقی کلمه اند و مصداق آیه مذکورند . همانطور که پیامبر اسلام ص ، تردید سلمان فارسی درباره وجود خداوند را دال بر ورودش بر اصحاب اعراف دانسته و تبریکش می گوید.

۳۰۴- اگر میزان خداوند در کتابش اعمال انسانها است و نه کلام و ادعا و شعار و شعائرشان . واگر این میزان تقوا و از خود گذشتگی است که « برترین شما در نزد خدا باتقواترین شماست» و اگر به قول علی ع میزان نهایی در قیامت ، عشق است یعنی ایثار است ، پس بهتر است که ما مسلمانان و خاصه علمای اسلامی هم در تعیین و تشخیص هویت معنوی انسانها و خلایق خاصه در عصر آخرالزمان که عصر آشکاری نهان انسان است ، تجدید نظر کنیم و قرآنی تر بیندیشیم تا هم خود در حالیکه گمراهیم نپنداریم که اهل هدایت هستیم و هم ظالمانه فتوای ارتداد و تکفیر دیگران را صادر نکنیم و رسوا نشویم و از خر شیطان غرور اعتقادی پیاده شویم .

۳۰۵- پس بدانیم که اعتقاد و مذهب و مسلک و فرهنگ موروثی و تاریخی را در نزد خدا هیچ ارزشی نیست وگرنه بنی اسرائیل که حامل هزاران پیامبرند بایستی قوم برگزیده خدا و رستگاران مسلم باشند همانطور که خود چنین می پندارند در حالیکه امروزه مورد لعنت جهانیانند همانطور که در قرآن هم یکسره مورد مؤاخذه و طرد و تهدید خداوند قرار دارند وبه بدترین عذابها وعده داده شده اند که آن وعده بسیار نزدیک است .

۳۰۶- امروزه اسلام شناسی و معرفت دینی ، بهترین و سرنوشت ساز ترین علوم است که تکلیف بود و نبود انسان مدرن و خاصه مسلمانان را روشن می کند و جای بسی تأسف است که غیر مسلمانان و غربی ها و شرقی ها در این امر پیشگامترند و ما بایستی حقایق اسلامی را از آثار کسانی چون کوربن و ماسینیون و ایوانوف و رایتر و امثالهم بیاموزیم زیرا علمای ما اکثراً اندر خم کوچه های تاریخ گم شده و

جا مانده اند و اجازه اینکار را به هیچ کس دیگرهم نمی دهند و جز صدور فتوای ارتداد و تکفیر کار دیگری ندارند .

۳۰۷- این نشان میدهد که دین زنده و اسلام نجات بخش آخرالزمانی هیچ ارتباطی با دین و اسلام تاریخی – موروثی ندارد . و لذا همه احیاء گران معرفت و ایمان دینی در عصر ما خارج از دین تاریخی رخ نموده اند یعنی منشأ جوشش دین فطری و عرفانی بوده اند همچون سید جمال ، علامه اقبال و دکتر شریعتی و پدرش . و این ظهور امیت دین است به بیان معرفت زمانه و منطق جهانی . این التقاط نیست بلکه به خدمت گرفتن نور همه مکاتب و مذاهب جهانی می باشد و مصداق این آیه که : هدایت یافتگان کسانی هستند که به همه سخنان گوش فرا می دهند و بهترین آنان را بر می گزینند و امروزه این تنها روش هدایت جهانی انسان است که انسان جهانی را قانع نموده و بحرکت می آورد و زمینه ساز نجات جهانی موعود است .

۳۰۸- امروزه بایستی غرب را از چشم شرق دید و شرق را از منظر غرب . اسلام را از نگاه مسیحیت و بودائیزم و اگزیستانسیالیزم و نیهیلیزم دید و این مکاتب و مذاهب را هم از نگاه اسلام و همه را از چشم قرآن . و قرآن را از چشم انسان جهانی . و همه گردهمایی بشری عصر حاضر را در قرآن جستجو کرد و قرآن را در واقعیت جاری جهان فهم نمود . اینست راه و رسم احیای دینی و اسلامی . یعنی همان کاری را که امثال اقبال و شریعتی آغاز کردند و نسل های مرده ای را زنده نمودند و از جانب اسلام تاریخی و حامیانش متهم به التقاط و ارتداد شدند .

۳۰۹- و مشابه چنین احیاگری معنوی را در سائر نقاط جهان کسانی چون هایدگر و یاسپرس و سارتر و شوایتزر و فانون و امه سه زر و گاندی و مالکوم ایکس و دیگران به روش خود و به سهم خودشان بسته به ضرورت جامعه شان انجام دادند . و باید درک کرد که همه اینها تلاش های اسلامی است و نهایتاً به خدمت اسلام ناب محمدی درآخرالزمان در می آید و به تدریج پالایش و خالص تر می شود .

۳۱۰- باید درک کرد هر کجا سخن و عملی برای شرف و عزت و معنویت و آزادی و استقلال و عدالت و حقیقت انسان است از اسلام است و اسلامی است و برای اسلام است . این حقیقت را با سهولت در قرآن کریم در می یابیم اگر به قصد حق جوئی و با سعه صدر بخوانیم و با عقل و فطرت خود فهم کنیم و نه به واسطه وراثت و سنت و تبلیغات و سیاست و مصلحت . و بازهم برای هزارمین بار تکرار می کنیم آن سخن پیامبر اکرم ص را که : زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند و رستگار می شوند.

۳۱۱- باید باور و فهم کنیم که اسلام فقط آن چیزی نیست که از تاریخ آمده است . آنچه که از تاریخ اسلام آمده است فقط بخش بسیار ناچیزی آنهم از ظاهر اسلام و قرآن است که آنهم با هزاران تحریف توأم است . اصل و مغز اسلام و قرآن در آخرالزمان است که از مغزها ودلهای تشنه حق و عدالت در سراسر جهان از انسان و جهان آشکار می شود .

۳۱۲- جهان مدرن و انسان امروز را جز از طریق معارف اسلامی و عرفانی و قرآنی نمی توان به راستی فهم نمود و راهی برای نجات یافت . یعنی همه امور اسلامی و قرآنی است و این فقط ما مسلمانان هستیم که از اسلام و قرآن بیگانه ایم . بیائیم جهانی بودن اسلام و قرآن را فهم کنیم و اسلام و قرآن را در حد فهم و ظرفیت خودمان محدود و تحقیر نکنیم و خودمان را میزان اسلام و قرآن قرار ندهیم به این دلیل که عربی می دانیم و پدرمان مسلمان بود . جهان ، قرآنی است و قرآن هم جهانی است .

۳۱۳- همواره قشری ویژه از ناس دارای ایمانی قوی و نسبتاً خالص و فطری هستند و آن نسل نوجوان است که خلوص ایمانش نه از معرفت که از فطرت زنده اوست . و اساس اختلاف این قشر با والدین خود و سائر طبقات جامعه از همین روست یعنی اختلاف بین ایمان فطری و ایمان تاریخی است و اختلاف بین ایمان خالص و ایمان مشرکانه یا نفاق . و لذا این طبقه سنی که معمولاً از حدود سن بلوغ تا بیست و پنج سالگی را در بر می گیرد طبقه انقلابی است زیرا قلبی است و قلبش زنده به ایمان فطری می باشد و این قشر امروزه در محیط آموشی و دانشگاههای سراسر جهان مهد مبارزه با ستم است و لذا اساس انقلابات عصر جدید را فراهم آورده است که متأسفانه به سرعت به نفاق اهل کتاب و حساب و قدرتهای سیاسی و فنی دچار می شود و بخشی از آن جذب حاکمیت کفر و نفاق جامعه می گردد و مابقی به شرک عامه رجوع

می کند و شاید انگشت شماری بر ایمان بماند و سالک وادی معرفت شود و به ولایت وجودی نائل آید و در ذات خویش به حق متصل گردد .

۳۱۴- آنچه که نسل نوجوان را از فطرتش بیگانه می سازد شرک عرصه ازدواج و تشکیل خانواده است . حریم زناشویی باتلاقی است که از آن یا نیلوفر سر بر می آورد و یا مار و موش و حشراتی موذی تولید می شود . براستی شرک کارگاه گندیدگی نفس بشر است که بدترین نوع آن در زناشویی رخ می نماید و از این کارگاه است که ظالمان و تبهکاران و اشقیاء و جهانخواران سر بر می آورند و به حاکمیت ظلم می رسند زیرا وجود آدمی در قلمرو شرک دچار اشد ابطال و قحطی می گردد و حس نابودی آخرین هویتی است که از زناشوئی های مشرکانه پدید می آید .

۳۱۵- قران کریم می فرماید که تفکر و تعقل هنری است که همواره عده قلیلی از پس آن بر می آیند و برای اکثریت ناس تفکر به راستی شاقه ترین کارهاست و در میان اهل فکر باز عده انگشت شماری هستند که قدرت تفکر در نفس خود را داشته باشند . « چرا در خود تفکر و نظر نمی کنید تا بدانید که زمین و آسمانها و هر آنچه که بین آنهاست بر حق آفریده شده است . و بدانید که اکثر مردم اهل فکر نیستند » قرآن –

۳۱۶- هر آنچه که در ذهن می گذرد فکر نیست : فکر آن جریان هدایت شده و تحت فرمان روح فرد را می گویند و لذا موجب تقرب الی الله می شود ولی اکثر مردم آنچه را که فکر می نامند همان وسواس خناس و اجنه و شیاطین است و به لحاظ روحی بر آن احاطه و امامت ندارند زیرا اساساً از خود بیگانه اند یعنی روحشان در جاهای دیگری به تصرف و تسخیرغیر در آمده است . یعنی تفکر در فرهنگ قرآنی یک فعالیت روحانی است و اینست که تفکر برای عامه مردم اینقدر کار سخت و ناممکن است و آنچه که در اهل مدرسه می گذرد یک فعالیت حسابی در حافظه است از نوع چهار عمل اصلی در حساب که موسوم به اندیشه علمی – فنی است .

۳۱۷- امام محمد باقر ع از « روح الفکر » سخن می گوید که گوهره اصلی نفس ناطقه و حضور و احاطه الوهیت پروردگار در مؤمن است که شعبه ای ذاتی از حقیقت محمد ص می باشد . یعنی فکر اگر فکر باشد به قرآن می رسد که کتاب حقیقت محمدی است و می گوید : صدق الله العلی العظیم !

۳۱۸- اینست که در اسلام تفکر همطراز برترین عبادات است و نه اندیشه گری خناسی و حسابی و فنّی و بغی . و امکان ندارد که تفکّر حقیقی به کشف معارف توحیدی نرسد .

۳۱۹- مردم نیز همچون تاریخ و همچون قرآن و همچون هر موجودی در عالم دارای چهار وجه وجودند ! ظاهر و باطن و حد و مطلع . ظاهر مردم ظلم است و باطنشان عدل است و حدشان عشق است که در قیامت کبرا میزان می شود و مطلعشان جمال ذات پروردگار است و در آنجاست که می گویند : ای کاش خاک می بودیم ! قرآن –

۳۲۰- مردم در نژادشان ظالمند و در میان بیگانگان عادلند و با امامشان عاشقند و در محضر پروردگار خاکند .

۳۲۱- آنچه که مردمان را با یکدیگر ظالم می کند نژاد و خانواده است و چون از نژاد رها شوند و با یکدیگر همدل شوند محل حضور خداوند هستند : « و چون سه نفرتان راز دل در میان نهید چهارمی خداست ...».

۳۲۲- اگر راز مردم تماماً از تجمع و گردهمایی آنهاست این معیت خدا است که خدا با جماعت است ! و شناخت خداوند با مردم همان اساس جامعه شناسی قرآنی – عرفانی است و راز سوره ناس : بگو پناه می برم به خدای مردم !

۳۲۳- و کمال معرفت بشری نیز شناخت خدای مردم است و این همان مرحله نهایی سیر الی الله در عرفان است که سیر حق در خلق می باشد . و این مطلع ناس است .

۳۲۴- آدمی یا به یاری عشق و معرفت خودش را به دست خود می آفریند که این همان « خلقت جدید» در قاموس قرآن است که به قول قرآن ، اکثر مردمان این خلقت را باور ندارند و به سخره می گیرند . و در غیر اینصورت در کارگاه ناس آفریده می شود به جبر و جهل و جنون و جنایت و جفا .

۳۲۵- دستان خدا یا از آستین خود فرد بیرون می آید و تحت نظارت خود انسان وی را می آفریند و یا از آستین مردم بیرون می آید و می آفریند . آن خلقت اختیاری – عرفانی – عاشقانه است و این خلقت اجباری –ظلمانی – فاسقانه است . آن خلقت نزادی است و این خلقت نژادی .

۳۲۶-خلقت حیوانی بشر تا رسیدن به سن بلوغ عقلی البته در بطن نژاد و ناس صورت می پذیرد ولی خلقت انسانی او بایستی در قلمرو تجرید و تفرید و توحید انجام گیرد که عرصه نژاد زدایی از نفس است که عین مردم زدایی می باشد که سوره ناس اشاره به این خلقت دارد . و انسان کامل انسانی است که به مقام فردیت و احدیت و صمدیت رسیده و مصداق سوره توحید است که سوره وجود می باشد . همانطور که ابن عربی در فصوص الحکم ، محمد ص را به عنوان اکمل انسانها مظهر فردیت مطلق می داند .

۳۲۷- آنچه را که یک انسان اهل معرفت در خلقت جدیدش در محدوده عمر فردی اش می گذراند و به کمال می رسد مردم در طول تاریخ بشر از آغاز تا پایانش سپری می کنند . آن خلقت تکوینی و آنی و فوق علیتی است و این خلقت تشریعی (تدریجی – تاریخی) و علیتی و نژادی .

۳۲۸- هرگاه که انسانی پا به قلمرو فردیت و خلقت نزادی می نهد کل خانواده و نژادش متحداً بلوا و غوغا به راه می اندازند . و تحت لوای عشق و تعهد و دلسوزی فامیلی دست به شقی ترین تجاوزات و ظلم ها می زنند تا آن فرد را از فرد شدن باز دارند . و در این فتنه همه اعضای خاندان و وابسته ناسی آن فرد اعم از با مذهب و لامذهب و با نماز و بی نماز متحداً بر علیه او وارد کارزار می شوند و از همه قدرت زر و زور و تزویر و زار بهره می گیرند . زیرا وقتی یک حلقه از زنجیره علیت تاریخی جدا می شود کل این نظام احساس فرو پاشی و نابودی می کند و به قول قرآن کریم هرگاه یک نفر به حیات دینی برسد گوئی کل مردم زنده شده اند . ولی مردم جاهل و دلمرده که اسیر ظلمت هستند در این واقعه احساس نابودی می کنند زیرا همانطور که قرآن کریم می فرماید هر آنچه که برای یک مؤمن امری نیکو و پاک و بر حق و زیبا یافته می شود برای کافر هم پدیده ای شر و ناپاک و باطل و زشت می آید . یعنی ارزشهای مؤمنانه و کافرانه در تضاد با یکدیگرند . همانطور که نهایتاً تفاوت کفر و ایمان عین تفاوت وجود و عدم است و کافران وجود را عدم می پندارند .

۳۲۹- اینست که امر اول و واجب ترین امور پس از ایمان آوردن و ورود به خلقت عرفانی همانا هجرت است یعنی خروج از نژاد . و باید دانست که ناس هر فردی همان نژاد اوست و کل روابط اجتماعی اش در زندگی که مسلماً خانواده در مرکزیت ناس قرار می گیرد .

۳۳۰- باید درک کرد که ورود به خلقت جدید عرفانی و انسانی عین خروج از ظلمت تاریخ و خسران عصر است و جامعه همان تاریخ حّی و حاضر است که خانواده هسته مرکزی آن می باشد .

۳۳۱- این نکته را نیز باید درک نمود که دریایی سواد و معلومات و علوم عاریه ای دینی و دنیوی و دانشگاهی هم به خودی خود نمی تواند به آدمی در خروج از ظلمت تاریخ و نژادش یاری رساند . چه بسا ممکن است والدین یک فرد مؤمن که قصد ورود به خلقت انسانی دارد ، عالم دینی و فیلسوف و استاد دانشگاه هم باشند و در مقابلش به ستیزه بر خیزند و به دفاع از ظلمت بپردازند و حق انتخاب سرنوشت را از او بگیرند . باید به یاد آوریم که خاندان همه انبیای اولوالعزم از علما و فرهیختگان جامعه و عصر خود بودند که با تمام قوا بر علیه آنان به نبرد برخاستند و قصد جانشان کردند . برای درک کاملتر ظلمت تاریخ و ناس ودین تاریخی به کتاب« عرفان تاریخ » از اینجانب رجوع نمایید . تفاوت دین تاریخی (مذهب پدران) و دین فطری (عرفانی) عین تفاوت بین ظلمت و نور است . « خداوند نشانه های خود را در آفاق و انفس شما بر شما آشکار می سازد و بدینگونه شما را از ظلمت به سوی روشنایی هدایت می کند». قرآن – یعنی نشانه های حیات و هستی نزادی و تکوینی و احدی را بر شما آشکار می کند .

۳۳۲- باید دانست که ناس در همه امور از جمله دین ، پیرو سنت و تاریخ و وراثت است و این در فرهنگ قرآنی عین کفر است که به پیروی از سنت ومذهب پدران می پردازد . و کفری جز این نیست . یعنی

خانواده و نژاد همان ظرف حراست از مذهب پدران و کفری سازمان یافته است که دعوی عشق و عاطفه می کند و بدین طریق به خودش اجازه هر ظلمی را می دهد . و اینست که هجرت جهت ادامه خلقت جدید انسانی امری اجتناب ناپذیر است و لذا تاریخ اسلام هم با هجرت پیامبر و مؤمنان اولیه رسمیت یافته است و نه بعثت پیامبر ! هجرت به مثابه آری گفتن انسان به خلقت و ربوبیت پروردگار است در خلق جدید! هجرت پاسخ به بعثت است .

۳۳۳- آغاز خلقت جدید انسانی در هر فردی عین بعثت است به معنای برانگیختگی و قیام روح ! این معنا مصداق حقیقی انقلاب روحانی در انسان است و واقعه « الست بربکم قالوا بلی » و هجرت همان « بلی » گفتن است به رب پس از دمیده شدن روح خدا در انسان .

۳۳۴- و اما پدیده دیگری به نام هجرت روستائیان به شهرها در عصر جدید در سراسر جهان رخ نموده است که بایستی آنرا هجرت ضد هجرت نامید زیرا دارای ماهیتی کافرانه و ضد دین است چرا که این هجرت به قصد فرار از عرف و شرع است . و این آمدن تکنولوژی و به خصوص تکنولوژی ارتباطات به روستاهاست که رسوخ و سیطره وسواس خناس را در روستائیان به اوج رسانیده و برای ارضایش راهی به جز خروج از روستاها باقی نمی ماند . زیرا تلفن و تلویزیون و ماهواره ها به مثابه دعوت نامه مدرنیزم برای روستائیان است .

۳۳۵- ولی از طرفی دیگر این مهاجرت از روستاها به شهرها برای فرار از عذاب نفاق است نفاق حاصل از تقابل سنت و مدرنیته و تقابل تقوا و برون افکنی ! و این حق است .

۳۳۶- حق دیگر مهاجرت از روستا به شهر همانا انهدام نژاد پرستی کهن تاریخی در محدوده بسته و حقیر زندگی فئودال و شبانی است که افراد را به جان کندن انداخته است و لذا نخستین واقعه ای که در این روستائیان مهاجر در شهرها رخ می دهد فروپاشی خانواده و فامیل و نژاد است . و این فروپاشی از یکسو منجر به رهایی افراد از شقاوت نژاد پرستی کهن است و از سوی دیگر ابتلای به شقاوت لطیف تر و نامرئی تر و غیر مستقیم نظام بیرحم و بی تفاوت سرمایه داری صنعتی می باشد . که این بی تفاوتی و بی عاطفگی سرد به ظاهر در نقطه مقابل آن عاطفه شقیانه و تجاوزگرانه نژاد پرستی قبیله ای و عشیره ای قرار دارد . و لذا اکثر معتادین موج اولیه زندگی شهری را این مهاجران روستایی تشکیل می دهند که تلاش برای خودفراموشی عواطف عشیره ای و تسلیم در قبال بی عاطفگی حیات مدرن شهری است . و بخش عظیمی از جنون و جنایات و افسردگی و بزهکاری مدرن زندگی شهری برآمده از این مهاجرت می باشد . این مهاجرت در حاشیه شهرهای بزرگ به مثابه زباله دان فرهنگی شهرنشینان قدیمی تر می باشند که در کار فحشاء و روسپی گری و قاچاق و سایر بزهکاریها روزگار می گذرانند و با شرف ترینشان کارگران روزمزد ساختمانی یا صنایع درجه دوم هستند و یا مأموران جمع زباله های شهری و یا پادوهای اداری .

۳۳۷- این نخستین نسل از مهاجران روستایی در شهرها مستقیماً قربانی بقای مدنیت مدرن شهرنشینی نسل های پیشین مهاجرند . همانطور که چنین رابطه ای را می توان در مهاجران جهان سومی ها به کشورهای پیشرفته صنعتی غرب مشاهده نمود .

۳۳۸- این مهاجرتها به مثابه خروج از بهشت طبیعت و ورود به دوزخ صنعت است و این عذاب ظلم و کفر و نفاق نژاد پرستانه روستائیان است .

۳۳۹- اینجانب در بازدید از چندین روستای متروکه آشکارا دریافتم که انگشت شمار باقیماندگان در روستاها از با تقواترین مردمان آن روستا بودند که از بابت خروج روستائیان ظالم بسیار هم شادمان و راضی به نظر می رسیدند در حین افسوس و حسرت و دلتنگی درباره بستگان نزدیکی که در این مهاجرتها در شهرها هیچ و پوچ و تباه و معتاد و فاحشه شده بودند .

۳۴۰- آنچه که در عصر ما موسوم به فاجعه هجرت روستائیان به شهرها و هجرت شرقی ها به غرب و پدیده استعمار است پدیده ای فراتر از سیاست و توطئه و فریبکاری و استثمار است و بلکه امری وجودی

و واقعه ای در بطن هویت دینی بشر عصر آخرالزمان است . و اصلاً آخرالزمان به یک لحاظ محصول این هجرتهاست که هم تراژیک و تلخ و کشنده است و هم عین حق و عدالت است .

۳۴۱- اینست که پدیده هجرت و آخرالزمان و مدرنیزم فقط در بطن معرفت کلان دینی و عرفان نفس بشری و فلسفه قرآنی تاریخ قابل فهم می باشد و لاغیر !

۳۴۲- مرحوم جلال آل احمد که از پیشگامان راستین جامعه شناسی آخرالزمانی در دوران ماست پس از کتاب غرب زدگی دچار بیداری عرفانی برتری شد و پدیده استعمار و غرب زدگی را یک مسئله فلسفی یافت و نه سیاسی - اقتصادی - صنعتی . هرچند که عمرش مجال نداد تا به بنیادهای فلسفی این پدیده عظیم راه یابد . ولی بیداری مذهب فطری در او موجب این هوشیاری و مکاشفه جامعه شناسانه و فلسفی گردید .

۳۴۳- ولی هجرت عرفانی – ایمانی در بشر مدرن روندی معکوس دارد و آن مهاجرت از شهر به روستا می باشد و این عین رجعت دینی به معنای قرآنی اش می باشد که به مثابه بیداری در دوزخ شهرها و توبه از آن و خروج از دوزخ و حرکت به سوی بهشت طبیعت است که البته اگر این رجعت به همراه معرفت و سلوک روحانی نباشد مواجه با بن بست می شود . یعنی فرد مهاجرالی الله نمی تواند در رجعت دوباره به طبیعت و زندگی روستایی بهمان راه و روش زندگی شهری منتهی در روستا ادامه دهد که در اینصورت دچار تورم زمان و بحران انرژی روانی می شود مگر آنکه این زمان و انرژی آزاد شده در روستا را صرف معنویت و تزکیه و عبادت و معرفت و رسالت عرفانی کند و مترصد احیای بهشت حیوانی در روستا نباشد که این بهشت قبلاً تجربه شده و به بن بست و شقاوت رسیده بود که منجر به مهاجرت به شهر گردیده بود . و این هبوط از بهشت غریزی در خلقت ازلی آدم و حوا هم رخ نموده بود که جلوه زمینی اش همان خروج از روستا می باشد .

۳۴۴- امروزه چه بسا جنگهای تحمیلی از غرب در جهان سوم به قصد کوچ دادن گروههای بشری به سوی جوامع غربی است تا بحران حیات انسانی کارگری را در آنجا علاج کند و جوامع غربی را از انحطاط و نابودی نسل ها برهانند . زیرا امروزه در جوامع غربی به ندرت خانواده ای میل به تولید نسل دارد و بعلاوه نسل های اخیر در غرب به واسطه مفاسد جنسی و تخدیری و اعتیادی، روی به تباهی دارد و درصد قابل توجهی از کودکان به صورت ناقص و عقب مانده ذهنی به دنیا می آیند . و نسل سالمتر هم میلی به کار و فعالیت های سالم ندارد و اساساً جز عیاشی اراده دیگری در او باقی نمانده است . و لذا شاهدیم که امروزه اکثر دولتمردان و دانشمندان و مدیران کلان این جوامع را خارجیان و جهان سومی ها تشکیل می دهند همانطور که شاهدیم امروزه رئیس جمهور آمریکا هم یک سیاه پوست است .

۳۴۵- دوزخ شناسی در عصر ما اساس جامعه شناسی گروهها و طبقات اجتماعی و جهانی است و بدون معرفت قرآنی امکان شناخت حقیقی و معتبری از جوامع مدرن ممکن نیست .

۳۴۶- دکتر شریعتی در عصر ما یکی دیگر از جامعه شناسان آخرالزمانی جهان است که قدرش در سایر ممالک جهان بیشتر از کشورش شناخته شده است و کشورش هنوز تاب تحمل قبر یا حتّی مجسمه اش را هم ندارد و این خود یکی از علائم خواب و نسیان تاریخی ماست زیرا دکتر شریعتی یک بیدار کننده بزرگ وجدان و فطرت این دوران بود که همه آثارش نشانی از بیداری آخرالزمانی داشت هرچند که خود آخرالزمان هنوز در اندیشه اش بیدار و درک نشده بود ولی در شرف این بیداری بزرگ بود که از دنیا رفت و ادامه کارش را به ما وانهاد .

۳۴۷- آل احمد و شریعتی به همراه پیشکسوت خود یعنی صادق هدایت سه تن از بیدار شدگان وجدان آخرالزمانی جامعه ما هستند که بیداری هدایت به مراتب شدیدتر و عمیق تر از آن دوی دیگر بود که به واسطه غایت تنهایی تاب ماندن نیافت و خود را از غربت آخرالزمان رهانید و نتوانست مقام تفرید و تجرید و توحید نفس را در خود بیابد و قدرش را بداند و در آن قرار گیرد و آن بدلیل غفلتش از معرفت قرآنی و عرفان نفس بود و فقدان پیری که او را یاری کند .

۳۴۸- ولی با اینحال در جامعه شناسی فرهنگی امروز کشور ما هنوز هم هدایت و آل احمد و شریعتی زنده اند و قوی ترین جاذبه خود آگاهی را در فطرت جامعه ایجاد می کنند والبته از آنجا که خود به تفرید نفس نرسیده اند و عرفان نفس را فاقدند قادر نیستند که پیروان و علاقه مندان خود را از برزخ دوران برهانند و

لذا پیروان این سه نفر که جریان واحدی را تشکیل می دهند و یکی از مجاری اصلی روشنفکری دینی را پدید آورده اند دارای سرنوشتی غمگین و افسرده اند و بسیاری از آنان به تخدیر روی آورده تا برزخ آخرالزمانی را تاب آورند .

۳۴۹- برزخ آخرالزمان ، برزخ خروج از بهشت طبیعت و ورود به دوزخ صنعت و مدرنیزم است و فاصله راه بین این دو و دغدغه مرگبار انتخاب بین این دو که عین انتخاب بین بودن و نبودن است که بسیاری با خود کشی و تخدیر و الکل نبودن را بر می گزینند تا بر دوزخ وارد نشوند .

۳۵۰- سلفی گری و رجعت به تاریخ ماقبل از مدرنیزم و تکنولوژیزم و باستان گرائی های نستالژیک یکی از ویژگیهای هنر و ادب و فلسفه مدرن است که هیپی گری نهاد اجتماعی آن محسوب می شود . میل به خود کشی و نبرد با آن نیز روح حاکم بر فلسفه و ادبیات پسامدرن است که در آثار جک لندن و هدایت و همینگوی و می شیما فریاد می زند . هرچند که خود آنان بالاخره خود را کشتند و تاب تحمل آتش دوزخ را نداشتند و تاب تحمل تنهایی برزخ را هم نداشتند . اینان سخنگویان ورطه برزخ آخرالزمانی هستند که البته پدر جد و پیغمبر همه آنان کسی جز نیچه آلمانی نیست و البته بیدارتر از او کی یرکه گارد است که براستی رویاروئی انسان با خدا را در این دوران درک نمود ولی ندانست که این رویاروئی از چه روست و دارای چه شاخصه تاریخی است . و نیز ندانست که چرا انسان سرآغاز عصر مدرن گله گله خود را در آتش دوزخ سرنگون می کنند و می گویند : ای کاش خاک می بودیم ! او همین قدر دانست که انسان از فرط گناه در حضور خداست که خود را می کشد .

۳۵۱- آری ! براستی دوزخ پرستی عصر ما حاصل گریز از رویارویی با خداست که عین رویارویی با تنهایی خویشتن است و فرار از تنهایی راز این دوزخ پرستی و خود کشی های رنگارنگ عامیانه و عالمانه است . و اینست مغز جامعه شناسی مدرن آخر الزمان !

۳۵۲- مردمان برای فرار از رویارویی با خداست که گله گله در شهرها به یکدیگر پناه برده تا در هم گم و گور شوند . اینست راز حشر کبرا که اندکی هم از نشر (تنهایی) نمی کاهد و لذا تخدیر و الکل و خود کشی بعنوان آخرین راه نجات روی می نماید .

۳۵۳- و آنچه هم که امروزه موسوم به بنیاد گرایی های رنگارنگ است که سیمایی تروریستی یافته است و کل ابرقدرتها را به نبرد با خود کشانیده است و تبدیل به بزرگترین خطر جهانی برای استمرار تمدن مدرن گردیده است و آسایش را برای خازنان دوزخ نا ممکن نموده است همان اراده به تسلیم نشدن در دوزخ صنعتی و مدرنیزم است که کورکورانه گاه میل به رجعت حجری و شریعت مطلق دارد و گاه در افسانه ناجی موعود روزگار سپری می کند و گاه دیوانه وار رگبار مسلسل به روی مردمان می بندد و خود را هم خلاص می کند و از زمانه انتقام می ستاند و گاه به واسطه مخدر خود را فراموش می کند و گاه به جنون پناه می برد همه اینها برای فرار از رویارویی با خود خداست و خدای خود !

۳۵۴- اگر امروزه همه عاشقند و نعره واعشقا سر می دهند و بی آنکه فهم کنند عاشق خصم خویشتن شده اند و چون فهم هم کنند از آن رهایی ندارند . این تجلی خدا در خلق است . این همان ظهور حق در ناس است که در گذشته فقط برای عارفان رخ می نمود و امروزه امری همگانی شده است . و بیهوده نیست که امروزه همه مردم احساسات عرفانی دارند بی آنکه کمترین معرفتی درباره این احساس خود داشته باشند . و اینست راز رونق جهانی دجالان و شیادان و فواحش و روسپی صفتان که جمله کوس اناالحق می زنند .

۳۵۵- و اینست که روح حاکم بر جامعه شناسی عصر ما ، جامعه شناسی ظهور پدیده های بدیع و بی سابقه است زیرا عصر ما عصر ظهور است ظهور حق در خلق ! و این ظهور بدلیل فقدان معرفت سراسر منجر به جنون و جنایت و تراژدی های جهانی و فراگیر می شود . و این سخن علی ع گویا فقط مصداق این عصر است که براستی دوزخی جز بی معرفتی نیست !

۳۵۶- در حقیقت باید گفت که همه انواع و شعبات جامعه شناسی آکادمیک عصر ما چیزی جز هذیان و تفسیر کورکورانه رؤیا نیست . و بدینگونه عمر مفید این علم جدید اینقدر کوتاه بود و به سرعت روانشناسی و روانکاوی بر جایش نشست که آنهم بزودی به افسانه پیوست و تبدیل به شعبه ای از رمالی و فال گیری تاریخی شد .

۳۵۷- اینست که امروزه اکثر علاقه مندان جدّی شناخت انسان روی به هنر می کنند که باز به دلیل فقدان شناخت عرفانی از انسان آخرالزمانی ، بسرعت به دو شعبه کمیک و تراژیک تقسیم می شود : خود مسخرگی و خود کشی !

۳۵۸- در اینجا سرنوشت مذهب تاریخی و شریعت ها از همه غمگین تر است که آنهم به دو شقه تقسیم می شود یکی به غار و دیگری به موزه می رود که البته بر آستانه این سرنوشت زنده بگوری دست به اشد خشونت و ترور و انتحار زده است تا در صحنه بماند .

۳۵۹- عجبا که این دوران سیاه و تراژیک آخرالزمانی در بسیاری از متون مذهبی از قرنها و هزاره ها پیش از این پیش بینی شده است . این بدان معناست که این دوره از تاریخ ماهیتی تماماً دینی و عرفانی دارد که مردان دین موفق به پیش بینی آن شدند . بنابراین شناخت غیر دینی و غیر عرفانی از این دوران سراسر گمراه کننده و مهمل است . و آثار ما تنها منبع شناخت دینی – عرفانی از این دوران است که تا کنون پدید آمده است .

۳۶۰- امروزه دیگر به سختی می توان جامعه شناسی فرهنگی را از جامعه شناسی طبقاتی و سیاسی و مذهبی و صنعتی و امثالهم تفکیک نمود . همانطور که به سختی می توان اصلاً جوامع ملی را جدای از یکدیگر بررسی نمود . و این بیانی از وحدت وجود و نفس واحده بشری است که صورت مادی و عینی یافته است که شناخت انسان و جوامع مدرن را به یک لحاظ آسان و به لحاظی دیگر بسیار پیچیده می سازد.

۳۶۱- وحدت در صورت (مادیت حیات) و کثرت و تضاد و بلکه نفی و عداوت در سیرت بشری به گونه ای که دو تا انسان تاب تحمل یکدیگر را ندارد در عین حال که بی یکدیگر امکان حیات ندارد ، بزرگترین معضله جامعه شناسی عصر ما در آخرالزمان است که جز از منظر علوم و معارف عرفانی قابل فهم و تفسیر نیست . و این همانی است که در مجموعه آثار ما تبیین شده که اساس جامعه شناسی واقع گرا و جهانی است .

۳۶۲- گورویچ که پیچیده ترین جامعه شناس عصر جدید است موفق به کشف دیالکتیک در جامعه شناسی شد که دیالکتیک طبقاتی مارکس در قبالش بسی کودکانه می نمود ولی گورویچ نمی دانست که دیالکتیک بزودی دچار دیالکتیک شده و تز و آنتی تز جانشین یکدیگر می شوند و لذا سنتز چیزی از آب در میاید که مغز دیالکتیکی قادر به فهم آن نیست الا اینکه آنرا مالیخولیا می یابد یعنی بود و نبود بر جای یکدیگر می نشینند . این همان چیزی بود که نیچه را به نیهیلیزیم رسانید بی آنکه بتواند ذات منطقی این پوچی را درک نماید و لذا دیوانه شد و یا به زبانی در حیرت ابدی فرو رفت و خاموش گردید .

۳۶۳- آنچه که جوامع مدرن را به سوی مالیخولیا می برد که جز پناه بردن به تخدیر راه نجاتی نمی یابد عدم درک دیالکتیک دیالکتیک است که حدود سی سال پیش در اندیشه ام درخشید و تا به امروز مشغول تبیین و فهم آن بوده ام . ابطال و نیهیلیزم و آنارشیزم بزرگ عصر ما حاصل عدم درک این مالیخولیای شناخت شناسی است که در عرصه روابط انسانی و جوامع بشری رخ نموده است که جای وجود و عدم و لذا خیر و شر را عوض کرده و این دو را خلیفه همدیگر ساخته است تا آنجا که بایستی آن سخن مشهور پارمنیدز حکیم عصر کهن را وارونه کرد . او می گفت « هستی هست و نیستی هم نیست » و ما میگوئیم : «هستی ، نیست و نیستی هست » اینست دیالکتیک دیالکتیک ! اینست مغز شناخت شناسی آخرالزمانی که اگر درک و تصدیق نشود جز خود براندازی راهی برای انسان در تاریخ نمی ماند.

۳۶۴- امروزه به ندرت کسی در شرق تا غرب عالم از روستا تا شهرها یافت می شود که به مخدری مبتلا نباشد یا نوع قاچاق و یا قانونی و طبی . و این در رأس معضلات جامعه شناسی دوران قرار دارد که هرگز تفسیری جامعه شناسانه نیافته است و نخواهد یافت الا اینکه فلسفه مالیخولیای دوران درک شود مالیخولیایی که حاصل مقاومت در قبال ظهور حقیقت در خلق عالم است که یگانگی بود و نبود را به عرصه ظهور می رساند یعنی یگانگی خالق و مخلوق ! و اینست که جز معرفت عرفانی و تبیین انسانی وحدت وجود قادر به فهم این دوران نیست .

۳۶۵- امروزه همه علوم بشری از جمله علوم اجتماعی در عرفان تحلیل می روند و لذا جز عارف فهمنده ای در جهان مدرن نیست و جامعه شناسی عرفانی تنها جامعه شناسی واقع گرا و علمی است که در ذاتش حامل نور نجات است و لذا نیازی به ایدئولوژی عملی و برنامه حکومتی هم ندارد . و اینست معنای مکتب اصالت معرفت در مقابل اصالت وجود یا ماهیت و یا هر چیز دیگری !

۳۶۶- یک بار دیگر به این مسئله بنیادین علم جامعه شناسی که کسی شهامت طرح آنرا نداشته است باز می گردیم و آن اینکه آیا اصلاً پدیده ای به نام جامعه واقعیت بیرونی دارد و یا اینکه منظور از جامعه همان جمع عددی افراد بشری است . اگر پدیده ای به نام جامعه وجود دارد چه تعریفی دارد. آیا براستی یک تعریف مبنایی و غیر ایدئولوژیک از جامعه در علم جامعه شناسی ارائه شده است ؟ ما که ندیده ایم .

۳۶۷- آیا فرق یک نفر با دو نفر و سه نفر چیست ؟ منظور فرق کیفی و ماهیتی است. آیا دو نفر دو تا یک نفر هستند و سه نفر هم سه تا یک نفرند ؟

۳۶۸- ویژه گی فرد بشری در میان سایر حیوانات ، انس است . یعنی وقتی فردی در جهانی زندگی می کند با محیط زیست خود و موجوداتی که در آن حریم زندگی می کنند از جمله سائر انسانها ، انس می گیرد و لذا یک جامعه را پدید می آورد که آن فرد در هسته مرکزیش قرار دارد . این انس به نوعی دیگر متقابل است یعنی حیوانات و حتی گیاهان و بلکه اشیای جمادی اطراف زندگی یک فرد با وی انس می گیرند که این انس در رابطه با انسانها و حیوانات محسوس تر درک می شود . این همان معنای « ناس » است که از مصدر « نس » که انسان هم مشتقی از آن است .

۳۶۹- بنابراین هر فرد بشری یک جامعه مختص خودش را دارد که شامل طبیعت محیط زیست او و همه موجودات آن می باشد . پس به تعداد افراد بشری جامعه وجود دارد که انسانها بخشی از این جامعه هستند که البته مهمترین بخش آن محسوب می شوند .

۳۷۰- جامعه (مردم – ناس) همواره دیگری و دیگران است نسبت به خود و من خویشتن هر فرد بشری: من و جامعه : خویش و دیگران : خود و غیر !

۳۷۱- پس هر فردی یک جامعه یا دیگران هم دارد که فقط در بیرون از او نیست بلکه با او و در اوست و گاه خود اوست و خودی جز دیگران در او نیست .

۳۷۲- انسان بر دو نوع است یا فرد است و یا جمع است یا خود است یا دیگران است . یا فردی است و یا اجتماعی . فقط انسان کامل است که فرد است و خودش است و مابقی مردم خودی ندارند و فاقد فردیت می باشند و کل هویتشان دیگرانند که درون و برونشان را مصادره کرده اند و این انسان اجتماعی است به معنای حقیقی کلمه !

۳۷۳- اینست که انسان اجتماعی یا انسان ناسی یک موجود بی خود است و خودی جز دیگران ندارد که این دیگران عبارت است از همه مایملک مادی و عاطفی و محیط زیست و اشیای موجود در آن و همین امر اساس ظلم در اوست زیرا دیگران را خود می داند و به خود حق می دهد که به حریم وجودی دیگران تجاوز کند و به دیگران هم حق می دهد که به او تجاوز و ظلم کنند .

۳۷۴- فرد کسی است که بر جای وجودی خویشتن باشد و این معنای عدل است که مقام تفرید و توحید می باشد .

۳۷۵- و مؤمن به معنای قرآنی کسی است که خودش باشد و در سرآغاز هویت فردی قرار گرفته باشد و لذا مؤمن آئینه مؤمن است زیرا هر دو فردند و هویت خودی دارند . اینست که چون سه مؤمن بهم دل دهند و راز دل در میان نهند چهارمی خداست و این مثلث وجود است که جمال حقیقت وجود را آشکار می کند و این جمع توحیدی است . چون هریک ، یکی هستند پس اگر با هم جمع شوند نیز باز هم یکی هستند . این جماعت الهی یا حزب الله در قرآن است که تعدادشان هرگز بیش از یکی نیست حتی اگر ده نفر باشند و آن یکی هم خداست که واحد وجود است و ذات خود است و خوداً .

۳۷۶- مسئله اینست که آدمی در رابطه با دیگران انس می گیرد و این انس اساس از خود بیگانگی و دگر شدن است و این ذات واقعه ای به نام جامعه یا ناس است که حیات و هستی همه در گرو همدیگر است . و این معنای توده است که بدین لحاظ می توان یک جامعه را یک موجود واحد دانست یا حتی یک فرد واحدی به نام ناس .

۳۷۷- در یک جامعه به معنای ناس هر فردي همه حیات و هستی فردی خود را در گرو دیگران می بیند بی آنکه حتی یکی از آنها خودش باشد تا لااقل همه متکی به یک فرد متکی به خود باشند . یعنی همه ، دیگران هستند و هرکسی غیر خویش است و بی خود . و اینست که ناس موجودی بی بنیاد و بی اراده است و خداوند خود مظهر اراده آنهاست که اله و رب و ملک آنهاست . و اینست معنای آن آیه در سوره روم که فطرت ناس بر فطرت خداست یعنی بی خداوند هویت و منی ندارند . و فقط عارف واصل است که به این حق در خلق می رسد و سپس اراده ناس به این عارف و انسان کامل تفویض می شود و این معنای امامت خلق است که در دوره غیبت نامرئی است و در عرصه ظهور معرفی و آشکار می شود . که البته این امام مطلق هم در درجات ارادت این امامت را به وزراء و اولیای خود تفویض می کند .

۳۷۸- ولی یک مؤمن حق انس گرفتن به دیگران و سائر اشیاء و موجودات را ندارد و بایستی همواره حافظ تفرید و تجرید نفس باشد تا به کمال فردیت و احدیت برسد در غیر اینصورت مشرک می شود و به ظلم ناس مبتلا می گردد.

۳۷۹- در واقع معنای ذاتی شرک ناس همانا شراکتشان در اراده و وجود است که منشأ ظلم است به یکدیگر . و مردم این شرک را عشق می نامند .

۳۸۰- بیان فلسفی موجودیت یک انسان ناسی عبارت است از « هستی در دیگران ولی برای خود » و اینست علت ظلم و تجاوز ! و لذا این شرک موسوم به عشق و عاطفه یک عشق تصرفی و آدمخوارانه است . چون وجودش را در دیگران احساس می کند پس دیگران را فقط برای خودش می خواهد و اینست زمینه وجودی سلطه انسان بر انسان که بر ارکان زر و زور و تزویر و زار عمل می کند .

۳۸۱- همانطور که اساس هستی یک مؤمن خالص در بیان فلسفی عبارت است « هستی در خویشتن ولی برای دیگران » و اینست معنای عشق حقیقی که عشق ایثاری است که از آن اولیای خداست و کرامت وجودی آنهاست .

۳۸۲- این عشق ایثاری در وجود اولیای الهی حاصل احدیت و صمدیت و سرمدیت و سخاوت و کرامت وجود است که اصل و ذات این وجود خود خداوند است که انسان هم بر جای او نشسته است همانطور که می فرماید « براستی که فرزند آدمی را کرامت اعطا نمودیم » قرآن –

۳۸۳- « ای کسانیکه ایمان آورده اید در بر پائی قسط با مردمان قیام کنید هرچند که به ضرر شما و خانواده و خویشانتان باشد ...» قرآن - پس خداوند از مؤمنان توقع دارد که جهت احقاق حقوق مردم به همراه مردم قیام کنند و از منافع شخصی خود در این راه بگذرند . یعنی هرگاه مردم خود خواهان مبارزه با ظلم شدند و قیام نمودند مؤمنان آنان را هدایت و حمایت کنند زیرا مؤمنان دارای منافع و هویت مشترک با مردم نیستند و لذا استحقاق رهبری مردم را دارند و در این امر طبعاً بایستی از منافع فردی خود بگذرند .

۳۸۴- فقط مؤمنانند که مردم را دوست دارند و مردم حتی خودشان را دوست نمی دارند و اکثر مردم این مؤمنان را سفیه و طلسم شده و جادوگر می خوانند و از آنان در هراسند و از خودشان نمی دانند و حتی در مواقع شدت ظلم حاکمان که به رهبری مؤمنان تن می دهند بلافاصله پس از پیروزی بر حاکمان به مؤمنان پشت کرده و چه بسا به طرد و لعن و محاکمه و قتل آنان می پردازند . واین عاقبت همه انقلابات است و معنای این ضرب المثل که : انقلاب فرزندان خود را می خورد .

۳۸۵- مؤمنان در فرهنگ قرآنی صاحبان هویت فردی و آزادیخواهان و مبارزان ظلم ستیزند و حامیان مذهب فطری و مخالفان تقلید و پیروی از تاریخ و سنت پدران می باشند که اگر در ناس و نژاد حل نشوند سالکان وادی معرفت نفس و سیر الی الله خواهند شد و اکثریت نوجوانان فطرتاً در این قلمرو قرار دارند

که به تدریج با ازدواج و تشکیل خانواده به ناس ملحق می شوند و انگشت شماری از آنان بر وادی معرفت و اخلاص وارد می شوند .

۳۸۶- اگر نسل نوجوان در مبارزات اجتماعی بر علیه ستم صادقانه عمل کنند و از منافع شخصی بگذرند و در میانه راه دچار وسواس خناس نشوند و ناس زده نگردند سالکان وادی معرفت و حقیقت خواهند شد و شاهدان بر خلق و شهیدان در حق .

۳۸۷- « اگر مؤمن در غاری پنهان شود خداوند گروهی از مردم شرور را به سویش می فرستد تا آزارش دهند» ، «خداوند برای هر پیامبری از شقی ترین مردمان دشمنانی قرار می دهد ...» قرآن – این مردمان شقی هستند که مؤمنان خدمتگزار خود را طرد و لعن و متهم نموده و آزارها می دهند و بدینگونه مؤمنان را به سوی خداوند می رانند و سالک سیر الی الله می کنند در صورتیکه مؤمن این حق را دریافته و از مردم کینه نکند و انتقام نگیرد . همه عارفان بزرگ و رسولان الهی در دوران آغاز جوانی عیاران و خدمتگزاران بی مزد و منت مردم بوده اند و در جهت بر پایی قسط از منافع شخصی خود گذشته اند و سیر الی الله و سلوک عرفانی اجر این خدمت است . حضرت رسول اکرم ص می فرماید : من در جوانی عیاری خادم مردم و حامی مظلومان بودم و اینک هم که به رسالت مبعوث شده ام همان راه و رسم را ادامه می دهم و به همان راه از جانب خدا حمایت می شوم .

۳۸۸- در حقیقت همه عارفان بزرگ ، مبارزان و آزادیخواهان و عدالت جویان دیروز بوده اند . و این مبارزه مقدمه و بخشی از وادی سیر از خلق به سوی حق محسوب می شود . و البته بسیاری از این مبارزان دچار وسواس خناس و شیاطین شده و به ظالمان پیوسته اند .

۳۸۹- کفر به خداوند عین کفر به خلق است همانطور که شرک با خدا عین شرک با خلق است و نفاق با او عین نفاق با خلق است و خداپرستی عین مردم دوستی است . « آنانکه می گویند دیگران را دوست می دارند اگر راست بگویند مؤمنانی هستند که خداوند را عاشقند ». قرآن – این خلق است که مؤمن را به سوی خدا می راند از روی عداوتش . و باز خداوند ولی خود را به سوی خلق باز پس می فرستد به رسالت برای احیای علم و عرفان و عدالت .

۳۹۰- « ای مردمان بدانید که در سمت خداوند فقیرید » قرآن – سمت و سوی خدا همان سمت و سوی وجود و اراده و هویت الهی است که ناس از آن تهی است و لذا ظلم پذیر است و در عطش ارباب می باشد که این هستی بی اراده و بی صاحب خویش را تحویل کسی دهد تا صاحب اراده شود و احساس وجود کند در موجودیت اربابش .

۳۹۱- بنابراین مردم یا بایستی شاه و سلطان دیکتاتور و قهار داشته باشند و یا امامی عادل . مردم یا از کفر خالص اطاعت می کنند و یا از ایمان خالص . زیرا خود مشرکند اکثراً . ولی بین سلطان قهار و امام عادل ، سلطان را ترجیح می دهند مگر اینکه سلطان ظالم دچار استهلاک و فروپاشی شود و توان تصاحب اراده مردم را نداشته باشد که از ناچاری روی به امام عادل کنند زیرا امام عادل خلیفه و وجه الله است و مردم در سمت خدا فقیرند یعنی توان جذب اراده الهی را ندارند مگر از فرط ناچاری همچون ناچاریهای عرصه آخر الزمان و آستانه ظهور امام که حس نابودی بر آنان مستولی می شود و هیچ پناهی جز امام باقی نمی ماند .

۳۹۲- فصل مشترک ماهیت کافران و مشرکان هر دو در پرستش خدای آسمانی است که حساب و کتابش فقط مربوط به آخرت و پس از مرگ است . که البته کافران اساساً چنین خدایی را از حیطه حیات خود حذف کرده اند ولی مردمان عامی و مشرک هنوز این خدای بعید آسمانی را می خوانند . واین خواندن اساس بی ارادگی آنهاست و ظلم پذیریشان . زیرا این خدا مطلقاً پاسخگو نیست و لذا قلوبشان کافر می شود . زیرا خدای آسمانی در زمین به بشر پاسخی نمی دهد و پاسخگوی زمینی خداوند همان خلیفه و امام اوست . بنابراین همانطور که قرآن کریم می فرماید مشرکان هوای نفس خود را خدا می خوانند و می پرستندش .

۳۹۳- بی بنیادی وجودی مشرکان به دلیل پرستش هوای نفس تحت عنوان خداست زیرا هوای نفس همان هوای نفس یعنی باد هواست زیرا مشرکان به واسطه دم و بازدم های خود صاحب آرزو و هوس می شوند

و نه به واسطه تفکر و معرفت . این پرستش هوای نفس در عصر ما عرفانیزه شده است و عین عشق و عرفان تلقی می شود بمعنای اهل حال بودن . و این اهل هوا بودن است و نه حال .

۳۹۴- امروزه مذاهب شرک در سراسر جهان به یاری تلفیقی از روانکاوی غربی و توجیهات سطحی ذن بودائیستی تلاش می کنند که هوای نفس و پرستش آنرا عین عرفان بنامند و آنرا تقدیس کنند و با تزئینی از الفاظ قدسی تصویری از دجالیت را به نمایش بگذارند .

۳۹۵- در عصر ما پدیده ای به نام روشنفکری در سراسر جهان رخ نموده است که ادامه فکری همان هیپی گری اروپایی است که از اندیشه های ضد سنتی و ضد اخلاقی مارکس و نیچه و فروید پیروی می کند که اساساً نبردی کورکورانه بر علیه مذهب و اخلاق شرک است که نهایتاً در نهضت های هنری عصر ما به بار نشسته و تبدیل به فرهنگی نوین برای عامه مردم شده است که عمدتاً در موسیقی و سینما جلوه می کند .

۳۹۶- نیچه در نیمه دوم قرن نوزدهم کتابی نوشت که از نخستین آثار او محسوب می شود به نام « تولد تراژدی از بطن موسیقی » . او خود نمی دانست که دقیقاً چه می گوید و بلکه به نوعی پیش بینی غریزی بود برای عصر ما که عصر ظهور تراژدیها و تباهی ها از بطن موسیقی است . عصری که موسیقی را تبدیل به فرهنگ عامه نموده است . در اینجا موسیقی همچون جادوئی غیبی رگ و ریشه های سنت و اخلاق و مذهب و احساسات مشرکانه تاریخ را می سوزاند و زمینه ظهور نیهیلیزم جهانی است .

۳۹۷-نیهیلیزم به عنوان فلسفه و یا فرهنگ عامیانه بیان جهان بینی و احساسات برون افکنی شده و رسوا و پوچ گشته عصر تکنولوژیزم است که اساساً بطالت تاریخی فرهنگ و موجودیت مشرکانه عامه بشری را یک جا به عرصه نمایش می گذارد .

۳۹۸- امروزه گروههای موسیقیایی مشهور غربی همچون بیتل ها و پینک فلوید جای مبلغین مذهبی قرون وسطی را گرفته اند و دارای نوعی رسالت جهانی هستند تا بطالت فرهنگ مشرکانه چند هزاره اخیر بشر را به اثبات رسانند و خط بطلان بر هسته مرکزی این فرهنگ یعنی آموزش و تعلیم و تربیت مدرن بکشند که چیزی جز تعلیم و تربیت شرک مدون و علمی شده نیست . و این مرگ شرک و نفاق اهل کتاب است که در عصر ما به اوج خود رسیده است و تبدیل به آموزش جهانی گشته است .

۳۹۹- امروزه آلبوم دیوار (the wall) شاهکار جهانی گروه معروف پینک فلوید که پرفروش ترین اثر موسیقیایی عصر ما بوده است تبدیل به بیانیه جهانی بر علیه آموزش و تعلیم و تربیت کلاسیک شده است و نوعی فلسفه و مذهب محسوب می شود که انقلابی آشکار بر علیه مدرنیزم است و همین دیروز آخرین کنسرت حیرت آور « دیوار » بواسطه آخرین بازمانده این گروه یعنی « راجر واتر» در شهر پراک به اجرا در آمد که علناً برای خود رسالتی جهانی قائل گشت و حتی برای جهان اسلام پیام رسانی کرد و مسلمانان و ایرانیان را مخاطب قرار داد در بخش تصویری این کنسرت شاهد تصاویری از شهداء و کشته شدگان ایرانی بودیم همچون ندا آقا سلطان ، محمد مختاری ، داریوش فروهر و همچنین چمران و آوینی و باکری و امثالهم که ظاهراً هیچ نسبت سیاسی و عقیدتی با یکدیگر ندارند و بلکه در تعارض می نمایند . و این نکته ای بس قابل تأمل است . ونشان می دهد که نیهیلیزم هم نوعی مذهب و آرمان می شود هرچند که جز ویرانی و نابود سازی هدفی نداشته باشد . این عین فلسفه خود براندازی است که حق این خود براندازی همان ابطال اندیشه و احساس و مذهب و اخلاق و تمدن شرک و نفاق است در سراسر جهان . که گوئی قربانیان این خودبراندازی از بهترین انسانهای همه اقوام بشری هستند . و ما را به یاد این حدیث نبوی می اندازد که « در آخرالزمان مؤمنان امت من گلچین و قربانی می شوند» . این قربانیان از زنده شدگان دین فطری هستند که در نبرد بین کفر و نفاق از هر دو جناح به میدان می آیند تا این دو را به صلح برسانند و خود از میان می روند بی هیچ حاصلی . و شاید تنها حاصلش همین از میان رفتن این خوبان جامعه باشد که نمانند و به کفر یا نفاق مبتلا نشوند و زنده از دنیا بروند .

۴۰۰- ما سالها پیش از این در رساله ای عصر جدید را عصر موسیقیایی شدن نفس انسان نامیدیم و این پدیده را جلوه مقدماتی از نفخه صور اسرافیل در نفوس بشر خواندیم که البته بسیاری این نظر را به سخره گرفتند بی آنکه در آن تأمل کنند . ولی امروزه بهتر درک می شود که چگونه موسیقی مدرن همچون صور اسرافیل در مرحله نخست موجب زنده شدن نفوس مرده بشری شده و سپس موجب بیهوشی می گردد .

این همان حقیقت دینی و متافیزیکی زایش تراژدی از بطن موسیقی است که نیچه آنرا به مثابه رجعت «دیونیسوس» خدای موسیقی اساطیر یونان می دانست و ما آنرا نفخه صور اسرافیل از اعماق نفس بشری می دانیم در جلوه زمینی .

۴۰۱- موسیقی الکترونیک که آشکارا صورت عالم جمادی (فلزات و عناصر معدنی و الکترونها) است همان نعره خاک(ارض) است بر سر بشر منتهی به دست بشر و به واسطه نفس بشر . و شاهدیم که این نعره چگونه زنده کننده و به خود آورنده و سپس بیهوش و بی خود کننده است همچون صور اسرافیل !

۴۰۲- امروزه جامعه شناسی هنری که حتی در دانشگاهها هم موضوعیت جدی و مطرحی نیافته است مسئله بس مهم و سرنوشت ساز است خاصه برای نسل جوان که در سرآغاز فطرت دینی قرار دارد .

۴۰۳- چرا هنر مدرن با تخدیر و خود کشی و ویرانگری عجین است و به خصوص نخستین بانیان مدرنیزم هنری از پیشگامان اندیشه خودکشی بوده اند . این به چه معنایی است ؟

۴۰۴- از داستایوفسکی و چخوف و شوپنهاور و نیچه و کافکا تا جک لندن و هدایت و وان گوگ و همینگوی و دی اشتل و می شیما و تارکوفسکی و سهراب شهید ثالث و اخوان و الیوت و دیگران . اینان نخستین آنتن های هوشیار نفس بشری در آستانه مدرنیزم و تکنولوژیزم بودند و مظاهر هراس از تباهی آخرالزمانی و رسوائی بی وجودی انسان مشرک ! و هنوز هروئین و کراک و ال اس دی به میدان نیامده بود تا به جای خودکشی مستقیم به خود تخدیری و خود فراموشی پناه برند .

۴۰۵- تکنولوژی مدرن تجربه انسان از هستی را محسوس تر و عمیق تر و دقیق تر نمود و لذا هنرها زمینه این تجربه را فراهم نمودند تا انسانرا با بی وجودی اش روبرو کند . این هنرهای مدرن در واقع به مثابه عرفان تکنولوژیکی و فنی در دست ناس است که ناس را با برزخ وجود خود قبل از مرگ روبرو کنند . و لذا هنرمندان مدرن به مثابه پیام آوران پوچی و مرگ و نیستی برای عامه مردم هستند .

۴۰۶- شرک و نفاق فقط در عصر مدرنیزم امکان تبدیل به مکاتب مدون فلسفی – هنری شدن را یافته اند که جملگی سیمایی انقلابی دارند و به مصداق شعراء در قرآن هستند که « می گویند آنچه را که خود نمی کنند و فقط گمراهان آنان را پیروی می کنند ... » در واقع همه هنرمندان و انقلابیون از مصادیق شعرا و شعار دهندگان هستند که فقط دیگران را دعوت به نیکی و عدالت و صلح می کنند . مگر اینکه به قول قرآن توبه کنند و از خود ظلم و فریب زدائی نمایند و زیرو رو شوند و اهل ذکر (معرفت) گردند .

۴۰۷- عصر جدید دوره ای است که همه انسانها احساس نبوغ می کنند و این یکی دیگر از ویژگیهای روانی انسان آخرالزمان است که نفس ناطقه اش به قلمرو برون افکنی و ظهور رسیده که بیانی از قیامت نفس در قرآن است . که البته اکثریت این نبوغها تحت سیطره تکنولوژیزم به جنون و جنایت منتهی می شوند . داستایوفسکی همه جنایتکاران را نابغه می داند ولی این ویژگی جنایتکاران آخرالزمانی است .

۴۰۸- خانواده هسته اولیه جامعه (ناس) هست که قلمرو نس و اُنس است که در مغز پنهان این انس هم نساء (زن) قرار دارد که طبعاً همه مفاهیم و حوادث مثبت و منفی این قلمرو از بطن او رخ می دهد . و لذا کل تاریخ تمدن بشری از آغاز تاکنون یک پدیده زن سالار در نهان است و مرد سالار در عیان که در شرایط و فرهنگهای متفاوت به شیوه های خاص خود عمل می کند . ولی در عصر مدرن و آخرالزمان که عرصه برون افکنی نفس ناس است بیشتر و اشد این قیامت از وجود زن رخ می نماید که هزاران سال در خفا و نامرئی عمل می کرد . و لذا به یک لحاظ آخرالزمان و قیامت نفس زن است که موتور محرکه کل حوادث و پدیده های این دوران است و لذا برابری زن و مرد و زن سالاری آشکار و مردواری زن ، اصل اول فلسفه و ایدئولوژی جوامع مدرن و مدرنیزم می باشد که برای توسعه جهانی آن جنگها بر پا می شود که تروریزم و جنگ با آن یکی از این جنگهاست .

۴۰۹- و بیهوده نیست که موضوع محوری هنر مدرن که هنر برون افکنی است زن می باشد و هنر فاقد زن گوئی اصلاً حرفی برای گفتن ندارد .

۴۱۰- همانطورکه موضوع محوری بنیاد گرائی های عصر ما هم زن است که همچنان خواهان در بسته ماندن وجود زن می باشد و با برون افکنی او مخالف است یعنی با قیامت زن مخالف است . که این امر به لحاظ دینی و خاصه اسلامی بهمان میزان درست است که نادرست است مثل خود آخرالزمان و قیامت !

۴۱۱- امروزه دیگر سخن بر سر باید و نبایدهای عقلی و شرعی نیست زیرا در عرصه یوم الدین و قیامت پنجاه هزار ساله به سر می بریم. این واضح است که برون افکنی زن هیچ مرد عاقل و عادلی را خوش نمی آید حتی سردمداران فمینیزم و برابری چون نوبت به زن خودشان می رسد یک مرد سالار سنتی هستند . ولی براستی چه قدرتی توان جلوگیری از این قیامت را دارد . حتی امروزه طالبان هم در درون خود به لحاظ اعتقادی دچار استحاله شده اند و چنین امری در کشور ما هم در حال وقوع است و در کل جهان اسلام شاهدش می باشیم . اینست که بارها گفته و باز هم می گوئیم که امروزه یک انسان مدرن و خاصه مسلمان تا عرفان و معارف و حقایق آخرالزمانی را در نیابد هیچ چیزی را به راستی در نیافته و از پس حل هیچ مشکلی هم بر نخواهد آمد و این مسئله بسیار اساسی تر و جهانی تر و متافیزیکی تر و انسانی تر از مقوله استعمار و توطئه و تهاجم فرهنگی غرب است . هرچند که این هم هست ولی فقط جنبه ای سطحی از کل واقعه است .

۴۱۲-آخرالزمان یک توطئه غربی و نواستعماری نیست ولی اینهم بخشی از این پروژه جهانی پروردگار است که شیاطین و دجالان هم نقش خودشان را ایفا می کنند و کل این واقعه تحت اراده مطلق خداست و این را باید درک کرد تا مسلمانان و علما و مؤمنان هم نقش و رسالت ویژه خود را دراین طرح جهانی خداوند درک وتقبل نمایند .

۴۱۳- واکنش طالبانی واکنشی کورکورانه در آخرالزمان است که فقط آب به آسیاب دشمنان دین و اسلام می ریزند و زندگی را بر مسلمانان تلخ تر می سازد و سلطه کافران جهانخوار را بر مسلمین توجیه می کند.

۴۱۴- شکی نیست که مدرنیزم و برون افکنی که محور همه فعالیتهای عصر ماست که هیچ قدرتی هم مانع آن نمی تواند شد(زیرا این اراده الهی است) که در نقطه مقابل تقوا و خویشتن داری و حیا قرار دارد ولی مگر می توان در پای تلویزیون و اینترنت متقی بود ؟ خود پیغمبر هم نمی تواند و قرار هم نیست که بتواند زیرا همو بارها و بارها گفته است که من هم بشری مثل شما هستم که به من وحی می شود و همین و بس ! پس بایستی تکلیف را با اصل واقعه روشن کرد و نه با حواشی درجه چندم آن . اینست ام المسائل جوامع اسلامی و افراد مؤمن و همه مسائل جامعه اسلامی خود ما .

۴۱۵- آنچه که کشور و نظام سیاسی و جامعه و دولتمردان ما را به دو شقه متخاصم تقسیم کرده است حاصل دو نگرش و قضاوت درباره کل روح این دوران یعنی مدرنیزم و تکنولوژیزم است که آیا باید تسلیمش بود و یا با آن مبارزه کرد ! و آیا راه وسط یا سومی هم وجود دارد ؟ و آن همان راه و رسمی است که ما پیش روی نهاده ایم یعنی عرفانی کردن جامعه و تعلیم و تربیت عرفانی . و عرفان به معنای معرفت نفس و خودشناسی و نه جادو و کف بینی و رمالی و مقدس سازی یا قداست شکنی !

۴۱۶- تسلیم این دوران بودن یعنی به ظاهر و باطن کافر شدن . و مبارزه فیزیکی با آن هم یعنی منافق شدن که اشد کفر است . پس هر دو به نتیجه ای واحد منجر می شود و از آنجا که نفاق عذاب کبیری است پس عمرش کوتاه است و فقط رشد زیر پوستی و پنهان مدرنیزم را شدیدتر هم می کند که پس از فروپاشی نظام نفاق به ناگاه جامعه به لحاظ نظم هم فرو می پاشد و قابل کنترل نخواهد بود .

۴۱۷- آنچه که حیاتی تر از تسلیم و مبارزه است فهم روح واقعه این دوران است که همان آخرالزمان است که دولتمردان ما از آن اکثراً رویگردانند و می پندارند با ظهور امام زمان همه مشکلات حل می شود در حالیکه تازه اوج می گیرد زیرا امام زمان قرار نیست با فوت و جادو و معجزه ای بهشت را به ارمغان آورد .

۴۱۸- بهشتی جز معرفت بر واقعه نیست همانطور که به قول علی ع دوزخی هم جز بی معرفتی نیست . و بشر مدرن به هیچ چیزی بیشتر از معرفت نیاز و از هیچ چیزی هم بیشتر از معرفت گریزان نیست و اینست مسئله ! و این ویژگی اکثرالناس است که پیرو مذهب شرک هستند . وبیزار از شناخت خویشتن !

همانطور که شاهدیم کافران غربی به فهم آخرالزمان بسیار بیشتر از مردمان مسلمان علاقه و حساسیت نشان می دهند و صدها سایت و فیلم و برنامه در این باره ساخته اند ولی رسانه های ما سخن در این باره را انحراف می دانند و عجبا !

۴۱۹- امروزه شاهدیم که یک لوح فشرده درباره ظهور امام زمان به بازار آمده است که گذشته از انگیزه های سیاسی و برخی از نکات آن به هرحال شروع خوبی است ولی می بینیم که بسیاری از علمای دینی آنرا بر نمی تابند . در حالیکه مسلمانان بایستی در پیشاپیش فرهنگ و معرفی آخرالزمان و ظهور قرار داشته باشند ولی امر وارونه است و این نیز دیگر علت بدبختی و عقب ماندگی ماست که دال بر شرکی عظیم است که چون دیوی بر فرهنگ مردم ما سایه افکنده است . و با اینحال مردم عامی و امی ما در این امر جلوتر از دولتمردان و علمای دینی ما قرار دارند . و طبق معمول اکثر نخبگان ما در امور حیاتی از همه پخمه ترند و این پخمگی شرک است . و این معنا را در قرآن به یاد می آوریم که هرچه ایمانی عمیق تر و عظیم تر باشد شرکی که آنرا تهدید می کند هم شدیدتر است . زیرا انسان تا ایمان نیاورده باشد مشرک نمیشود : کسی مشرک نشد الا اینکه اولش مؤمن بود و کسی کافر نشد الا اینکه اولش مسلمان بود . قرآن –

۴۲۰- معرفت آخرالزمانی به این دلیل برای مشرکان حرفه ای ناگوار و غیر قابل قبول است که از دین بعنوان دنیا استفاده می کنند و اشکال دینی زندگیشان تبدیل به کالای دنیوی شده اند . و آخرالزمان جز دین خالص را بر نمی تابد .

۴۲۱- وقتی از مردم شناسی سخن می گوئیم طبعاً بایستی از کارگاه و جریان فرهنگ و شناخت و میزانهای ادراک و قضاوت مردم سخن بگوئیم که در غیر این صورت فقط ایده های خود را به مردم نسبت داده ایم و امر را بر خود مشتبه کرده ایم مثل جامعه شناسی غربی که حداکثر می تواند جامعه شناسی تحصیل کردگان و روشنفکران باشد و نه عامه مردم . به همین دلیل مثلاً در جامعه شناسی طبقاتی کمترین سخنی از فرهنگ و احساسات و ادراک باطنی مردم نیست و جناب مارکس قضاوت و فهم خودش درباره تاریخ و طبقات را به مردم نسبت داده است و این از مالیخولیای اهل کتاب و سواد و شعراء است که در قلمرو عمل آن را به مسلخ می کشاند مثل بلائی که بر سر اکثر جماعت انقلابیون عصر حاضر آمده است .

۴۲۲- اگر مارکس لحظه ای در ذهن و قلوب پرولتاریا زیست می کرد به بلاهت فلسفه پرولتاریایی خود می خندید . پس از شکست و رسوایی و فاجعه ای که روشنفکری و جامعه شناسی چپ و انقلابی در عصر ما به بار آورد نهضت ضد روشنفکری و ضد انقلابی و ضد چپ و ضد ایدئولوژی رخ نمود که تا به امروز ادامه دارد . در این خلأ و خسران عظیم بیشترین بهره را امپریالیزم برد به یاری روشنفکران خودش در اتحاد شوم و نانوشته با روحانیت قشری مذاهب جهان . در دوره این خلأ و خسران و فترت و نسیان انگشت شماری سخنگویان دین و عدالت و معرفت فطری در سراسر جهان رخ نمودند که می توانستند این خسران عظیم را به حق جبران کنند ولی بازهم اتحاد شوم روشنفکری امپریالیستی و روحانیت قشری مانع از این روشنفکری در مردم شد . مثل علامه اقبال در شبه قاره هند ، شریعتی در ایران و جهان شیعه ، فانون امه سه زر و امثالهم در شمال آفریقا ، مالکوم ایکس در آمریکای شمالی ، خلیل جبران در جهان عرب و دیگران که جمله ناشکفته پرپر شدند بدست اتحادیه زر و زور و تزویر و زار !

۴۲۳- کسی می تواند مردم را بشناسد که در قلوب و جان مردم زیسته و مردم را در دل خود جای داده و براستی خلیفه مردم باشد و برای مردم درد کشیده باشد . و مردم هرگز در کتاب و دانشگاه شناخته نشده اند جامعه شناسان و روانشناسان عصر ما عمدتاً سربار مردم و دکان دار درد های مردمند و نان بدبختی مردم را می خورند همانطور که پزشکان و مبلغان دموکراسی و آزادی .

۴۲۴- مردم را انبیاء و اولیاء و عرفای حقه می شناسند زیرا خدا را می شناسند و فطرت مردم بر فطرت خداست به قول خود خدا در کتابش . و آنگاه هرکه خود را شناخت مردم را هم شناخت زیرا همه انسانها از نفس واحدند . خود شناسی ، خدا شناسی و مردم شناسی ، علم واحدی است .

۴۲۵- در آخرالزمان اتحاد شوم کفر و نفاق عاقبت منجر به نبرد خونینی بین این دو شده که هر دو را نابود می کند و از میان این نابودی است که مردم کمر راست می کنند و ناجی موعود خود را می شناسند .

مثل نبرد غرب با صدام و قذافی و طالبان و امثالهم . این همان پیش گوئی قرآن درباره حمله روم به جهان اسلام است که مؤمنان را شاد می کند زیرا موجب نابودی نفاق می گردد .

۴۲۶- بایزید بسطامی عزیز دردانه خدا بود و چون به محضر او رسید و سپس مخیر شد که تا ابد بماند و یا برای رضای برترش فراق گزیده و به رسالت به نزد خلق رود تا گامی از حضرت دور شد افتاد و مرد و خداوند گفت : او را بر گردانید طاقت فراق ندارد . ولی آیا محمد ص تاب فراقش بیشتر از بایزید بود و یا آن عارفانی چون حلاج که به سوی خلق بازگشتند تا خلق را به سوی او راه نمایند به خدا چنین نبود اینها دمادم می مردند و باز به عشق خدمت به خلق زنده می شدند . این معنای شاهد شهید است . غم زمانه خورم یا فراق یار کشم به طاقتی که ندارم کدام بار کشم !

۴۲۷- فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و لکن اکثرالناس لایعلمون – «روم »

« و خداوند آفرید مردم را بر فطرت خدایی خود و بر آن هیچ تغییری در خلقت خدا نیست و اینست دین زنده و بر پا و جاری . ولی اکثر مردمان بر آن علمی ندارند » واین نشان می دهد که درک فطرت الهی در مردم کار هرکسی نیست یعنی خداشناسی در ناس . و این اساس جامعه شناسی قرآنی است و اساس دین شناسی زنده . زیرا خداوند این قانون را اساس دین قیّم و عامل می داند و نه دین کتابی و تاریخی را .

۴۲۸- یعنی دین زنده و خلاق و واقعی و جاری و عامل و تعیین کننده همان عملکرد فطرت خدا در خلق است و درک این انطباق فطرت خدا و خلق عین دین شناسی است و دینی جز این نیست که سرنوشت ساز باشد و مابقی نظریه پردازیها و تفاسیر و باورهای موهوم است .

۴۲۹- بیان دیگر انطباق فطرت خدا و خلق همان معنای خلافت است بر جای خدا . یعنی فقط اولیای الهی نیستند که خلفای او بر روی زمین هستند بلکه مردمان هم وجه دیگری از خلافت را دارا می باشند که این حقیقت را البته جز عارفان بالله در نمی یابند و خود مردمان درباره این حق غافلند و جاهلند و هرگاه به خود آیند از شرک و نفاق و ظلم رهیده اند .

۴۳۰- آیه مربوط به خلافت و وراثت مستضعفین بر روی زمین مشمول همین انطباق فطرت خدا و خلق است زیرا ضعفی شدیدتر از بی ارادگی نیست . ولی کسانی از این مقام خلافت راه هدایت را می یابند که بر این حق بیدارو عارف شده باشند یعنی کسانی که حق این بی ارادگی را یافته و خود را با آگاهی تسلیم اراده حق نموده باشند که اینان خلفای امر ولایت حق هستند و اولیاء الله !

۴۳۱- پس به هرحال اولیای الهی و ناس هر دو فاقد اراده اند با این تفاوت که اولیای الهی بر این بی ارادگی آگاه و تسلیم هستند و مردمان شاکی و کافرند و لذا تن به ظلم می دهند و ظلم می کنند تا صاحب اراده شوند که نمی شوند .

۴۳۲- خداوند اراده خود را به اولیای خود و ناس محول کرده است در عالم ارض . اراده مهری و رحمانی خود را بر اولیایش داده و اراده قهری و جبری اش را هم به مردمان . و این رابطه الهی و اسرار آمیز بین ولی و ناس است : شاهد و مردم !

۴۳۳- و باید دانست که اولیای الهی همان به خود آمدگان از مردم امّی هستند و وجه مشترک این دو همان امیت و بی ارادگی است .

۴۳۴- و اما بقیه مردم از کافران و منافقان هم خلفای اراده شیاطین هستند . و باید درک کرد که اراده شیاطین هم جلوه ای از اراده توحیدی پروردگار است در جنبه غضب الهی که به آنان محول شده است همانطور که در ماجرای قرارداد بین خداوند و ابلیس پس از واقعه خلقت آدم در قرآن ، شاهدیم . « شیطان به امر خدا به هر منکر گناهکاری نزدیک می شود ». قرآن –

۴۳۵- پس خداشناسی و ابلیس شناسی جز در مردم شناسی ممکن نمی آید و مابقی شناختی موهوم و بی خاصیت هستند از جمله دستگاههای الهیات نظری و فلسفی در همه مذاهب .

۴۳۶- از همین روست که در قرآن کریم می خوانیم که کافران و امامان کفر همواره انبیاء و مؤمنان را انسانهای طلسم شده و جادوگر می نامند و این بدلیل فقدان اراده شخصی در آنهاست . آنان را طلسم شده می نامند زیرا بوضوح می بینند که آن اراده نفسانی اماره موجود در خودشان در مؤمنان نیست . و از لحاظ دیگری آنان را جادوگر می خوانند زیرا نفوذ و رسوخ اراده الهی موجود در انبیاء و اولیاء و مؤمنان را در عامه مردم از جمله در خودشان شاهدند به خصوص جاذبه روحانی کلامشان را . و از همین رو در صدر اسلام به امر ابوسفیان ، مردمان به هنگام عبور از محله مؤمنان و رسول خدا ، پنبه در گوشهای خود می نهادند تا طلسم نشوند !

۴۳۷- و از همین منظر است که قدرت اراده الهی وجود امام حتی در عرصه غیبت هم در همه طبقات بشری رسوخ دارد و بدین ترتیب کل بشریت و تمدن تاریخ بشری تحت اراده امام است که هدایت می شود خواه و ناخواه و آگاه و ناآگاه .

۴۳۸- سیر و سلوک روحی و عرفانی نیز پله به پله بر مثلث خود شناسی – مردم شناسی – خداشناسی بالا می رود . اینست که یک مؤمن اهل معرفت و هدایت عالمترین و آگاهترین و انسان شناس ترین بشر در زمان و مکان خویش است و مرد زمان است . اینست که به قول علی ع مؤمن هرگز پخمه و جاهل نیست و بلکه ستار و صبور است و لذا عامه مردمان چه بسا او را فردی لوده و گول خور می پندارند همانطور که پیامبران خدا را گول خورهای بزرگ می نامیدند . اینست که انسان عارف هرگز اغفال نمی شود .

۴۳۹- این نکته نیز شدیداً قابل تأمل است که انسان عارف کاملاً آگاهانه اراده شخصی اش را منفعل و مرید اراده حق می سازد و این از بی ارادگی کورکورانه عامه مردم که خود را صاحب اراده می پندارند کاملاً متفاوت است .

۴۴۰- و اتفاقاً از ویژگی عامه توده بی اراده تلاش مذبوحانه و فرمالیستی در اثبات و ظهور اراده است که همواره به ابطال و رسوائی می انجامد . و این بی ارادگی کور و اراده به اراده کردن ، منشأ همه مفاسد و مظالم اجتماعی است و مهمترین حربه در دست صاحبان قدرت که از این موضوع در جهت دموکراسی های کذایی بهره گیرند و هر آنچه را که می خواهند از صندوق رأی مردم استخراج کنند .

۴۴۱- امروزه فلسفه دموکراسی چیزی جز القای مالیخولیایی اراده به اراده کردن در توده مردم بی اراده نیست . و بدینگونه امر را بر مردم مشتبه نمودن که گوئی صاحب اراده گشته اند در پای صندوقهای رأی !

۴۴۲- « اراده نمی کنید الا اینکه خداست که اراده می کند » قرآن – این کلام کل بشریت را اعم از کافر و مشرک و مؤمن مخاطب نموده است . ولی فقط مؤمنان اهل معرفت هستند که این معنا و راز حیرت آور را در خود کشف کرده اند و این جبر را عین اختیار می یابند و توحید و وحدت وجودی جز این نیست . این همان خداپذیری در خویشتن است . یعنی پذیرش مقام خلافت الهی !

۴۴۳- کل تفاوت بین شرک و کفر و ایمان و اخلاص چیزی جز بر خورد آدمی با اراده خدا در خویشتن نیست که مشغول خلق انسان است : خلق جدیدی که اکثراً منکرش هستند و در نمی یابند ! قرآن -

۴۴۴- بنابراین افراد و اقشار و طبقات بشری را اساساً بایستی بر حسب معنا و قدرت اراده و بی ارادگیش دریافت و نوع رابطه و برخورد با اراده الهی در خویشتن ! و این محور خودشناسی انسان است .

۴۴۵- انسانها هرچه که بی اراده ترند یعنی بی خداترند (خدای باطنی) اراده به اراده کردن شدیدتری بروز می دهند و این روند آنان را به سوی جرم و جنایت سوق می دهد . و این اساس تباهی انسان است که محصول تلاش برای اثبات اراده شخصی خویشتن در بیرون است و به خصوص در رابطه با دیگران .

۴۴۶- یکی از مشهورترین و رایج ترین روش پنهان سازی و توجیه و بلکه تقدیس این بی ارادگی و بی هویتی و بی خدائی همانا دعوی و تظاهر به عشق و ایثار از اراده خویشتن است و این عین معنای ماست ریخته را نذر دیگران کردن است و بلکه ماست نداشته را وقف این و آن نمودن .

۴۴۷- زمینه فرهنگی و روانی پیدایش فرقه های مریدپرور همین بی ارادگی و بی هویتی و بی خدائی است که خود را در لباس عشق و ارادت و ایثار نسبت به مرشد و رئیس فرقه پنهان می سازد .

۴۴۸- و اگر عصر جدید دوران رونق روز افزون مخدرات و داروهای روان گردان در سراسر جهان است بدین معناست که اراده به اراده کردن در نسل های تکنولوژی پرست که دچار تزریق فزاینده اراده به برون افکنی است (از طریق تبلیغات مستقیم و غیر مستقیم) بهمان شدت مواجه با ناکامی و ابطال و پوچی اراده به طور روز افزون است که برای فرار از این رسوائی و بطالت و فقدان اراده ، به خود فراموشی و خود تخدیری روی می کنند . رشد ناگهانی فرقه های شبه عرفانی در عصر ما نیز معلول دیگری از این ابطال اراده است که عموماً با مخدرات عجین است و یا از پی آن پدید می آید .

۴۴۹- هرگز در تاریخ بشر همچون عصر حاضر که عصر اراده به برون افکنی تحت تأثیر فرهنگ تکنولوژیستی می باشد پوچی و بی ارادگی نفس عامه بشری آشکار نشده بود . که این حقیقت در آن واحد هم می تواند در خدمت ایمان و هدایت خارق العاده انسان آخر الزمان باشد و هم در خدمت تباهی و خود کشی و اعتیاد و ویرانگری و فاشیزم و تروریزم .

۴۵۰- باید درک نمود که چگونه فاشیزم از بطن نیهیلیزم اراده رخ می نماید که به مثابه آخرین تلاش جنونی برای اثبات اراده است و در عین حال فروپاشی اراده به اراده کردن !

۴۵۱- هایدگر آلمانی را که به راستی بایستی یکی از انگشت شمار فلاسفه حقیقی این دوران دانست بدرستی این حقیقت را کشف نمود که نیهیلیزم این دوران معلول اراده به اراده کردن است . ولی او درنیافت که این دوگانگی اراده و اراده دوگانه در آدمی به چه معنایی است و به همان بیان سنتی تاریخ فلسفه غرب بسنده کرد که گوئی آدمی را دو اراده است که یکی برخاسته از وجود است و دیگری هم برخاسته از ماهیت . ولی در بیان حسی می توان گفت که یکی برخاسته از نیستی است و دیگر هستی محسوس . و لذا اراده نیست گرا که همان اراده خداست انکار می شود و این همان معنای کفر بشر است و جهل بشر . زیرا درک هستی و نیستی در آدمی وارونه است . یعنی هستی را نیستی می پندارد و بعکس .

۴۵۲- انسان مدرن به میزانی که اراده ماهیتی یا هستی گرا و محسوس خود را دچار ابطال و هلاک در عرصه ظهور می یابد دچار هراس و بزدلی بی سابقه در تاریخ می شود که غایت این هراس و بزدلی البته می تواند به عصیان و تروریزم و فاشیزم انجامد .

۴۵۳- نیهیلیزم یا حس پوچی و بی ارادگی و عبث مهمترین مسئله انسان مدرن است که فلاسفه آغاز قرن بیستم آلمان آنرا بخوبی کشف و تحلیل کردند و متأسفانه در هزاره سوم این بحث حیاتی مسکوت و تعطیل مانده است . در حالیکه نیهیلیزم را امروزه بایستی مغز روانشناسی فردی و اجتماعی دانست که منشأ همه معضلات انسان مدرن است .

۴۵۴- نیهیلیزم بیان دیگری از برزخ آخرالزمان است که حاصل برون افکنی تکنولوژیستی انسان است . این برزخ در اعصار قدیم به یاری معرفت نفس در انگشت شماری از سالکان معرفت رخ می نمود که البته خطرناکترین مرحله از سلوک عرفانی محسوب می شود و بسیاری در این وادی اگر فاقد پیر طریقت باشند هلاک و تباه می شوند . ولی امروزه این برزخ شامل حال کل بشریت شده است و این نیز دلیل دیگری از رونق جهانی مکاتب شبه عرفانی می باشد که البته جز رویکرد به تخدیر ارمغان دیگری ندارند .

۴۵۵- امروزه شاهد پیدایش یک طبقه جهانی به نام معتادان به مواد مخدر هستیم که همه دولتها را در رابطه با این امر به بن بست و جنون کشانیده است و گاه خود دولتها را هم در این تجارت پرسود جهانی شریک ساخته است مثل دولت آمریکا و بسیاری دیگر .

۴۵۶- این حقیقت را امروزه همه گردانندگان پس پرده حکومتها در سراسر جهان به خوبی درک می کنند که اگر الکل و مخدرات و روان گردانها از جامعه به کلی ریشه کن شود در اندک مدتی جامعه و نظام حکومتی در هم شکسته شده و فرو می پاشد . زیرا عاصی ترین و یاغی ترین افراد جامعه به تخدیر می گرایند . اینست که مسئله مبارزه با مواد مخدر در سراسر جهان یک دروغ آشکار است . همانطور که یکی از اهداف شعاری آمریکا و دول غربی در حمله به افغانستان و تسخیر آن ریشه کن نمودن کشت تریاک و تولید مخدرات بود در حالیکه اینک پس از چند سال تولید تریاک در این کشور چندین برابر شده است و گوئی بخشی از برنامه حمله به افغانستان تحت مدیریت و کنترل در آوردن مواد مخدر به واسطه غرب بوده است .

۴۵۷- امروزه تقریباً کل تمدن مدرن در سراسر جهان تمدنی تخدیری و روان گردانی شده است به طور مستقیم یا غیر مستقیم و قاچاق یا طبی . و درک این مسئله به مثابه درک روح حاکم بر این تمدن است .

۴۵۸- امروزه حتی طبق آمار رسمی دولتها ، بخش عمده ای از دولتمردان در سراسر جهان از مواد مخدر مرغوب مثل کوکائین استفاده می کنند پس مدیران و متفکران کلان این تمدن نیز دارای اندیشه و روان تخدیری می باشند . آیا براستی این تخدیر جهانی به چه معنایی است و حاصل چه حقیقتی می باشد ؟

۴۵۹- قبلاً در رساله ای به تفصیل نشان دادیم که مواد اعتیاد زا سه دسته کلی هستند با سه تأثیر کاملاً متفاوت به روان انسان : مخدرها ، محرک ها و روان گردانها . موادی که روان را تنبل و خواب آلوده و کرخت می کند و قدرت اراده را کاهش می دهد . (مخدرها) . موادی که به عکس مخدرها موجب تقویت کاذب اراده و تحریک روان می شود (محرکها) و مواد دسته سومی که روان گردان نامیده می شود که به راستی روان را تبدیل و مسخ و مالیخولیایی می کند که قدرتمندترین این مواد ال اس دی و مشتقات شیمیایی و ترکیبات آن می باشد . و محوری ترین مخدرات همان تریاک و مشتقات شیمیایی آن است و مشهورترین محرکها هم حشیش و مشتقات شیمیایی و ترکیبات آن است . و باید دانست که این سه ماده به صورت فرمول شیمیایی در اکثر داروهای اعصاب و روان به کار می رود و ماده اصلی این داروها محسوب می شوند . پس واضح است که سه تیپ شخصیتی و ارادی در جامعه بشری هستند . که از این سه ماده بسته به نیاز خود و تعدیل اراده استفاده می کنند .

۴۶۰- اکثر کافران و منافقان قدرت گرا و وابسته به حاکمیت از مواد محرک از جمله الکل استفاده می کنند که ماده محرک محسوب می شود ، یعنی آنانکه حاوی اراده کافرانه و شیطانی می باشند که حاملان زر و زورند و پرستندگانش .

۴۶۱- ولی اکثر الناس مستضعف و بلا اراده میل به تخدیر و افیون دارد تا اراده اش را با شرایط خود متعادل نماید یعنی تریاک و هروئین و مرفین شیمیایی مثل کراک و شیشه و امثالهم که ارزانترند .

۴۶۲- و قشری ویژه که معمولاً از طبقه متوسط شهری سر بر می آورد که معمولاً تحصیل کرده تر و داناتر و هوشیارتر است و میل به خود آگاهی دارد و به اصطلاح روشنفکر و اهل هنر و معنویات می باشد ولی گرایشی به مذهب سنتی ندارد و همچنین از زندگی صنعتی و تکنولوژیستی هم بر خورداری چندانی ندارد و شاکی است و هیچ راه نجاتی نمی یابد . این گروه با اولین تجربه مواد روان گردان شدیداً مجذوبش شده و آنرا ناجی می یابد . این جماعت در غرب و مخصوصاً آمریکا حتی مذهب و مکتبی به نام مذهب ال اس دی پدید آورده اند که یکی از فرقه هاي تحت تأثير این ماده دسته جمعی دست به خود کشی زد .

۴۶۳- این سه نوع گریز از واقعیت وجودی خویشتن در عصر آخرالزمان است که در نهان آدمی رخ می نماید که در نخستین مرحله ظهور نفس چیزی جز فساد و جنون و حقارت و نابودی درک نمی شود .

۴۶۴-این سه نوع فرار از بی ارادگی و پوچی و نیهیلیزم خودبخودی نفس در آخرالزمان است . در قرآن کریم توصیفی از درخت زقّوم و میوه اش در دوزخ وجود دارد که بسیار شبیه همین مواد اعتیاد زا می باشد زیرا طبق این توصیف اهل دوزخ از فرط عذاب به میوه درخت زقوم پناه می برند تا تسکین یابند ولی پس از یک تسکین موقتی بر عذابشان افزوده می شود . و این عین خاصیت مواد اعتیادزاست در بازار قاچاق و یا داروخانه ها و بیمارستانها و تیمارستانها .

۴۶۵- در قرآن درخت زقوم و میوه اش پدیده ای شیطانی تلقی شده است زیرا فریبنده است و وعده به تسکین و نجات می دهد ولی حاصلش معکوس است و خود در بلند مدت تبدیل به عذابی عظیم و لاعلاج می گردد .

۴۶۶- یکی دیگر از ویژگی وعده های شیطان و روش او همانا زیباسازی زشتی های بشر است و مواد مخدر و محرک و روان گردان در این باره به مثابه شیطانی ترین ترفند است که نخست آدمی و اعمال زشت او را در نظرش زیبا و مقدس جلوه می دهد و عاقبت انسان را ملعون خویشتن می سازد .

۴۶۷- تلاش برای زیبا نمودن ظهورات زشت نفس اماره ، اساس گرایش بشر به مواد اعتیاد زا می باشد که عصر ما عصر ظهور نفس و قیامت نهان انسان است و به قول قرآن خوشا به حال کسی که از آنچه که از باطن او آشکار می شود روی بر نمی تابد و توبه کرده و به خدا پناه می برد و وای بحال کسی که انکار می کند یعنی خودش را انکار می کند.

۴۶۸- و شاهدیم که با همه پیام رسانی و آگاهی جهانی درباره مضرات ویرانگر و نابود کننده این مواد از رسانه ها و آموزش همگانی ، کمترین بهبودی مشاهده نمی شود و رشد تصاعدی گرایش به این مواد ادامه دارد . و این بدان معناست که انسان آخر الزمانی از تمامیت حیات و هستی اش بیزار و گریزان است و لذا گرایش به این مواد در عین آگاهی به معنای ارتکاب تدریجی و غیر مستقیم به خود کشی است .

۴۶۹- پس باید گفت که حاکمیت جهانی میوه درخت زقوم عین حاکمیت جهانی دوزخ و شیاطین است که به انسان امر می کند که : بنگر که چه زشت و پوچ و بی اراده و مفلوک و حقیری ! پس خودت را نابود کن!

۴۷۰- سیر تلاش بشر به تغییر و تبدیل آنی و مصنوعی نفس و روان خویشتن در طول تاریخ و نیز طول عمر فرد بشری از تحریک آغاز شده است که همان گرایش به شراب و مستی است و به تدریج میل به تخدیر (کاهش قدرت اراده) یافته و عاقبت دست به تبدیل روان خود زده است که گرایش به مواد روان گردان است . و عجبا که بشر از قدیم الایام این هر سه ماده را می شناخته است . و بدین لحاظ می توان این گرایشات را مظهر اراده به دگر شدن دانست یا اراده به تغییر و تبدیل و تحول آنی !

۴۷۱- در قرآن کریم هم شاهدیم که یکی از اجرهای بزرگ اهل بهشت همانا انواع شرابهاست که دارای خواص مشابه این سه ماده مذکورند . شراب زنجبیلی که محرک است شراب کافوری که مخدر است و شراب طهورا که تبدیل کننده است .

۴۷۲- ولی با این تفاوت که این سه نوع مستی دنیوی ، دوزخی اند هرچند که در نخستین مصارف بهشتی می نمایند .

۴۷۳- این حقیقتی است که در دوزخ صنعت نمی توان با اندیشه و عواطف و روان بهشتی زیست و آنرا تحمل کرد . و می دانیم که تقریباً عامه دانشمندان و روشنفکران و هنرمندان این عصر بواسطه این مواد به تولید آثار خود می پردازند . در حقیقت اکثریت اندیشه ها و نظریات و مکاشفات علمی و فنی و سیاسی و ادبی و هنری و حتی اقتصادی تحت تأثیر این مواد پدید می آیند .

۴۷۴- حتی می توان تفاوت کیفی تمدنها و فرهنگها را هم از منظر آثار این مواد بر روان مردمان و متفکران و دولتمردان اقوام بشری مورد مطالعه قرار داد .

۴۷۵- می دانیم که افلاطون و ارسطو دو تا از پدران بنیانگذار تمدن غرب از افیون و شراب به طور رسمی استفاده می کرده و در آثارشان هم از آن سخن گفته اند و بزرگان را به آن دعوت کرده اند . و می دانیم که اکثر بزرگان هنر و ادب و فلسفه و علم در مغرب زمین خاصه در عصر جدید از این مواد بهره جسته اند که استفاده از شراب حداقل این ادعاست . درحقیقت بایستی این مواد را یکی از عوامل محرکه تکامل مادی بشر در تاریخ دانست . و لذا شاهدیم که بدون این مواد تمدن مدرن لحظه ای بر پای خود توان ایستایی ندارد زیرا این یک تمدن تخدیری است و تمدنی غیر انسانی زیرا بر اراده به دگر شدن بنا شده است.

۴۷۶- اراده به دگر شدن در نخبگان فکری جامعه بسیار شدیدتر از عامه مردمان است و این اراده است که گرایش به الکل و مخدرات را در بشر پدید آورده است و لذا نخبگان هر جامعه ای از قدیم تا به امروز نخستین مصرف کنندگان شراب و افیون بوده اند .

۴۷۷- پس درک می کنیم که روانشناسی و جامعه شناسی تخدیر و مستی و اعتیاد در عصر ما از اهم مسائل علوم انسانی است که به ندرت مورد توجه جدی قرار می گیرد . و بلکه در درک فلسفه تاریخ تکامل بشری هم این مسئله دارای اهمیت نهانی قابل توجهی است که آنهم هرگز مورد توجه متفکرین نبوده است مثلاً نقش الکل و افیون در اختراعات و اکتشافات و تحول دورانها و پیدایش عصر مدرن .

۴۷۸- و اما صورت دیگر این اراده به دگر شدن همان اراده به بی خود شدن و خود نبودن و از خود بیگانه شدن است . و عرصه مستی و نشئگی آشکارترین معنای اراده به بی خودی است و لذا در این حالت اجنه و شیاطین به نفس فرد هجوم می آورند و امیال فریبنده خود را در او می کاوند و او این القائات را به صورت مستی و نشئگی می یابد و این عین معنای جن پرستی و شیطان پرستی است . و لذا باید گفت عصر مدرنیزم عصر حاکمیت اجنه و شیاطین بر زمین است .

۴۷۹- ما قبلاً در سائر آثارمان نشان داده ایم که علوم و فنون حاکم بر تمدن مدرن بشری تماماً علوم و فنون شیطانی است همانطور که اکثر بزرگان علمی و فنی و فلسفه این تمدن از قدیم تاکنون اهل خمر و افیون بوده اند .

۴۸۰- همانطور که قبلاً نشان دادیم که اندیشه عددی (ریاضیاتی)اندیشه عدوئی است و به یاد آوریم که جناب افلاطون بر سر در آکادمی معروف خود که نخستین دانشگاه جهان لااقل در غرب محسوب می شود نوشته بود که : «هرکه ریاضی نمی داند وارد نشود » . در حالیکه استادش سقراط حکیم ریاضیات را بزرگترین خصم فلسفه می دانست و همین جناب افلاطون در کتاب « جمهوری » افیون را لازمه کار فلسفه می داند .

۴۸۱- در قرآن کریم می خوانیم که « چون چند نفر با همدیگر خمر می نوشند شیطان بر رابطه شان وارد می شود و ایجاد عداوت می کند » در حالیکه ظاهراً شاهدیم که مجالس میگساری محافل عشق و وفا و چاپلوسی و رفاقت بازیهاست . که این آغاز کار است و اما پایانش عداوت و جنایت است .

۴۸۲- انگیزه دیگری که در مصرف مواد نشئه کننده و مستی زا در مراحل آغازین آن شدیداً حضور دارد اراده به دوست داشتن و دوست داشته شدن است که در دوران ما امری تا سرحد محال گشته است و اینهم یک القای شیطانی دیگر در استمرار مصرف این مواد است که برای اندک مدتی بن بست روابط عاطفی را می شکند و گوئی روابطی عاشقانه پدید می آورد . ولی شاهدیم که این نوع عشق و دوستی به سرعت به سوی عداوتهای بزرگ می رود .

۴۸۳- ولی این دگرگون شدگان وادی تخدیر و مستی و نشئه بالاخره به بی ارادگی خود اعتراف نموده و تسلیمش می شوند . و این همان ایمان در دوزخ است به قول قرآن . ایمان به این حق که اراده ای جز اراده خدا نیست . چرا که متکبرترین و منکرترین آدمها زودتر و سریعتر از دیگران به دام تخدیر می افتند و متعادل می شوند . تخدیر و اعتیاد در عصر ما یکی از ارکان عدالت جابرانه و استمرار بقای بشر درآخرالزمان است . این شقاوت است که به زنجیر اعتیاد کشیده می شود و کبر و نخوت آخرالزمانی که پدیده ای بی سابقه در تاریخ است . باید درک کرد که شیطان هم در مسیر اراده حق عمل می کند و از این نوع آیات در قرآن فراوان است .

۴۸۴- اینجانب در تجربه دوران درمانگری شاهد بودم که چه بسا معتادان قهار و کهنه کاری را به سهولت وبی هیچ دردی شفا نمودم و از پس این شفا آنچه که با کمال حیرت دیدم غول آدمخواری بود که سر بر آورد و مرا از شفای اعتیاد سخت نادم و توبه کار نمود . و اصولاً آنچه که موجب بازگشت معتادان شفا یافته به اعتیاد می شود اینست که خودشان به وضوح می بینند که حریف نفس اماره و قهار و ظالم خود نمی شوند مگر اینکه به همراه ترک اعتیاد به معرفت نفس و توبه ای نصوح نائل آیند که در اینصورت از ترک اعتیاد معتادان براستی قدیسین و عارفانی بزرگ رخ می نماید .

۴۸۵- بی تردید بزرگترین جماعتی که در ظهور جهانی موعود تحت ارادت و اطاعت محض حضرت می آیند و شفاعت و هدایت می یابند همین معتادان هستند . چرا که هم اکنون نیز مستضعفترین طبقه اجتماعی در سراسر جهان معتادان هستند که خود یک طبقه جهانی را تشکیل می دهند که روز به روز گسترش می یابد . و این بدلیل حق بی ارادگی بشر در قبال اراده خداست . درک و تصدیق این حق ! و این همان حق اختیار اراده خداست بر اراده حقیر جانوری خویش .

۴۸۶- اعتیاد به مواد مخدر از هرسه نوعش از مصادیق عریان اسراف و ظلم بر نفس خویش است . و خداوند عاقبت خطاب به همه آنها می فرماید که : «ای کسانیکه بر نفس خود اسراف کردید از رحمت خدا مأیوس مباشید که جمیع گناهان شما را می بخشد »! قرآن

۴۸۷- و این بخشش و عفو عمومی خدا در حق اسراف کاران به خویشتن در فطرت همه این مردمان با صدای بلند طنین افکن است و اینست که تاب تحمل این زنجیری ترین زندگی را می یابند و گرنه همه آنان خود کشی می کردند و از نسل بشر کسی باقی نمی ماند . چرا که فطرت مردم از فطرت خداست .

۴۸۸- البته همه آیات الهی در قرآن کریم خطاب به افراد و گروههای بشری در همه حال در نفوسشان خوانده می شود و آنرا می شنوند . این وجهی دیگر از دین قیوم و زنده و اسلام حی و حاضر و قرآن زنده در ناس است به مصداق آن آیه فطرت . چرا که دین و اسلام و قرآن فطری است و مردم همه بر فطرت هستند . دین زنده و بر پا اینست و نه آنچه که در اکثر کتب و منابر گفته و نوشته می شود .

۴۸۹- همانطور که همه وقایع تاریخی در قرآن نیز امروزه و در آخرالزمان بر روی زمین و در مردمان در همه حال در حال وقوع و جاری می باشد بر مؤمنان و کافران و مشرکان . و اینست معنای آن آیه که «براستی که دین هر آن واقع است» قرآن . یعنی قرآن به تمام و کمال در همه حال جاری و ساری است . زیرا قرآن کتاب الساعه و واقعه است و از ماجرای خلقت آدم و حوا تا کشتی نوح و قوم لوط و عاد و ثمود و آزمونهای انبیای الهی و معراج محمد ص و غیره . زیرا کل عالم هستی و تاریخ جهان یک واقعه الساعه است . در این باره به « کتاب عرفان تاریخ » از اینجانب رجوع فرمائید .

۴۹۰- بنابراین همانطور که قبلاً هم گفتیم مردم هم چون قرآن ظاهری دارند و باطنی و حدی و مطلعی چرا که مردم بر فطرت خدایند و این فطرت در قرآن تبیین شده است . و بیهوده نیست که می فرماید « این قرآن را برای مردم نازل کردیم» قرآن- این نزول نه به معنای کتاب کاغذی و تفسیری و عربی بلکه همان آیاتی است که در فطرت افراد و گروههای مردم شبانه روز و در هر موردی خوانده می شود و می شنوند . اگر این معنا را درک نمودی معنای فطرت و ناس و قرآن را فهمیدی و جهانی بودن اسلام را .

۴۹۱- حضرت رسول ص حدیثی حیرت آور دارد که تأمل و درک آن دربی از دربهای هدایت رحمانی و عرفانی است . « اگر مردمان اینقدر حرف نمی زدند و قلوب خود را اینقدر پریشان نمی ساختند هر آنچه که من می شنوم و می بینم آنها هم می شنیدند و می دیدند » . این شنیدن و دیدن قرآنی است چرا که مردم بر فطرت خدایند و قرآن برای آنها نازل شده است که بیان فطرت است . این نکته را دریاب تا قرآن نفس خود را دریابی و« کتاب وجودت را بخوانی و برای این خواندن کفایت کنی ». قرآن –

۴۹۲- اینست کسی که مردم را می شناسد آنها را عینیت قرآن می یابد و سنت و فطرت الله .

۴۹۳- بنابراین جامعه شناسی قرآنی ، همان قرآن است چون خوانده و باور شود . ولی جز پاکان نمی توانند آنرا بخوانند و باور کنند و بطن و حدّ و مطلعش را بیابند : شاهد و ناس ! کان شاهداً مشهوداً . آیا مفهوم است !

۴۹۴- حال بهتر درک می شود که چرا خداوند در کتابش خانه خود را در مکه خانه مردم می نامد .

۴۹۵- پس درک می شود که کل جامعه بشری خلیفه خداست . تفاوت و درجات انسانها فقط به میزان درک و تصدیق و تسلیم درباره این حق است . « آیا پنداشته اید آنکه می داند و آنکه نمی داند یکسان است» قرآن –

۴۹۶- از نظر خداوند تمام تفاوتها در درجه دانستن و ندانستن است و این مکتب اصالت معرفت است .

۴۹۷- و اما اینک اندکی هم درباره یکی از مهمترین معضله علم جامعه شناسی سخن کنیم و آن مسئله جبرهای اجتماعی است . آیا براستی جامعه مختار است یا مجبور !

۴۹۸- جبری به نام جبر جامعه وجود دارد و این همان علت نزول سوره ناس است بر مؤمنان که از وسواس ناس بپرهیزند . زیرا ذات این وسوسه اراده به مجبور شدن است و شانه خالی کردن از اختیار ! یعنی اکثرالناس به اختیار خود جبراً بر می گزیند تا مسئول سرنوشت خود نباشد و اینست ذات ناس ! اختیار جبر ! فهم این راز به مثابه فهم روح مردم و مردم شناسی است . و در این اختیار جبر حقی عظیم نهفته است که فقط عارفان واصل به آن می رسند و لذا رسالتی جز شفاعت ناس برای خود نمی یابند زیرا مردم را در دین خدا خالص تر از خود و جلوتر از خود می بینند . ولی مردم خود را نمی بینند و نمی شناسند . و این نادانی کل راز واقعه است : که آیا پنداشتی آنکس که می داند و آنکس که نمی داند یکسان است ؟ پاسخ شما به خدا چیست ؟ آیا یکسان است ؟ هست یا نیست ؟ بنده حیرانم زیرا می بینم هم هست هم نیست ! و کان شاهداً مشهوداً . و بلکه باید گفت و کان عالماً معلوما ! و کان فاعلاً مفعولا ! در اینجاست که می شود تفسیر این معنا را یافت که : اوست اول و آخر و ظاهر و باطن ! و بلکه اوست خالق و مخلوق و عابد و معبود ! و اینست توحید وحدت وجود که کمالش در مردم رخ می نماید و لذا مقامی برتر از لقاءالله بر عرش آسمان هفتم همانا لقاالله بر فرش درک اسفل السافلین است .

۴۹۹- بنده همانطور که قبلاً هم اعتراف کرده ام یک بار دیگر معترفم که در تمام عمرم پیر و مرشد و مراد و ربی جز مردم نداشته ام آنهم شقی ترین و جاهلترین و مفلوکترین مردم یعنی معتادان ، فواحش ، تبهکاران ، اشقیاء و اهالی درک اسفل السافلین ! بنده حدود بیست سال است که به ظاهر و باطن در زیر پاهای اینان شبانه روز لگد مال شده ام همانطور که خداوند در آفرینش آدم ، گل او را تا مدتهای طولانی در زیر پاهای ملائک و شیاطین لگد مال نمود تا آماده آفرینش شود و همه حبابهای هوای نفس از آن خارج گردد. خداوند مرا در زیر پاهای مردم آدم کرد . در زیر پاهای همان کسانی که خدمتشان می کردم و به گمان خود ارشاد و هدایتشان می کردم و امراضشان را درمان می نمودم به خلقت جدید آفریده شدم .

۵۰۰- از سوره ناس در می یابیم که خداوند ، ربوبیت و الهیت و مالکیت (سلطنت) وجودی اش را در عالم ارض برای تعلیم و تربیت و تزکیه و تعالی مؤمنانش در ناس نهاده است : قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس ! و گرنه خداوند رب و اله و مالک آسمانها و ملائک و کهکشانها و نباتات و حیوانات و عالم غیب و شهود هم می باشد ولی مؤمنان بایستی به ربوبیت و مالکیت و الهیت ناسی خداوند رجوع کنند نه ملکوتی و ارضی و سماوی و جبروتی و لاهوتی و غیره . چرا که ناس مظهر فطرت خدا بر روی زمین است و انسان کامل کسی است که بر فطرت حق ملحق شده باشد و بر آن عارف گشته باشد . همانطور که مثلاً حضرت فاطمه اطهر مظهر جمال فطرت واحده پروردگار است (فاطره) ناس هم مظهر ربوبیت و الهیت و مالکیت (سلطنت) اوست که البته در مرتبه کمال است که انسان کامل به دیدار با جمال فاطمی فطرت حق نائل می آید که کمال جمال حقیقت محمدی است . همانطور که خود محمد ص هم فاطمه را امّ خود می نامید . امّ نه به معنای مادر که به معنای گوهره امامت که گوهره خلیفة اللهی است . یعنی فاطمه ام ذات همه انسانهاست که عارفان کامل به آن می رسند در جلال و کمال و جمال . و فاطمه هم یکی از اعضای ناس است و نساء ناس است . و نصّ نسّ ناس است .

۵۰۱- حال از این منظر بهتر می توان راز و حق شفاعت انبیاء و اولیای الهی درباره مردم را درک کرد . این یک دِین عظیم است که عین بستر دین قائم و قیوم خدا بر روی زمین است و طبق آیه فطرت در سوره روم ، دین حنیف و خالص هم جز این نیست که حضرت ابراهیم ع بنایش نهاد و این بنا را تجسم هم بخشید که خانه خداست که خدا هم آنرا خانه مردم نامیده است در حالیکه این خانه محل سابق زندگی تبعیدی هاجر و اسماعیل خردسال بوده است .

۵۰۲- همانطور که حیات از گندیدگی پدید می آید حیات روحانی و عرفانی و فطری و نور حق هم از باتلاق گندیدگیهای ناس سربرمی آورد همانطور که خداوند مشرکین را نجس نامیده این نجسی حاصل ابطال و گندیدگیهای حاصل از شرک در بطن مردم است زیرا به قول خداوند اکثرالناس مشرک هستند . قرآن –

۵۰۳- آیا براستی نجس های حیات مشرکانه چیستند ؟ یکی اعتیاد است که از آن سخن رفت . دیگری عدم نظافت و پاکیزگی و بهداشت می باشد که از ویژگی ایمان است و در مشرکین یا حضوری ندارد و یا امری سطحی و نمایشی است و فقط برای آبرو داری می باشد . ظواهر زندگی برق می زند و اندرون پنهان خانه کثیف و نجس است و به قول معروف روی فرش را به زیر فرش جارو می کنند و فقط کثافات را مخفی می دارند و نه اینکه پاکسازی کنند . وضع اخلاقی و فکری و عاطفی و رفتاری آنان هم چنین است و لذا ریاکاری از ویژگی زندگی اکثرالناس است که موسوم به آبرو داری و مصلحت و مردم داری می باشد درست مثل روش نظافت کردن . و اما نجس دیگری زندگی مشرکانه همانا فسق و فجور جنسی است و فحشا و زناکاری پنهان که در عصر مدرنیزم به جبر عیان گشته است و فحشای جنسی از ارکان این مدنیت شده است که به آن افتخار هم می شود که در این باره در سائر آثارمان به تفصیل سخن گفته ایم .

۵۰۴- همسر را رزاق و عامل سعادت خود قرار دادن اساس شرک زندگی زناشویی و خانوادگی است و همین شرک اساس فحشاء خزنده و تدریجی و زنای زناشویی است تا آنجا که رابطه جنسی هم مشروط به تأمین این رزق و عیش و سعادت است و این نطفه روسپی گری و خود فروشی در زناشویی می باشد و زمینه نجسی زندگی مشرکانه در خانواده هاست وقتی که زن برای شوهرش به عمد زشت روئی می کند و کثیف می نماید و زندگیش را کثیف می سازد و در عوض آرایش و زیبایی و نظافتش را به بازار می برد .

۵۰۵- این مسئله پر واضح و مبرهن است که در زیر بنای اندیشه برابری زن و مرد همانا مساوات جنسی قرار گرفته است و گرنه حقوق انسانی زن در این جوامع برابری جنسی ، به مراتب پایمال شده تر از جوامع سنتی و غیر مدرنتر است . و زن غیر مدرن و سنتی و مشرقی سابق در خانواده از عزت و اقتدار بسیار برتری برخوردار است که گوستاولوبون در اثر مشهورش یعنی « تمدن اسلام و عرب » به خوبی این حقیقت را بر ملا ساخته است .

۵۰۶- این حقیقت را هر انسان کاملی درک می کند که برابری زن و مرد در عصر ما ، جز روسپی گری و استثمار جنسی زن هیچ خاصیت دیگری برایش به بار نیاورده است . و براستی که این شعاری ابلیسی است که ظاهرش حق و حقوق و انسانیت است و باطنش سکس و فحشاء و تباهی هویت الهی زن و ویرانی خانواده و اعتیاد فرزندان .

۵۰۷- این حقیقت نیز بر هر انسان عاقلی امروزه مبرهن گشته است که شغل و در آمد اقتصادی زن در بیرون از خانه حتی به لحاظ مادی هم سراسر ضرر و خسارت بر خانواده است جدای ویرانی بنیاد خانواده و هرز رفتن زن در زیر نگاه بولهوسانه مردان در اماکن عمومی .

۵۰۸- با یک حساب سر انگشتی می توان فهمید که اشتغال بیرون از خانه برای زن مطلقاً به صرفه اقتصادی نیست .

۵۰۹- و زنان نیز اگر خود را نفریبند به وضوح می دانند که مطلقاً در کار کردن بیرون از خانه انگیزه اقتصادی ندارند .

۵۱۰- اشتغال زن در بیرون از خانه و در محیط مختلط از عذابهای عظیم این دوران است و آن عذاب شرک است خاصه شرک معیشتی که درست است که خدا روزی رسان است ولی ... این ولی و اماهای منطق عامیانه عصر ما نقاط مشرکانه حیات مدرن است .

۵۱۱- و روسپی گریهای مستقیم و غیرمستقیم و فحشای خزنده و محترمانه این دوران سراسر عذاب شرک معیشتی می باشد .

۵۱۲- حضرت ابراهیم ع بانی دین حنیف و خالص ، زن و فرزند شیر خوارش را به صحرای برهوت و سوزان حجاز تبعید نمود تا ثابت کند که رزاق همسر و فرزندان آدم ، خداست . و لذا معنای حاجی شدن و طواف خانه کعبه که خانه خدا و خلق است بر این معنا استوار است که رزاق فقط وفقط و فقط خداست ولی و اما و اگر هم ندارد . یعنی زن حق ندارد برای معیشت خود بدنش را اجاره دهد و مرد هم حق ندارد برای

خوشبخت ساختن زنش خود را بفروشد و تن به هر ظلم و استثماری دهد . اینست حکمت حج ابراهیمی و هاجری و اسماعیلی !

۵۱۳- علی ع می فرماید « آن رزقی که به واسطه عذاب بدست می آید مصرفش عذاب آورتر است». و این واضح ترین معنای در آمد زنان در بازار است . نانی که زن از بازار به خانه می برد اساس نجسی و تباهی و ویرانی خانواده در عصر جدید است.

۵۱۴- سخن بر سر حرام بودن کسب در آمد زن نیست مسئله اینست که به چه انگیزه و به چه قیمتی و در چه شرایطی .

۵۱۵- زن (نساء) نص نس ّ انسان و ناس در جامعه بشری است کمترین گزندی به این گوهره تمام جامعه را دچار خسران و بیماری می سازد . ودر این باره کم حدیث از بزرگان دین وارد نشده است . زیرا زن باطن مرد است که عریان شده است پس باید شدیداً مراقب خویش باشد و این امر عفت زن است که تمام دین او محسوب می شود همانطور که جمال واحده این نس الهی یعنی فاطمه اطهر می فرماید که اگر زن به هیچ مردی نگاه نکند رستگار و بخشوده است . یعنی این روح و کل سیر و سلوک معنوی زن است . و همین است که در آخرالزمان به کلی ویران شده است . و ویرانی زن عین ویرانی مرد است و کفر و گمراهی او عین کفر و گمراهی مرد است .

۵۱۶- مذهب اکثر مردمان ، مردم پرستی است و خدا پرستی هم یکی از زیر مجموعه های این امر است و البته در این مسئله حقیقتی بزرگ نهفته است که ذکرش رفت که فطرت الله التی فطر ناس ...

۵۱۷- اگر دوزخ و برزخ و بهشت و طبقات آنها را ابواب دین خدا بدانیم و دین را فقط راه بهشت نپنداریم آنگاه بهتر درک می کنیم که چگونه فطرت خدا در مردم است و مردم مظهر این فطرت و سنت او بر روی زمین هستند . در صورتی که اسماء و صفات قهری خداوند را هم به حساب خدا آوریم که : خیر و شر همه از اوست و اوست که پاکی و ناپاکی را در نفس بشر نهاده است . قرآن –

۵۱۸- یکی درباره حماقت زنش درد دل می کرد که « روزی از زنم پرسیدم که آیا انصافاً هیچ چیزی در من هست که تو را خوش آید ؟ زن گفته بود که : راستش وقتی پشت فرمان اتوموبیل می نشینی و دنده عوض می کنی خیلی از تو خوشم می آید». حقیقت هم این بود که خود این آقا فقط در حالیکه پشت فرمان می نشست و دنده عوض می کرد از خودش خوشش می آمد و احساس هویت می کرد . پس براستی زن باطن مرد است و خداوند از نفس هرکسی برایش همسری قرار داده است . قرآن – و این آیا به معنای برابری زن و مرد است ؟ آیا ظاهر و باطن هر پدیده ای مساوی است ؟ آیا ظرف و مظروف یکسان است . آیا تن و روح برابر است ؟ این دو با هم یکی است و نه مساوی ! سوء تفاهم مترادف پنداشتن یگانگی و برابری ، بزرگترین خطای معرفتی انسان مدرن است و مدرنیزم سراسر محصول این ترادف کاذب است و همه مفاسد و تباهیهای جوامع مدرن بشری حاصل این جهل کبیر است و نیز همه ظلم ها و جنونها و جنایات .

۵۱۹- و لذا بر همین ترادف جنون آمیز است که دموکراسی بر پا شده است که بزرگترین جهل و ظلم کل تاریخ است و لذا هرگز شعارها و وعده هایش محقق نمی شود زیرا بر شرک مطلق است و این شرک برابر پنداشتن آحاد بشری است زیرا انسانها فقط در بی تایی همتایند .

۵۲۰- دموکراسی حاصل ادراک عددی از انسانهاست و لذا سراسر بر عداوت استوار است و ظلم . و ظلمی بزرگتر از مساوی قرار دادن بی تایان نیست . و این تنزل دادن انسان به حیوان و بلکه جمادات است . و این اساس نیهیلیزم اجتماعی در عصر ماست . زیرا برابر سازی انسانها پوچ سازی آنهاست . زیرا فقط صفرها برابرند یعنی چیزهایی که وجود ندارند . و نیهیلیزه کردن در لغت هم به معنای نابود سازی است . به همین دلیل است که دموکراسی بنا به تعریف امری مطلقاً ناممکن است همانطور که شرک هم امری محکوم به ابطال و نابودی است . همانطور که به قول علی ع هرچیزی که قابل شمارش باشد نابود شدنی است . و دموکراسی هم شمارشی کردن انسانهاست .

۵۲۱- و عجبا که مغز ایدئولوژیک و اجرائی دموکراسی همان برابر سازی زن و مرد است آنهم در امور جنسی . همانطور که دموکراسی به معنای نابود سازی هویت الهی انسان است برابری جنسی زن و مرد هم عملاً در حال بر انداختن نسل بشر بر روی زمین است . آن نابودی روحانی و این نابودی جسمانی است. آن نابودی خلقت تکوینی است و این نابودی خلقت تشریعی و تاریخی .

۵۲۲- و اینست که اشد مظالم و تباهی بشری از دموکراسی سر بر می آورد . آیا بنده حامی سلطنت هستم! نظام سلطنتی ظلمی تک بعدی و یک طرفه و آشکار و اجباری است که جایگاه ظالم و مظلوم معلوم است . سلطنت ظلمی حیوانی است ولی دموکراسی ظلمی شیطانی است که اشد ظلم را تعبیر به عدل می کند و ظالمی پیدا نیست .

۵۲۳- دموکراسی کارگاه غایت گندیدگی و تباه شدگی و هیچ و پوچ شدگی به تمام و کمال ناس است . به اراده و دست خود . و مصداق این آیه که : این شمائید که به خود ظلم می کنید !

۵۲۴- پایان دموکراسی پایان برون افکنی نفس بشر است آنگاه که تمامیت نفس اماره به عرصه ظهور رسید . و آنک هنگام حکومت عدل موعود است . و تا قبل از این پایان هیچ حکومت دینی اعم از دموکراتیک یا خلافت و یا نوع التقاطی اش امکان بقا ندارد و در خود فرو می پاشد زیرا دچار نفاق می گردد . زیرا تقوا و برون افکنی در تقابل مطلق هستند و با هم جمع نمی شوند . دموکراسی مذهب آخرالزمان است که جامعه بشری را از طریق برون افکنی به تزکیه و تطهیر جبری می کشاند و باقیمانده بشری از این دوزخ برون افکنی برای حکومت عدل موعود مهیا می شود . و این تمدن به معنای حقیقی پسامدرن است یعنی پس از برون افکنی .

۵۲۵- آدمی یا از طریق برون افکنی پاک می شود که این پاک شدنی دوزخی و ناری است . و یا از طریق تقوای عرفانی و به نور معرفت و تجلی . که این پاک شدنی نوری است و بهشتی .

۵۲۶- اکثر مردم بی خود و مشرک و ظالمند و به ظلم عظیم مبتلایند و لذا به ظالمترین و بی خود ترین و مشرکترین افراد رأی می دهند . و لذا دموکراسی عرصه پیدایش اشد ظلم ها و جنونهاست . همانطور که از نظر قرآن هم ظلم عظیم ، شرک است و نه کفر آشکار . و لذا ما در عصر ظهور ظلم عظیم در سراسر جهان به سر می بریم . و این ظلم عظیم که به اوج برسد فرو می پاشد همانطور که ظلم به اشدش پاره می شود .

۵۲۷- بنابراین معلوم شد که طبقات سه گانه اقتصادی منطبق بر طبقات سه گانه اعتقادی است . حاکمیت اقتصادی جامعه را کافران و منافقان تشکیل می دهند که همان اقلیت اشرافی هستند . طبقه دوم یا طبقه متوسطه جامعه که همان اکثر الناس هستند را مشرکین تشکیل می دهند . و طبقه سوم یا فقیر ترین طبقه اقتصادی را هم مؤمنان تشکیل می دهند که اینان هم اقلیتی کوچک هستند.

۵۲۸- بی تردید در فاصله این طبقات هم اقشار سیال اعتقادی حضور دارند و تداخل اعتقادی و استثناء هم همواره وجود داشته است یعنی وجود انگشت شمار مؤمنان در طبقه اشراف یا وجود منافقان در طبقه سوم و مؤمن جامعه و غیره . باید دانست که جامعه یک موجود زنده است و تفکیک طبقاتی قاطع عقیدتی و اقتصادی هرگز ممکن نیست .

۵۲۹- کافران و منافقان در بیان فلسفی مظهر « هستی در خویش و برای خویش » هستند که البته این «خویش » شیطانی است و نه انسانی . زیرا قلوب این طبقه سنگ و مرده است پس هویتی باطنی ندارند چون هویت هر انسانی در دل اوست . و در حقیقت گوئی که اینان را دلی نیست به قول قرآن کریم . و رهبرانشان مظهر هستی در شیطان و برای شیطان هستند .

۵۳۰- و همانطور که گفته شد اکثرالناس مشرک و طبقه متوسط هم مظهر « هستی در دیگری و برای خویش می باشند » اینان به لحاظ هویت باطنی در خواب هستند ولی مرده نیستند و چون بمیرند زنده می شوند به قول حضرت رسول ص و چون خویش آنان نیز دیگران هستند و در تسخیر دیگران است پس تماماً

دیگرانند : هستی در دیگری و برای دیگری ! و این معنای ناس محض است که مظهر فطرت خدا به مثابه هستی در خود و برای خود است .

۵۳۱- ولی طبقه پایین یا سوم و بلکه چهارم جامعه که مؤمنانند نیز دارای درجات ایمانی – اعتقادی هستند . همینطور دارای درجات اقتصادی اینان حتی اگر دارای مالکیت اقتصادی کلان موروثی هم باشند دستشان به آن نمی رسد و از آن برخورداری چندانی ندارند . زیرا خداوند هرگز مؤمنان را چندان سیر نمی کند که به عیاشی کشیده شوند . و مؤمنان مظهر هستی در خویش و برای دیگران هستند . ولی خویش مؤمنان امام است . و مخلصان مظهر « هستی در خویش و برای دیگران » هستند که خویش آنها خود خداست : هستی در خدا برای خلق ! و اینان مظهر کامل مستضعفین در بیان قرآنی مي باشند و امام مظهر هستی در خدا و برای خداست . فقط خداست که مظهر هستی در خود و برای خود است .

۵۳۲- البته باید درک کرد که افراد و اقشاری هم هستند که داری طبقه ای دو گانه اند که البته این دوگانگی نمی تواند مادام العمر بماند . مثل قشر دانشجو و تحصیلکرده که چه بسا جایگاه اقتصادی آنان کافرانه ولی جایگاه اعتقادیشان مؤمنانه است .

۵۳۳- و چه بسا ممکن است اولیای الهی در جایگاه اقتصادی کافران قرار داشته باشند ولی نمی توانند برای همیشه در این طبقه بمانند .

۵۳۴- نظریه هایی وجود دارد که می گوید انسان می تواند یک ثروتمند بزرگ ، یک سرمایه دار و اشراف باشد و مؤمنی زاهد هم باشد . این امکان فقط به لحاظ وراثتی ممکن است که مؤمن از پدر کافرش ارثی عظیم برده باشد ولی نمی تواند در آن واحد هم ایمان و هم ثروت کلان را توأمان داشته باشد . خود حضرت محمد ص حجت این ادعاست که با زنی ازدواج کرد که از اشراف و تجار درجه اول عربستان بود ولی به سرعت تبدیل به فقیرترین فرد عرب شد و زنش هم از فقر و گرسنگی در تبعید جان سپرد آنانکه می گویند جای ایمان و زهد در دل است و جای پول هم در جیب است خود فریبانی منافقند . و این نظریه منافقین طبقه حاکم اقتصادی می باشد .

۵۳۵- یک انسان ثروتمند مؤمن با پرداخت مستمر خمس و زکات و سپس انفاق به امر خدا هرگز نمی تواند ثروتمند باقی بماند . مؤمن رئوف و مهربان و سخی است و نمی تواند فقر و نداری دیگران را تحمل کند و خودش در رفاه و عیش باشد زیرا دارای دل زنده است و رحمت و سخاوت از ویژگی دل زنده می باشد .

۵۳۶- پس در واقع طبقات اجتماعی همان طبقات قلبی هستند و بر اساس میزان حیات دل پدید می آیند . هرچه که دلی سنگ تر و شقی تر باشد مال پرست تر است و از طریق ثروت اندوزی تلاش می کند قحطی حیات و هستی دل خود را جبران کند زیرا دل است که کانون دریافت حیات و هستی است . مؤمنان همان عاشقانند ! عاشقان ایثارگر و نه تصرف گر !

۵۳۷- مؤمن هر چه که خالص تر می شود زنده تر می شود و عاشق تر . او همگان را دوست دارد و حتی نمی تواند دشمنان خود را دوست نداشته باشد و لذا همواره دلتنگ و محزون است هر چند که تبسم بر لب دارد .

۵۳۸- می توان جامعه را به طبقه سنی نیز تقسیم کرد و از این منظر مورد مطالعه قرار داد : کودکان ، کاملان و کاهلان . کودکان تا سن نوجوانی جمله و بلکه اکثریت قریب به اتفاق مؤمنانند که این ایمان فطری است . و بزرگترین نشانه آن مهر و عطوفت و محبت و راستگویی آنان است و سخاوتشان و باور فطریشان به خداوند و عالم غیب . ودل نازکیشان . ایمان کودکانه زلالترین و خدائی ترین نوع ایمان است چراکه جمله به تازگی از نزد او آمده اند و هنوز او را به یاد دارند .

۵۳۹- ولی کاملان که از سن بیست تا پنجاه را شامل می شوند اکثرًا مشرکانند. و بخش عمده اکثرالناس هم در این گروه سنی حضور دارند که خدا و خرما و ماده و معنا و دنیا و آخرت را در کنار هم به طور مخلوط طلب می کنند . و لذا این دوره از سن عموماً عرصه تجربه ابطال و شکست است .

۵۴۰- ولی کاهلان گروه بس عجیبی هستند زیرا می توان خالص ترین مؤمنان و شقی ترین کافران و منافقان را در این گروه سنی یافت که البته باز طبق معمول مخلصین این گروه بس اندکند . و رهبری کفر و نفاق و ظلم و شقاوت جامعه از این گروه سنی هدایت می شود . همانطور که رهبری ایمان و معرفت . و باید دانست که پیرترین افراد این طبقه اولیای الهی هستند که دارای مقام پیری عرفانی می باشند که از زمان و تاریخ فرا رفته اند کاملترین پیر آنان امام مبین مهدی موعود است که سن ظاهری و باطنی او هر دو در اوج است که به لحاظ باطنی هم سن خود خداوند است .

۵۴۱- و اما می توان از طبقه جنسی هم سخن گفت : مردان و زنان ! مؤمنان اعم از زن و مرد دارای شدیدترین و عمیق ترین قوه جنسی هستند همانطور که طبق احادیث پیامبران بدین لحاظ در اوج بوده اند . و از این منظر بهتر می توان معنای زهد و تقوا و عصمت آنان را دریافت که چه کار عظیمی بوده است و مستلزم چه جهاد کبیری .

۵۴۲- بدین ترتیب می توان دریافت که پیامبر اسلام ص به لحاظ جنسی قدرتمندترین انسان کل تاریخ بشری بوده است و ماجرای همسران او در تاریخ و قرآن کریم دال بر این ویژگی است . و اینکه چرا زنان او پس از او حق ازدواج نداشتند .

۵۴۳- در عصر ما جنسیت نیز همچون هویت و مقام قلبی در حال انحلال و تباهی است و این خود از علل بروز انواع انحرافات جنسی و مفاسد جنسی می باشد و پیدایش نسلی عقیم و همجنس گرا هم دال بر این فاجعه تاریخی است . زیرا قدرت جنسی شعبه ای از حیات قلبی است و حیات قلبی در عصر ما رو به نابودی می باشد و این علت بروز اینهمه شقاوت و جنایت و بزهکاری است .

۵۴۴- ناتوانی و افسردگی و انحرافات جنسی مختص طبقه کافران و منافقان است که قلوبشان مرده است . و لذا این طبقه که حاکمان اقتصادی جهان هستند بانی ایدئولوژیکی فحشاء و برهنگی و روسپی گری و آزادی جنسی می باشند تا شاید قوای در حال نابودی جنسی را در خود تحریک و احیاء کنند و از طریق تنوع جنسی به بقای جنسی خود ادامه دهند .

۵۴۵- پس اگر مخاطب اصلی حجاب و عفت در قرآن کریم ، مؤمنان هستند از این روست که دارای شدیدترین قوا و جاذبه جنسی می باشند و از کافران بیشتر در خطرند .

۵۴۶- ظهور نسل های مردان زن صفت و زنان مردوار دال بر مرگ جنسی است که برخاسته از مرگ قلبی و ایمانی است و مرگ حیات و هستی .

۵۴۷- و هرچه که قلب سنگ تر و بی ایمان تر شود هرزگی جنسی و تنوع پرستی جنسی و انحرافات جنسی هم بیشتر می شود . زیرا کانون جنبش غریزه جنسی دل انسان است و دل هم که نابود نمی شود و لذا انسانهای کافر دل در عین حال که ذاتاً نیاز جنسی دارند ولی توانایی و یا برخورداری و رضایت جنسی حاصل نمی کنند . و این منشأ هرزگی و انحرافات است . همانطور که غلظت خون موجب قحطی غذایی بدن می شود و کسی که بیشترین قند را در خون دارد بیشتر میل به قند خوردن دارد زیرا قند خونش جذب نمی شود . رابطه جنسی هم برای انسان کافر دل همینطور است و هرگز او را ارضاء قلبی نمی کند و بلکه بر قحطی جنسی او می افزاید .

۵۴۸- و اینست که در سنین بالاتر هرزگی جنسی بیشتر است و نوجوانان که اکثراً دلی زنده و مؤمن دارند هرزگی جنسی کمتری دارند . و شدیدترین هرزگیها و انحرافات جنسی برخاسته از زندگیهای کافرانه زناشویی و نژاد پرستی است که اساس کفر می باشد . اینست که عشق های جنسی منجر به اشد نژاد پرستی زناشویی می شود و مهد پیدایش بیشترین هرزگیها و مفاسد جنسی از زندگی زناشویی است . و می دانیم که کانون اصلی نژاد پرستی همان همسر پرستی به معنای اراده به مالکیت همسر است که قلب کفر جامعه است و لذا قلب مفاسد جنسی جامعه نیز می باشد .

۵۴۹- از این منظر بهتر می توان اراده به برهنگی را در عصر جدید درک نمود . زیرا قلوب سنگتر و بی جان تر و شقی و کافرتر شده است و مردم از طریق تحریکات بیرونی سعی در ایجاد جنبش جنسی در

قلوب خود را دارند . و مبارزه با حجاب در جوامع کافرتر امری قابل درک می باشد و بهتر اینست که مؤمنان در این جوامع زندگی نکنند .

۵۵۰- باید درک نمود که جنبش و حیات جنسی کانون روح حیات دینی است و برخلاف تصور بسیاری از علمای دینی نشانه ای کافرانه نیست که از علائم ایمان است منتهی بایستی تحت تعلیم و تربیت قرار گیرد و هدایت شود .

۵۵۱- در حقیقت اگر حجاب پوشش و نگاه و رفتار از ضروریات امور برای مؤمنان است بدین دلیل است که نگاه کافران بر بدن مؤمنان در قلوبشان رسوخ نموده و ایمانشان را در خطر قرار می دهد . مسئله چشم زخم فقط مربوط به امراض جسمانی نیست بلکه مهمتر از آن مربوط به امراض قلبی و روحی می باشد و لذا این مسئله در قرآن کریم مربوط به نگاه کافران به رسول و مؤمنان است . پس حفظ حجاب و عفت فقط برای حفظ عصمت نیست بلکه برای حفظ ایمان است که قلب عصمت است .

۵۵۲- از آنجا که مؤمنان دارای دل زنده و صاحب محبت الهی هستند امکان ابتلای جنسی و زنا در مؤمنان بسیار شدیدتر و عمیق تر و ویرانگرتر از کافران است . و لذا امروزه که عصر حاکمیت قهار کفر در سراسر جهان است حفظ اشدّ حجاب و عفت به ویژه از بابت نگاه امری سرنوشت ساز و در رأس واجبات است برای مؤمنان . و طبعاً برای کافران و منافقان و مشرکان هم عذابی عظیم است و آنان را دچار مرگ می کند زیرا از طریق برهنگی است که حداقل انرژی و جنبش جنسی را از دیگران کسب می کنند زیرا از خودشان ندارند زیرا قلوبشان مرده است . اینست که حاکمیت شرعی در جوامعی که اکثرشان غیر مؤمنانند فاجعه آفرین می شود .

۵۵۳- این تحلیل و هلاکت قوای جنسی در تمدن مدرن است که منجر به پیدایش تکنولوژیهای جنسی و صنعت پورنوگرافی شده است تا این هلاکت را به تعویق اندازد .

۵۵۴- پیدایش نسلی ناقص الخلقه و عقب مانده ذهنی در سراسر جهان نیز معلول نقصان و هلاکت قوای جنسی در جوامع شهری و صنعتی است علیرغم اینهمه مراقبت های بهداشتی و پزشکی و آزمایشگاهی جهت پیشگیری از تولد نوزادان ناقص و رنجور ، شاهدیم که امروزه بیشترین آمار نوزادان ناقص و عقب مانده روانی در آمریکاست که بیشترین مبارزه با ازدیاد جمعیت را هم داراست .

۵۵۵- یکی دیگر از ویژگیهای جوامع مدرن ظهور زن سالاری و فمینیزم پنهان در اعماق تاریخ است که در عرصه برون افکنی پا به میدان فعالیت آشکار نموده است که این امر منجر به پیدایش بچه سالاری نیز شده است که عین بازی سالاری است که بر کل فرهنگ مدرن حاکم است و این حاکمیت مستمراً شدیدتر می شود . تا آنجائیکه امروزه انواع بازیها تبدیل به حرفه های پر درآمد و جهانی شده است که هر روز هم بازی جدیدی کشف می گردد که ورزش ها نمود عریان و مستقیم این واقعه هستند .

۵۵۶- امروزه حتی جدی ترین فعالیتهای بشری یعنی حکومت و سیاست هم آشکارا تبدیل به بازی بس پیچیده ای شده است که در دموکراسی ها آشکارتر است که سینما یکی از ارکان آن می باشد .

۵۵۷- ورزش ، سینما و دموکراسی سه سیمای بازی سالاری در عصر مدرنیزم است که بر بنیاد زن سالاری بنا شده است و بچه سالاری !

۵۵۸- امروزه شاهد پیدایش جهانی هویت ها و شخصیت ها ومدلهای عروسکی در انسان مدرن هستیم که هر انسانی را تبدیل به یک ماسک و کلیشه جهانی می سازد . و این غایت معنای ظهور بت و مدرنیزم است و این به معنای غایت برون افکنی تا سر حد تهی شدگی و نیهیلیزه شدن است : پوک شدن !

۵۵۹- فقط در عصر آخرالزمان است که لعب و لهو(بازیگری و بازیچگی) تبدیل به پر رونق ترین و جهانی ترین مشاغل شده است که دارای پیچیده ترین تخصص ها و تکنولوژیهاست .

۵۶۰- امروزه رهبران و دولتمردان جهان ، حرفه ای ترین بازیگران هستند . و رهبری یک بازی تمام عیار و جامع است و این پیشگوئیها در روایات اسلامی فراوان است .

۵۶۱- و بیهوده نیست که بازیگری سینما یکی از پرجاذبه ترین حرفه در سراسر جهان است . و این ظهور انسان بعنوان ماسک است : مد ، بت !

۵۶۲- غایت بزک شدگی ، رنگ شدگی ، ماسک شدگی و بت شدگی و تبدیل روح انسانی به یک صورتک شیطانی و جنی ! آیا این تناسخ و ظهور اجنه و شیاطین از انسان نیست !

۵۶۳- امروزه انسان اگر داراي معرفت ناب توحیدی که سالک عرفان دین محمد که دین آخرالزمان است نباشد و در این راه پیاپی از حجت ها و آیات غیبی برخوردار نشود و دائماً بر یقینش افزوده نگردد قادر به حفظ فطرت انسانی خویشتن نیست و از دست می رود .

۵۶۴- مجموعه آثار اینجانب که یک دائرةالمعارف عرفانی و به مثابه کتابی واحد در حدود دویست و پنجاه جلد است تنها راهنمای انسان مدرن برای خروج از برزخ و دوزخ آخرالزمانی است که دین اسلام را در بیانی مدرن و جهانی و به زبان عامه بشری مدون نموده است و خداوند به واسطه انبیاء و اولیاء خود و به حمایت روحی از نزد خودش مرا یاری فرمود تا تمام عمرم را وقف تبیین و معرفی او و دینش سازم که امیدوارم رضای حق را فراهم آورده باشد .

۵۶۵- امروزه شناخت همه جانبه ظاهر و باطن و حد و مطلع جامعه بشری عین شناخت اسلام و قرآن و دین خدا و فطرت الله است و دین حنیف و راه نجات . بنده نیز از طریق شناخت مردم به شناخت خداوند و دینش نائل آمدم و نیز شناخت خویشتن . خود را در مردم پیدا کردم و مردم را در خویشتن . و دیدم که من عین مردم هستم یعنی چشم و نگاه مردم و شاهد مردم . و نیز در کنار و به همراه شقی ترین و تباه شده ترین مردم پروردگارم را در تجلیات کریمانه اش دیدار نمودم . و دانستم که مردم ناموس پروردگارند و اهل و عیال اویند و لذا خانه اش را خانه مردم نموده است و خدائی جز در مردم نیست که قابل شناخت و وصال باشد . و لذا مردم را خانواده خویشتن ساختم و خانواده خودم را هم عضوی از خانواده بزرگ مردم نمودم.

۵۶۶- آخرالزمان عرصه ظهور فطرت انسان است . پس از به پایان رسیدن عرصه برون افکنی نفس اماره بشری در قلمرو مدرنیزم و تکنولوژیزم و دموکراسی ها و لیبرالیزم نوبت ظهور نفس لوامه و سپس نفس مطمئنه و عاقبت نفس واحده است . و این عرصه پیداش جامعه توحیدی و حکومت عدل و رحمت الهی و پیدایش بهشت نعیم خدا بر روی زمین است . پس انسان بالاخره عاقبت به خیر است و خداوند به رحمت و شفاعت محمدی ، همه گناهان امت او را که امت آخرالزمانی بر روی زمین است می بخشد . انشاالله که ما را هم می بخشد .

۵۶۷- علی ع می فرماید « الناس نیام » نیام به معنای خواب و غلاف است . این دو معنایی که مکمل یکدیگرند کل هویت ناس درک می شود . در خوابند چون بی خودند زیرا مظهر هستی در دیگران و برای دیگرانند که این دیگر بودن محض ظهور فطرت خدا در درک اسفل السافلین است و فطرت خدا و هستی او « در خود و برای خود » است که ظاهراً ضد فطرت ناس است ولی اگر تجلی را دریابیم این همان است .

۵۶۸- مردم (ناس) غلاف تیغ حق هستند که این تیغ را پنهان می سازند و لذا « هستی در خود و برای خود » را «هستی در دیگران و برای دیگران » می نمایند . یعنی خداوند که ذات خود است در ناس غیر و بی خود است مگر آنکه از نیام ناس خروج کند که این همان خود آئی و خود آگاهی و معرفت نفس ناس است و انقلابی شدن ناس به معنای قلبی شدن و خودی شدن است و این تبدیل فطرت خدا در ناس نیست همانطور که خود می فرماید : « فطرت خدا فطرت ناس است و هیچ تبدیلی در آن نیست و اینست دین استوار و قائم و قیوم . ولی خود مردم بر این امر آگاه نیستند » .

۵۶۹- و اما خود آئی ناس چیست ؟ همین بیداری و معرفت بر این حق که فطرت خدایند . یعنی خدا را در خود یافتن ! و هرکه خود را شناخت خدا را شناخت .

۵۷۰- و مجموعه آثار ما بخود آئی ناس است . واین خود آگاهی قلمرو ظهور حق است از وجود امام زمان .

۵۷۱- جهان خلقت عرصه غیر شدن خویش خداست . یعنی عرصه از خود بیگانگی اوست که غایت این غیر شدگی خدا در درک اسفل السافلین و اهالی آن یعنی ناس است . زیرا همانطور که خودش می فرماید : چون عاشق شدم بر ظهور و معرفی خویش (به غیر) دست به کار خلقت زدم . پس جهان هستی عرصه ظهور خویش در غیر است و این همان ناس است که ظهور فطرت الله است و سنت او در عالم ارض .

۵۷۲- پس واضح است اگر ناس به خود آید هدف خدا از خلقت حاصل شده است یعنی ظهور خدا ! و این به خود آئی ناس مترادف با ظهور موعود است و این همان است .

۵۷۳- و مجموعه آثار ما فرهنگ به خود آئی ناس و زمینه ظهور حق است . این آثار به خودی خود خلاقند و نه نظریه پردازی . و این معنای عقل فعال در عرفان اسلامی است که جلوه ای از علم و حقیقت محمدی است .

۵۷۴- در مخروط جامعه شناسی عرفانی دیدیم که ناس محصور و محجوب بین منافقان و مؤمنان است . چون مؤمنان از منافقان جدا می شوند . از سوئی دیگر هم از بابت این جدائی ، ناس از مؤمنان و منافقان جدا می شود و این زمینه به خود آئی و ظهور فطرت خدا از ناس است و عرصه ظهور موعود و وقوع عدل ناسی . و عدل ناس یعنی قرار گرفتن ناس بر جایگاه الهی خویش که فنای در اراده حق است . این راز بزرگ را دریاب که راز جامعه شناسی ظهور است . و آثار ما هم جز وقوع این واقعه نیست که مؤمنان و منافقان را از یکدیگر جدا نموده و از دو سوی ناس دور می سازد تا ناس را به خود آورد .

۵۷۵- پس واضح شد که طبقات اجتماعی از منظر قرآنی و نیز عقلانی و واقع گرایانه چه از دیدگاه اقتصادی و چه اعتقادی و چه قلبی و چه جنسی و چه سنی و امثالهم جملگی برخاسته از کیفیت رابطه انسان با خداوند است . یعنی هویت و کم و کیف سرنوشت عملی هر فرد و گروه و طبقه ای در جامعه تماماً حاصل نوع رابطه انسان با خداوند است پس همه طبقات نهایتاً طبقات الهی هستند .

۵۷۶- ناس یا طبقه متوسط و کلان که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و مظهر شرک محض و بی ارادگی می باشند مظهر منطق من نبودم در امور شر و بطالت و رسوائی است و مسئولیت ناپذیری . و این آشکارا بیان مکتب جبر است و جبرپذیری و جباریت پرستی . و این بیان تسخیر شدگی اراده به واسطه وسواس خناس است که دو جنبه جنی و بشری دارد همانطور که سوره ناس می فرماید .

۵۷۷- پر گوئی و حرّافی و سخن چینی و غیبت و شایعه پراکنی و تهمت زنی که از رایج ترین تفریحات سالم اکثرالناس است عمده تورم زمان و انرژی اضافی آنان را اشغال می کند . و این وسوسه ناسی خناس است که زمینه رسوخ وسوسه اجنه می باشد که در اذهان ناس و به طور نامرئی تلقین می شود و عمده اندیشه گری ناس از این جنس است که شبانه روز در خواب و بیداری و در وقت خلوت و تنهایی در ذهن جریان دارد که مستمراً اقتدار انس و عادات و مالکیت های عاطفی و نژاد پرستانه را می شکند و کاهش می دهد و ایجاد جدال و عداوت و تنش مداوم می کند و این موجب حداقل تعادل و عدالت است که کمر ظلم نژاد پرستانه را می شکند . یعنی در حقیقت وسواس اجنه و ناس رابطه ای دیالکتیکی دارد و موجب تعادل نفس مشرکانه جامعه است که اساس ظلم می باشد .

۵۷۸- باید بدانیم که اجنه انسانهای ناری فاقد کالبد خاکی هستند و در کنار و میان انسانهای خاکی زندگی می کنند و در عطش یافتن کالبدهای خاکی فاقد هویت و اراده می باشند تا آنها را تسخیر نمایند و برای مقاصد خود به کار گیرند . این جن زدگی یا جنون در درجات و شدت و حدت و تعمق گوناگونی در کل ناس حضور دارد که در برخی به تمام و کمال رخ می نماید و این افراد رسماً دیوانه نامیده می شوند .

۵۷۹- امروزه رونق و توسعه تیمارستانها و آسایشگاههای روانی و مطب های روانپزشکی و روان درمانی و همچنین دکانهای رمالی وجن گیری در سراسر جهان بی سابقه است و دال بر رشد روزافزون جن زدگی در عصر تناسخ تکنولوژیکی است که روح آدمی جذب کالاهای تکنولوژیکی شده و کالبدش بی صاحب و بی اراده برای تصرف اجنه بر جای می ماند .

۵۸۰- بیماری اسکیزوفرنی یا دو شخصیتی که در عصر جدید غوغا می کند یکی از انواع جن زدگی ست . جنون ادواری نیز نوع دیگری از آن است . همچنین وسواس به آب که یک بیماری فراگیر جهانی شده است که دال بر حضور جن در فرد وسواسی است زیرا جن از آتش است و در کالبد آدمی دچار ناراحتی می شودو شدیداً محتاج آب می گردد . اینها انواع حاد و شدیدتر جن زدگی می باشد و گرنه دو شخصیتی در طیف گوناگونی اکثریت قریب به اتفاق توده عامی را شامل می شود که هنوز کمابیش تحت کنترل می باشد و فرد بر آن تا حدودی آگاهی دارد . ولی این هویت دو گانه در ازدواجهاست که بر ملا می گردد و این یکی از علل طلاقهای زود رس است .

۵۸۱- باید درک کرد که در عصر مدرن کالاها و فرآورده های تکنولوژیکی قدرتمندترین عوامل از خود بیگانگی و جن زدگی انسان مدرن هستند که کامپیوتر در رأس این تناسخ قرار دارد . و تقریباً همه افراد کامپیوتر زده دچار این دو شخصیتی مذکور می باشند که گاه کارشان به تیمارستان می کشد و خودکشی .

۵۸۲- و اما انسانی همچون زن فاقد همسر یا پدر یا مردی که تحت ولایت او باشد در خطر ابتلای به وسواس خناس و خاصه از نوع جنی اش است چرا که به لحاظ خلقت ازلی و تکوینی از بطن آدم پدید آمده و لذا به خودی خود بی حفاظ است همچون روحی فاقد تن و موجودی فاقد خانه و سرگردان و در بدر .

۵۸۳- اینست که همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم زن هسته مرکزی نس و ناس است و لذا هسته مرکزی جذب وسواس خناس می باشد . و اینست که فرزندانی که تحت تربیت و ولایت زن و خانواده زن سالارند بی اراده ترین و جنی ترین هویت ها را می یابند که در فرهنگ ما موسوم به « بچه ننه » هستند که مظهر مسئولیت ناپذیری می باشند .

۵۸۴- اینست که زن در خلوت و تنهایی اش بسیار شدیدتر از مرد ، در خطر ابتلای به امراض روانی است که همان جن زدگی های گوناگون می باشد .

۵۸۵- این ضعف وجودی زن دال بر حقانیت و وجوب ذاتی ولایت پذیری نسبت به مرد خویش است که در غیر اینصورت بی تردید یا مبتلای به فحشاء و روسپی گری می شود و یا انواع امراض روانی و جن زدگی.

۵۸۶- وقتی از جن زدگی سخن می گوئیم به زبان ساده همان عقل ناپذیری حتی در حد عقل حیوانی و غریزی است . و فقدان عقلانیت در عصر ما از ویژگی روزافزون جهانی این دوران است به شرط آنکه عقل را با فرمولها و قراردادهای علمی – فنی اشتباه نگیریم .

۵۸۷- کافران آشکار و منافقان عمدتاً مبتلای به شیطان زدگی هستند و لذا از منیت و قدرت اراده قوی تری برخورداند چرا که شیطان فرستاده خدا به سوی متکبران و گناهکاران حرفه ای است پس حامل اراده ای از نزد خداست . ولی اجنه دارای چنین رسالتی نیستند و لذا اکثرالناس مشرک دچار بلارادگی و سرگردانی و جبر پرستی و ارباب پرستی و تناسخ آشکارند . و از آنجا که اجنه انسان آتشین فاقد کالبد خاکی هستند ولی دارای نفس بشری می باشند و در رسوخ به انسانها و همزیستی با آنان دارای امیال و اعمال و حالات شبه انسانی هستند و لذا جن زدگی به این زودی تشخیص داده نمی شود و فقط در مراحل پیشرفته که تمام نفس و اراده او را تصاحب می کند معلوم می گردد . همانطور که اجنه نیز همچون انسان دارای کفر و ایمان و معاد و حساب و کتاب هستند .

۵۸۸- تفاوت دیگر شیطان زدگی و جن زدگی اینست که شیطان شریک وجود و اراده انسان نمی شود بلکه به او مشاوره می دهد و اراده خود را در اراده انسان دخیل می کند و همچون وزیر او عمل می کند و لذا در انسان شیطان زده رخ نمی نماید ولی اجنه شریک وجود و اراده بشر می شوند زیرا از جنس نفوس بشری هستند و لذا موجودیت فرد را در هم می ریزند و نظم فکری و عملی اش را مختل می کنند و به سرعت خودنمایی می کنند زیرا عاقبت تمامیت ظرف وجودی بشر را به تصرف خود درمی آورند .

۵۸۹- شیطان تقویت کننده و حامی و برنامه دهنده نفس اماره و کافر بشر است و صفات کافرانه را رونق و شدت می دهد مثل حرص ، بخل ، عداوت ، تکاثر ، رذالت ، سلطه گری و غیره ولی اجنه مختل کننده

عقل و اراده و نظم و حافظه و شعور ابتدائی بشرند . و در عصر مدرنیزم شاهد رشد روزافزون این هر دو وجه تناسخ بشری در سراسر جهان هستیم ، جنون در طبقات پائین و شیطنت در طبقات بالای جامعه .

۵۹۰- برای اکثرالناس مبتلا به شرک و بی ارادگی و جبر پرستی و عدم پذیرش مسئولیت سرنوشت خویش ، عبادات دینی امری از سر ترس از دوزخ و شوق بهشت است که آنهم ریشه در قلوبشان ندارد و اساساً پدیده ای موروثی – ذهنی است . زیرا فعالیتهای قلبی انسان است که عبودیت حقیقی و وجودی او محسوب می شود و برای اکثرالناس مذکور آنچه که در فرهنگ دینی اکثراً فسق و فجور نامیده می شود در حکم عبودیت است مثل مستی و تخدیر و ساقی گری و رقاصی و عشق ورزی جنسی و رفیق بازی و جوانمردی و عیاری و لوطی گری و امثالهم . که این امر در هر فرهنگی موضوعیت و ویژگی خود را دارد مثل ساموراِئی گری در ژاپن و پهلوانی و لوطی گری در ایران و هیپی گری در اروپای جدید و فرهنگ کابوی در آمریکا و غیره . این عرف است که به موازات شرع در همه مذاهب بشری کمابیش حضورداشته است و در عصر مدرن بسیاری دچار انقراض شده و برخی تغییر فرم داده است .

۵۹۱-درک فلسفه عرف که ما آنرا عرفان عرفی نامیده ایم بخش مهمی از علم جامعه شناسی و مردم شناسی است که به ندرت مورد توجه علمی قرار گرفته است . عرف به طرز عجیبی ریشه در شرع دارد و به زبان بهتر باید گفت که ریشه در فطرت دینی و دین فطری بشر دارد که چه بسا در طول تاریخ دارای ماهیتی ضد شرع هم گشته است .

۵۹۲- در فرهنگ ایرانی فقط عارفان بوده اند که به اسرار عرف مردم عامی توجهی جدی مبذول داشته اند و از آن رگ و ریشه های عرفانی استخراج نموده اند که بسیاری از حکایات عرفانی ما در آثار عطار و مولوی از این نمونه اند .

۵۹۳- با اندک دقت و تأملی در ارکان و مسائل و باورهای عرفی اقوام بشری در می یابیم که عرف مردمان دارای هویت دینی تر از شرع مسخ شده و اکراهی آنان است . یکی به این دلیل که مراسم و رفتارهای عرفی قلبی تر از شرعی در عامه مردم است .و در این نوع آداب احساس معنوی و قدسی و غیبی قوی تری دارند و دیگر اینکه در اجرای عرف صداقت و جدیت بیشتری دارند . و سوم اینکه همه پیامبران صاحب شریعت ، احکام شرع را بر عرف مردم بنا کرده اند و اکثر امور عرفی مردم را تصدیق و یا اصلاح نموده اند و به ندرت امری را به کلی نفی نموده اند . این بدان معناست که عرف همان شریعت نهادینه و قلبی شده در بشر است که البته در طول تاریخ دچار انحرافات و دگردیسی هایی هم بوده است . و اساساً آنچه که فرهنگ مردم نامیده می شود بر عرف استوار است و همان عرف است . و عرف ماندگارترین جنبه از فرهنگ و معنویت بشری است .

۵۹۴- باید درک نمود که هریک از طبقات اجتماعی (به غیر از مؤمنان اهل معرفت) عرف خود را بسته به توانایی اقتصادی به اجرا در می آورند که البته ریشه در هویت اعتقادی – قلبی آنان دارد و این مسئله نیز موجب شده که بسیاری از باورها و اعمال عرفی در چهار چوب طبقه خاصی دچار تغییر صورت گردد . به بیان دیگر طبقات اقتصادی صورت بیرونی و روبنایی طبقات اعتقادی هستند .

۵۹۵- عرف، دین قلبی و عبادی اهل شرک و کفر و نفاق است . و لذا این اکثرالناس یا به کلی فاقد شریعت در زندگی عملی خود هستند و یا آنرا فقط برای مصالح اجتماعی و از روی ریا و اکراه انجام می دهند .

۵۹۶- قلب آدمی فقط کانون حیات حیوانی و خاکی نیست بلکه در لایه های زیرین خود حامل حیات روحانی و عرفانی و ماوراء طبیعی است و لذا هر تحرک و جنبش و فعالیت قلبی از جنس عبودیت و معنویت و حس ابدیت است که در مؤمنان به نور ایمان این فعالیت رخ می دهد و در غیر مؤمنان به واسطه میگساری و عشق ورزی جنسی و رفیق بازیها و رقص وموسیقی و لوطی گریها و امثالهم به فعل می آید که البته دو نتیجه کاملاً متفاوت و بلکه متضاد حاصل می آید با دو جهان متفاوت از ادراک و احساسات و تجربیات . با این تفاوت ذاتی که این جنبش قلبی در مؤمنان اهل معرفت به صورت تجلی نوری رخ می دهد در حالیکه در غیر مؤمنان به واسطه مستی های تصنعی که از بیرون وارد می شود به صورت برون افکنی رفتاری بروز می کند .

۵۹۷- اصلاً خود مستی و رقاصی یکی از مهمترین عرف تزکیه کننده و زداینده ثقل قلب در کافران و مشرکان است که ثقل و سنگینی دل را برون افکنی می کند و این بخشی از عبادات خاص کافران می باشد . به همین دلیل در جوامعی که افراد و اقشار کافر امکان این عبادت کافرانه را نداشته باشند دچار انواع امراض روانی از جمله افسردگی شدید می شوند و از حیات روزمره ساقط می گردند . این نکته را دریاب که عبادات شرعی برای این جماعت همان مصداق فویل للمصلین است .

۵۹۸- فی المثل در جوامعی که کفر حاکم است و اکثر مردمان قلباً کافرند اگر میخانه ها و رقاص خانه ها تعطیل شوند دچار رخوت و افسردگی و جنون و جنایتی آنی و انفجاری خواهد شد و ثقل قلب را به روش های دیگری برون افکنی خواهد کرد که موجب فروپاشی جامعه می شود . همانطور است که اگر جامعه ای غیر مؤمن به زور مجبور به رعایت حجاب مؤمنانه شود.

۵۹۹- اینست که خداوند در کتابش می فرماید که آنچه که برای مؤمنان خیر و پاک و نیکوست برای کافران شر و ناپاک و مضر است و بالعکس . آنچه که برای مؤمنان عبودیت و تزکیه کننده و آرام بخش است برای کافران اثری معکوس دارد اینست که خداوند بر نمازگزاران سهوی و ریایی فریاد می زند زیرا غیر مؤمنان نمی توانند عبادت قلبی داشته باشند زیرا قلوبشان سنگ و مرده و قفل شده است و لذا نمازشان سهوی و ریایی می شود و ورزش و رقصیدن اینان مفیدتر از عبادات شرعی بحالشان است . و از این رو جهانی شدن ورزش و رقص و میگساری و بی حجابی و برهنگی و امثالهم را بهتر درک می کنیم واین به معنای قطبی شدن کفر و ایمان است و بر افتادن شرک و نفاق !

۶۰۰- و نیز باید دریافت که امور معرفتی حاصل هیچ حکم اخلاقی یا شرعی خاصی برای عامه مردم نیست و هرکسی خودش به واسطه کسب معرفت بهتر می داند که چه کند و چه نکند . وفقط مؤمنانند که از معرفت خود پیروی می کنند زیرا صاحب قلبی زنده و مرید هستند و ما بقی مردم را «گوئی که قلبی نیست» قرآن - یعنی اراده ای نیست .

۶۰۱- امروزه در سیطره تکنولوژیزم و مدرنیزم که فرهنگ جهانی آن است همه مرزها و تفاوتهای فرهنگی اقوام و مذاهب بشری در نوردیده می شود و تنها تفاوتی که باقی می ماند که آنهم امری جهانی است حاصل تفاوت طبقات اقتصادی – مالی است که امری صرفاً کمی و مصرفی می باشد و نه کیفی و ماهیتی . یعنی تفاوتها فقط برخاسته از قدرت مالی است و بس و تنها تفاوت کیفی و ماهیتی مربوط به افراد مؤمن اهل معرفت است که حتی به ندرت تشکیل یک گروه یا قشر نازکی را در جامعه می دهند .

۶۰۲- و اما نکته بسیار مهم دیگری که درباره آخرالزمان لازم به ذکر است اینست که در آخرالزمان ایمان حقیقی و قلبی فقط حاصل جنبش و احیای دین فطری و فطرت دینی به واسطه معرفت نفس و عرفان توحیدی است و لاغیر . امروزه دیگر ایمان موروثی و تربیتی و آموزشی کارکردی ندارد .

۶۰۳- امروزه به واسطه رسوخ روزافزون تکنولوژیزم و مدرنیزم در قلوب آدمی حتی به ندرت می توان شاهد فطرت دینی مربوط به سن نوجوانی بود که امری طبیعی است . به همین دلیل مذکور چه بسا شاهد پیدایش نسلی مادرزاد کافر و شقی خواهیم بود بدلیل نفوذ انواع امواج الکترومغناطیسی که شبانه روز از طریق ماهواره ها بر روح مردمان می بارد و تا اعماق سلولهای مغزی جنین و نوزادان رسوخ می کند و نیز به دلیل تبهکاریهای مادران باردار و رسوخ انواع پلیدیها و فحشاء در روابط جنسی و آثار انواع مخدرات و داروهای روان گردان بر جنین کودکان و امثالهم .

۶۰۴- آنانکه این حقایق و گزارشات را افراطی و بدبینانه و سیاه نمایی می خوانند براستی در خوابند و یا سر خود را زیر برف کرده اند تا احساس ایمنی کنند و تا این سیل خانمان برانداز و انسان کش در خانه و سرنوشت خودشان رخنه نکند باورش نمی کنند .

۶۰۵- متأسفانه هنوز اکثر مسلمانان و بلکه علمای دینی ، آخرالزمان را امری مربوط به آینده ای افسانه ای می پندارند و این دال بر خواب عمیق و عتیقی است که بر مسلمین سایه افکنده است که بخشی از این اغماء حاصل بوی نفتی است که شامه مسلمانان و خاصه اعراب را کرخت کرده است که هنوز در رؤیای بهشت دموکراسی و پیشرفت و مدینه فاضله تکنولوژیکی هذیان می گویند و برخی هم در سودای ابرقدرت

شدن پس از افول آمریکا دل خوش داشته و مشاعر خود را از دست داده اند . و بدین لحاظ غربی ها از ما مسلمانان هشیارترند واز زلزله و سونامی اخیر ژاپن به خود آمده اند و ما هنوز غره به مسلمانی ادعائی خویش مرگ و آخرالزمان را فقط برای دیگران می دانیم .

۶۰۶- اصلاً درک و باور آخرالزمان خود مستلزم ایمانی راسخ و معرفتی یقینی است و منافقان و مشرکان حتی با دیدن قیامت کبرا هم می گویند : اینهم یک گرد و غبار فصلی است و اصلاً شاید کار کار انگلیسی ها باشد .

۶۰۷- اینجانب حدود پانزده سال پیش (۱۳۷۵) بسیاری از علائم قیامت در قرآن کریم را در رؤیا و برخی مکاشفات و مشاهدات غیبی به عینه دیدم و بر این پندار بودم که خداوند این آیات را در آفاق جهان به بنده اش نمایانده است تا حقش را درک و تصدیق نماید . ولی به تدریج متوجه شدم که مسئله بسیار فراتر از این امر است وهمه آن مشاهدات غیبی به طور عینی در جهان ما در حال وقوع است و بدینگونه بالاخره این آیه مکرر در قرآن کریم را باورکردم که « از تو درباره قیامت سئوال می کنند بگو هر آن در راه است».

۶۰۸- وقتی از شرک سخن می گوئیم منظور شراکت در جرم و ظلم و گناه است و عداوت بر سر حق و راستی است . این اساس روابط اجتماعی یک جامعه مشرکانه است . مثلاً در یک خانواده مشرک همه اعضای خانواده بر سر اعمال نادرست یکایک اعضایش اشتراک نظر دارند ولی اگر یکی از اعضاء سمت و سوی توحیدی و بر حقی پیدا کند همه اعضای خانواده بر علیه او وارد می شوند و با وی عداوت می کنند . این قاعده در کل جامعه شرک حکم فرماست یعنی در شرارت متحد و در عدالت و راستی هم متفرق و در عداوت هستند .

۶۰۹- آدمی اصولاً درباره اعمال نادرستش در جستجوی شریک است و این اساس و انگیزه شرک در انسان است . و اگر عصر مدرن ، عصر حاکمیت جهانی شرک است بدلیل خروج بشر از قلمرو فطرت دینی و اخلاقی است که این شرک جهانی به سرعت به سوی نفاق و شقاق می رود و به فروپاشی می رسد و هر کسی را در خویشتن محبوس و محصور می سازد و این تنهایی جبری حاکم بر انسان مدرن است که او را مجبور می کند تا مسئول همه اعمال خود باشد و این امر می تواند زمینه بیداری و به خودآیی آخرالزمانی گردد .

۶۱۰- پس در حقیقت شرک روش ظلم و شرارت بشر است و لذا مشرکین همان ظالمین هستند و شرک به عنوان یک فلسفه و روش اندیشه گری معلول اراده به شرارت و ظلم است زیرا آدمی نمی خواهد مسئولیت اعمال بد خود را بپذیرد پس شرک روش گریز از مسئولیت اعمال و سرنوشت خویشتن است . پس نیکوکاری و توحید در یکسو قرار دارد و شرارت و شرک هم در نقطه مقابلش .

۶۱۱- اگر خدای مشرکان خدائی برون از قلمرو حیات و هستی ایشان است به این دلیل است که او را شاهد بر شرارت خود نمی خواهند و لذا او را در آسمان تبعید می کنند در اندیشه خویش . ولی آنگاه که در اعمال و زندگی خود دچار ابطال و شکست و رسوائی می شوند خداوند را مسبب سرنوشت خود می خوانند و بدینگونه شرک با خدا رخ می دهد و این روانشناسی شرک است که عین روانشناسی ناس می باشد .

۶۱۲- پس مشرکان ، سائر مردم را شریک اعمال ظالمانه خود می کنند و خدا را شریک ناکامی در سرنوشت ظالمانه خویش . و این دو روی سکه شرک است که البته در مردمان موسوم به عشق و عاطفه و ایثار است .

۶۱۳- پس درک می کنیم که اندیشه شرک اندیشه ای سراسر مکارانه و حیله گرانه است ظلمی که لباس عشق و عاطفه و ایثار و تشریک مساعی و وحدت پوشیده است . و اینست که مشرکان دین خالص را عین بی عاطفگی و بیرحمی و شقاوت و بی تفاوتی و بی مسئولیتی نسبت به دیگران می دانند و تک روی و کبر اینست که مثلاً علی ع را متهم به کبر و تک روی و خود خواهی می کنند آن اعضای شورای سقیفه .

۶۱۴- اینست که خداوند در کتابش خطاب به مشرکان می فرماید که : اگر در آنروز (قیامت) بگوئید که مسبب اعمال ظالمانه و سرنوشت شوم ما والدین و خواهران و برادران و همسایگان و معلمان و فرزندان

و رهبران و عمه و دائی و خاله و عمو و ...هستند از شما پذیرفته نمی شود چون دروغ می گوئید و می دانید که دروغ می گوئید . و این آشکارا ابطال و غیر قابل قبول بودن جبر وراثت و نژاد و جبر جامعه و آموزش و جبر حکومت است . این همان ابطال منطق دموکراتیک و سوسیالیستی و مردم سالاری و آبرو داری و عاطفه بازی و عشق و ایثار و امثالهم می باشد که عامه مردمان برای توجیه ظلم و بدبختی خود بدان متوسل هستند تا از بابت ظلمی که کرده اند طلبکار هم باشند و مسئول سرنوشت خود نباشند . همانطور که معمولاً والدین ، خود را خدا و فنای فرزندان خود می دانند و فرزندان هم بدبختی خود را به گردن والدین و حکومت و جامعه و زمانه و امثالهم می اندازند این فلسفه شرک است که در نزد خدا دروغ است

۶۱۵- در حقیقت خداوند در کتابش همه انواع فلسفه های اصالت جبر را باطل و دروغ می شمارد خاصه فلسفه مشیت الهی را به عنوان مسبب همه بدبختی هاي بشری . « خدا به شما ظلمی نکرده است بلکه خودتان به خود ظلم کرده اید». قرآن

۶۱۶- آری خداوند ، خیر و شر و پاکی و ناپاکی هر دو را در نفس بشر نهاده و او را در این انتخاب مخیر ساخته است . و آنکه خیر و پاکی را برگزیند آنگاه خداوند او را در همان سو هدایت می کند و آنکس هم که شرک و ناپاکی را گزیده در همان سمت راهش می برد . و اینست که می فرماید « خداست که هدایت یا گمراه می کند » منتهی به انتخاب بشر . خداوند اجابت کننده انتخاب انسان است و انسان هم جز انتخابش نیست و کیفیت و حقیقت وجودی اکثر الناس همین گریز از انتخاب بین خیر وشر و پاکی یا ناپاکی است . و این یعنی شرک . شراکت و اختلاط و التقاط بین خیر وشر و پاکی و ناپاکی و کفر و ایمان و حق و باطل و... و می گویند که نیک و بد مساوی و یکسان است و این اساس برابر سازیهاست که امروزه تحت ایدئولوژی لیبرال دموکراسی تبیین می شود .

۶۱۷- انتخاب نکردن عین اختیار و اراده ناپذیری است و این اساس وجود ناپذیری است . و این هویت وجودی اکثرالناس است که دارای موجودیتی برزخی اند و لذا طبق قول قرآن با مرگشان به برزخ وارد می شوند که وضعی بین بود و نبود است . زیرا اختیار و انتخاب حق وجود است . و لذا اختیار و آزادی انتخاب در دین خدا حتی برتر از خود دین است و اینست معنای لااکراه فی الدین ! به زبان دیگر آن راه و روش از زندگی که در آن اکراه و ریا و اجبار باشد دینی نیست . با توجه به این حقیقت که دین دارای دو راه است : کفر و ایمان ، دوزخ و بهشت ، ! یعنی انتخاب آزادانه کفر در دین است ولی انتخاب نکردن یا انتخاب جابرانه از دین خارج است یعنی از راه رشد خارج است و لذا قرآن کریم میزان رشد را لااکراه فی الدین قرار داده است متعاقب آیة الکرسی . که در واقع آیة الکرسی مقدمه این میزان است و همه آن اسماء الله بنیاد لااکراه فی الدین می باشند .

۶۱۸- و اما عصر مدرن به لحاظی عصر غوغای آزادیخواهی بشر مدرن است آنهم در دوره ای که بشر دارای بیشترین حد از آزادی عمل است و لیبرال دموکراسی مذهب مدرن تلقی می شود که بر کل جهان حکمفرماست .

۶۱۹- چرا بشر در دوره ای که بیشترین آزادی عمل در تاریخ را تجربه می کند دچار اشد اسارت و خفقان و احساس بی ارادگی شده است ؟ اینست از ام المسائل جوامع مدرن !

۶۲۰- همه انقلابات عصر جدید انقلابات آزادیخواهانه است و عصر مدرن عصر انقلابات است . چرا؟ این تناقض عظیم از کجاست ؟

۶۲۱- انسانی که از انتخاب گریزان است پس به واسطه آزادیهای هرچه بیشتر فقط بی انتخابی و بی ارادگی و اسارت و بازیچگی را تجربه و دریافت می کند. آیا نه اینست ؟ این نکته را دریاب تا از جنون آزادیخواهی و دموکراسی نجات یابی !

۶۲۲- در اینجاست که به قول مولانا « از قضا سکنجبین صفرا فزود » یعنی آزادی موجب اسارت می شود و انقلاب موجب ضد انقلاب می شود . این نکته را دریاب تا فلسفه انقلابات عصر جدید را دریابی و دست از انقلابیگری برداری و خودت را منقلب کنی و از شرک و وسواس ناس و خناس برهی و وجود پذیر شوی .

۶۲۳- همه این ویژگیها و صفات به ظاهر ضد و نقیضی که درباره ناس گفته شد اگر از چشم معرفت توحیدی بنگری جریان واحد و همسوئی خواهی یافت و البته برای تکمیل فهم جامعه شناسی عرفانی – قرآنی مطالعه کتاب « عرفان تاریخ » از اینجانب نیز ضروری است .

۶۲۴- بی تردید مردم شناسی حقیقی و کامل مستلزم خداشناسی و خود شناسی کامل است زیرا معرفت حق و معرفت خلق دو وجه یک واقعه است زیرا خلق مظهر اراده حق است در سلسله مراتب تجلی و ظهور و بروز . و شناخت حق در خلق ، غایت و جامع همه شناخت هاست زیرا به مثابه شناخت اعلی العلیین است در اسفل السافلین .

۶۲۵- از آنجا که ناس پدیده ای ذاتاً تاریخی و زمانمند و دهری است درک فلسفه حقیقی تاریخ به مثابه روی دیگر فهم جامعه است .

۶۲۶- و اما در آخرالزمان این بی وجودی و بی ارادگی فزاینده ناس مجهز به شیطانی ترین توجیه و تقدیس می شود که عرفان نامیده می شود که امروز انواع آنرا در سراسر جهان شاهدیم که با توسل به برخی از معارف و اشعار و شعارهای توحیدی به تقدیس و پرستش آشکار ابلیس می انجامد که در برخی از کشورها خودنمایی کرده است . پس باید دانست که آنچه که در این مسلک های دجالی خدا نامیده می شود عین ابلیس است و آنچه که عرفان خوانده می شود عین جنون و تسخیرشدگی شیطان نفوس مردم است که حتی دعوی وحی و الهام و کشف و شهود هم می کند که چه بسا درست هم هست ولی این الهامات و مکاشفات ابلیسی است همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که شیطان هم به پیروانش وحی می کند . و باید دانست که واضح ترین فرق بین عرفان روحانی و عرفان شیطانی همان فضائل دینی و احکام شرع است و عارف حقیقی کسی است که فنای در اراده حق است و دجال هم فنای در اراده ابلیس است و این دو نوع فنا و بی ارادگی فردی است که آن یکی را مظهر اسماء و صفات الهی می کند و این یکی را مظهر صفات ابلیسی .

۶۲۷- عارف و ناس هر دو بی اراده اند ولی این کجا و آن کجا ! و اینست راز سنخیت و تشابهی که مردم عامی با یک عارف دارند : فقدان اراده فردی ! عارف بین خود و خدا ، خدا را برگزیده است ولی مردم بین خود و خدا انتخابی نکرده و پنداشته که هر دو را توأمان و مخلوط برگزیده اند . ولذا عارف به اراده حق ملحق شده ولی مردم بی اراده مانده اند .